



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بخش مبادلات

در دفتر کتب کتابخانه ملی

شماره ۲۵۹۱۸۱

ثبت

حسب الفبا ثبت گردید

جناب مستطاب سلاله ابداد

الطاف ام الشرف اسحاق آقا

حاج میر محمد صادق سمیت

تخریر و زینت

در دفتر کتب کتابخانه ملی

شماره ۲۵۹۱۸۱

طبع

ثبت گردید





شرح نامه در پیشوایان
 که چنانچه موی منقبا از برای مالک
 لشکر بخورید در حکومت ضرر نفعی ندارد
 که برای حفظ مملکت و رعایت رعیت و نکلداری
 دولت و بیرون نمودن دشمنان شود از آن
 مکر نیست و در حقیقت تمام حکمت
 و شریعت را در این مملکت
 است

بسم الله الرحمن الرحيم
 که هر که را بنهای حق و الای غن بسیار دستیار
 مملکت الملکی است عزت شاه و عظم سلطان که
 مقتضای غایت شایسته و عدالت کامله عایشان مثل را
 والی مصر بدن ساختن مالک زمام تصرف و تدبیر کرد
 و بر اینها فی انبیا و رسل صلوات الله و سلامه علیه
 شاه را معرفت و عبادت هدایت نمود و شریف
 شریف تکلیف پوشانید و بفروغ نیت با هر انور شد
 بجاده مستقیم عدل که اساس بنیان سلطنت در زمان

روایت دالالت کرده بر قانون رعایت و شبانی
 و دستور محافظت و پاسبانی بدایع و دایع خود
 آگاه و داد و بجهت حفظ و حمایت عوالم حق از هجوم
 بیوشش باطل بجهت تأیید و تدریس مخوف گرداننده
 ممکن و اقتدار بر سر نهاده اینچنین ذلالت یاز لفظوم تعقلون
 و در و دنا سعد و در ثنائیات انوار وجود و سبب
 تجلیات آثاف فضل وجود کریم ساز کوهر ساکنان خط
 خاک سرافراز از انجمن لاک لما خلفت الافلاک
 طرازنده رایت هدایت کشتگان کمر اهسته زنده
 نوای نصرت پیرای محمدرسول الله و برآل
 اظهار و قدرت ابرار انحضرت که عاظمان آثار نبوت
 و رسالت و دایان تسلیم هدایت و شارحان طریق
 صلاح و سداد و فاتحان ابواب صلاح و شادانه
 خاصه مکن انوار معارف ربانیه و مخزن اسرار علوم
 و فانی آیه باهره شواهد عالم قدس جبروت و محبت



ظاہر و باطن اشاعت و کثرت کامل و شاق نیا
و مرسلین صاحب توقع و وقع مسلماً علی علی با مره
المؤمنین صلوات الله و سلامه علیهم ما یزعم
انوار الحق من افاق الظهور و یضئ اثار العدل
علی صفحات الارض و الدھور
و بعد بر صفات خجایر و باب اول الالباب
نیز این سنی اند شرق حق و صواب پر تو اگر گشتی که
بتقاضی و ما خلقنا السموات و الارض و
ما بینهما لا عیبین ایجاد هر ذره از ذرات امکان
امکان تنصیر غایت و مصلحتی و ابداع هر هستی از حق
عالم کون و مکان شغل بر حکمت و منفعتی است و از
آنگاه که نوع انسان را افسر کراتهای و لقد کرمنا
بنی آدم بر سر و تشریف و الای شرافت و فصیلت
بر سایر موجودات عالم و بر سرست غایت خلق آن و طه
عنه وجود و نوحه مختصر عوالم غیب و شهود و شرف

غایات و اعظم ثمرات که اقامت نماید و گنوز معرفت و ارتقا
 معارج عبادت حضرت رب العزة عز شأنه است
 شواهد بود چنانچه بر تو نور این سنی از مشرق و معنا
 خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَالْإِنْسَانَ أَلا لِيَعْبُدُونِ
 ماین باقدان بصیر و جلوه ظنور این مقصد
 انسی از وادی کنت کنترا کخفیا فاحببت
 اَنْ اَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ مَا هَذَا
 خسر است و چون طریق عبادت برویجه باید و شاید جز
 بفروغ نور دعوت و نبوت شوان پیود و پرده خا
 از چهره معرفت بدون تو توسط سفراء حضرت الهیه
 و تلقی اخبار کتب سماویة شوان و سلسله تمدن و تعال
 که موقوف علیه بقای نوع انسانست بی وضع که رجوع بان قانون
 غیج انداد ابواب تازع و تکالف و ارتباط سباب
 واقعی و توالف باشد شط م نیاید و ضابطه تعاون و
 نظا هر که معظم ارکان تعیش و تنعم اشخاص بشری است



بدون نصب نیز اینکه مراعات آن موجب انتفاع
 سوا و تخایف و تمایل و انضباط قواعد تساوی
 و تعادل گردد و استحکام پذیرد و از اینجهت مؤید است
 لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا
 مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ
 بیان نظام رفیع عالم بعثت و رسالت و نصب این
 شریعت و ملت تأسیس و تشیید یافت و پرتو انوار
 خلافت و امامت بعد از حتم سلسله رسالت و بعثت
 بر صنف روی زمین افتاد و در زمان قافه لاجرم مدار
 اشطاف همکار خدای گدازین ایجا و دنیا الهی استیلام
 صاحب مسا و معاشین اقامت موازین شرع معین
 و محافظت قواعد و قوانین دین است و چون بهای
 تأییدات ربانی و معاضدت منایات بی غایات سبحانی
 در این ایام محبت فرجام که نیز عالم افسه و زراعت
 عقلی در محاب غیبت کبری مستور و چهره جهان است

خلافت والای امام امان حجت بآئنه حق سبحان
و تعالی بر مردمان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم
آباءه در حجب خفا مشهور است پیغمبر ایمان و اسلام
و عو زه نذیب حق ائمه علیهم الصلوٰة و السلام بیان
دولت روز انسزدون برکات سلطنت ابد متعز و ن
علی حضرت اسنی مرتبت کیوان رفعت شتری سعادت
صافی طوئیت صفوی ارمیت زینت بخش اوزر ملک
سلطنت و فرما زوائی رود ثانی انس و رسو اد اعظم
دولت و کشور کشانی مهر سرور و ری تاجداری کوه
صدف حشمت و بزرگواری رافع رایات جاه و جاه
جامع آیات پناات دولت و اقبال صاعدا رکعت
شوکت و اقدار عاقله لوانستج و فیروز و ایشا
نور و تاج خضعت و سعادت و احسان بحر متواجفت
و مرحمت و امتنان شرقی الشمسین و ینداری و شرع
پودری مطلع النعین جنسیر اندیشی و عدالت کمرتنه



نه پندۀ تاج و تخت شاهی رانند. روز مکت و فرمانی
 کما بنی صب رایت پشانی ماری و هشتتبار برقه خضراء
 صاحب ذیل سه افزازی و افشار بر بخارق موک حست
 غیر فرع شجره طیبه بویه خصن دودخ باخشه علویه مشید
 ارکان شمع اطهر مرقع آثار اتمه دین اطهر مطلق نوا
 با سره الملك والدين تو امان مجمع آثار طاهره انقه یا مر بالعد
 سلطان ^{الاحسان} سلاطین اسلام بیان قواعد حمایت مذہب حق
 و بحیث علیهم الصلوٰۃ والسلام المخصوص بحمود الفتح و الخیر
 و التائید من الملك الرحمن حامی الفرقه الناجیه ابو النصر
 سلطان شاه سلیمان شید الله تعالی بماعده الایمان
 و اعلى به کلمة الحق على منابر الاعلان و منابر
 الاعلام و وفقه لنصرة المذهب الحق والدين
 القويم و انیله من فضله الذی یؤینیه من
 یشاء والله ذو الفضل العظیم
 ان تعرض ارباب کفر و طغیان و تطه قاضی

و عدوان محروس و حدیقه دکشای ایران که مطرح
 اشته انوار ایمان مبط جنود فیوض بی ستهای ملک
 نشان است بار و اح با شته اصول عقاید حق و اشجار
 طیبه سفن و شعائر فیه و ممتعه مغروس است بر زده
 شیده اثنی عشریه بلکه بر جمهور راه یافتگان حیرم انصاف
 از هناف بریه لازم و متعتم است که هر یک بقدر وسع
 و امکان و فیه اخور مرتبه و مکان بشکر که ادوی حقوق
 این دولت را بنیته الارکان که حصن سین ثغور دین آمل
 اطرد و عز مستیس و زده مذہب حق اشته اثنی عشر
 صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است قیام و اقدام
 نمایند در تحصیل اسباب ثبات و استقامت و
 تکثیر موجبات بقا و استدامت این سلطنت عظمی که معظم
 آن شیوع و عای خیر در اقطار بلا و ظهور آثار سیر
 و رفاهیت بر صفیاست احوال عباد است اقصی
 طریق اجتهاد پیمایند از اینجهت همواره صدای صدق

صحایف و داعی این داعی دوام این دولت سلیمانی
 و جدد بن محمد الحسینی البهرانی آن است که در مقام
 محافظت و پاسداری حقوق این خاندان
 ولایت نشان الهیه همگی شکوه دارالامان
 ایران بدعای از دیا دعو و طول بقاء
 و ارتقاء نواء امتلا و ارتقاء ذات بابرکات
 اشرف اقدس ارفع اعلی اعلی الله تعالی
 اعمده مک و سلطان مطلق قلوب صافیة و
 نفوس زاکیه اهل ایمان در مسلت خلود دنیا
 جاء و دولت و رسوخ ارکان عظمت و حمت
 و علو رایات فتح و نصرت آن اعلی حضرت که
 شمر تراید و تضاعف قوت و شوکت دین
 و سلام و تفرق کله و تشتت شمل اعدای اهل
 بیت بنو ت علیهم افضل الصلوة و السلام است
 متوافق بوده باشد و چون یکشیر جنود و یار یکسیر

ممالک قلوب که سده متین سیج بقا و پایداری سلطنت
 و فرمانفرمائی روی زمین است باشد آثار عدل
 و ظلم باطل و ظلم منوط و قیام بحق این مقام بدست
 قواعد محکم حکومت و ریاست و ضوابط مقرره
 رعایت و سیاست و سبب آن بوزیرین متوجه
 کتاب و سنت و قوانین معتبره از مشکوه علوم و آثار
 ائمه عصمت و کرامت علیهم من الصلوات انیکم
 و من القلیماث اشرفها و امنها
 مربوط است و نخبه و ثناء و آن قواعد مستنبطه بر اساس
 عدل و حکمت و ضوابط مستنبطه بسان صاحب
 شرع و ملت در طی مکاتیب و عهدنامهات
 و وصایای حضرت سید اوصیاء و سرور اولیا
 نصرها تم انما ولیکم الله ولی عهد من کنت
 مولاه فغلی مولاه صلوات الله و سلامه علیه که
 در ایام خلافت بولایت و سرکردگان عهد و دو قطعه

و اعمال و کارکنان بلاد و مهابار نوشته اند منج
 و در ضمن مقالات شریفه کلمات طریقه و حکم فایده
 و امثال رایقه و نصایح و افیه و مواعظ شایسته
 آنحضرت که بتحریر یک زبان بیان بر صفحات ضمایر
 و الواح خاطر راه یافتگان وادی امین ایمان بگذاشته
 منج مج کردیده و را بنوقت عهد نامه شریفه مشتمل بر
 عهد ارکان سرگرد کی و پیشوائی و زبده ادب
 جهاندار می فرمانروائی و ثناء و تسنن داور سی و
 عدالت کسری و خلاصه سیر ملک آرائی و رعیت
 پروری که آنحضرت بجهت صفوه اصحاب عقیدت
 شعار و اسوه اخرا ب حقیقت و ثمار خود مالک اقلیم
 و فادار نعل رس مضار جان سپاری عامل لوای
 ولای شاه و لایت پناه صاحب منزلت و الای
 لعلدکان بی کاکنت لوسول الله ساکت پیمار
 طریق رضوان و خوشنودی ملک اکبر مالک بن

احوال ایشان را بفرموده الله تعالی ارفع درجات
 جنانه و اسکنه اعلیٰ منارل فرید و در ضوایند در سنگای
 حکومت و ولایت مهر از جانب آنحضرت باد
 تشویش یافته بود در قوم کلک حکمت بار کرد و آینه
 بودند و سوار تائید یافتگان بارگاه کبرای
 الهی و طرازند مکان اوزرکت و الای ملکت
 و شاهی مضامین حقیقت آیین آن فرست مجموعه محاسن
 اخلاق و ششم و نهمه جامع قوانین و پیر عالم را در
 خزانه خاطر محافظت کرده اقباس انوار ادب
 و حکم از معارج دلالات و اضحاش نموده اند و ابواب
 مستلزمات فہمات بارگاه سلطنت و جانبانی را بفایح
 اشارات لایحه اشش میگویند و اند در ضمن شصت مقال
 ترجمه نموده تبیین نجی از مطالب غلبه و توضیح
 از مقاصد مینہ آن که و ایراد و وسیع و امکان از احاطہ
 کشف حقایق و اسرار مخزون و شرح دقائق رموز

کهنه اشرف است با عدول از طریقه اطناب و
 اطلاع و انکشاف که خلاصه مضامین هر مقاله پر خست
 و در طی آن بنده ای از آیات و اقوال کریم و احادیث
 مأثور و از روشاء و اثمه دین تویم علیهم السلام است
 افضلها و من السیماست اکملها و طریقی از طریق
 کلمات حکماء و نهش و شرافت مقالات اکابر دین
 دار و ملوک عدل پرور را نمود برخی از قصص و اخبار ارم
 مانیه و سایر آثار قد و خالیه که مناسب عام بود در
 سلک بیان در آورده از آنجه سیلما تیه و موسوم
 ساخت که چنانچه مت خیر السامعین و عزمیت
 حق شناس و الای بنده کان نواب کایاب اشرف
 ارفع اعلی بجلای انوار شیم و احوار و شجاعت
 و جوهر شریح آثار جده زر کوار عاقل و عاقله و علیه من
 صلوات از انکه با حسد و فکشته جواهر و الای
 حکم و نواید و ثالی کرانهای اصول و قواعد آن گنیزد خور

که سرمايه اسباب سعادت و دوجانیت در ^نمخر
 خاطر حکومت ناظر اشرف انور جای کیمید و سیر
 کریمه سلطان سرر ولایت و شهنشاه اقلیم ^{یا}
 در انجام امور خلافت و سروری بحق امامت
 و دین پروری که پیروی آن مستحق طلب مصلحت
 دین و دولت و شتر انضباط قواعد ملک و
 ملت در مراتب خمیر اقدس اطربا حسن و جوی
 صورت مستظور پذیرد و عموم قلمزمان بسلوگن
 طریق ینجامی جویندگان ششوع دعای خیر بحسب
 ذلت یارکات اشرف اقدس کرامی از زمره
 ولایة حکام نواحی و اقطار و وزراء و عمال و لای
 و همسار بر مضایق حکمت آئین آن اکاسی یافته
 قواعد محکم و قوانین مقوم و سنن جماعیه و سینه جم
 آن قطاسر ستقیم آداب سرکردگی ریشوائی را
 دستور العمل تخیل اشغال و تقلد اعمال و مسووظ نشسته

حق بین در جمیع اطوار و احوال سازند و بر وفق آن
 بجهل اعباء امر و نهی که در عالم تعلیق و نشأ امکان امری
 از آن خطیر تر و بازمی از آن کبریا تر نشان
 نداده اند قیام نمود و بجا فطرت بلا و در مرتبت حال
 عبث و پردوزند در قطیاع و متقاع ممالک محرومه
 نواهی علی و اخصاف ارتقاع و جبال جور و عتساف
 انقطاع و احکام شرع و دین شمس و عرای
 آراء و احواء باطله مخالفین و معاندین انصام یافته بدین
 وسیله جلیله دعوات صانع بجهت ذات کرامی
 اشرف ارفع العین حاصل و مشروبات به فوریه
 بر فورکار فرخنده آثار حامی عوز و دین طراوت
 و حاصل کرد و دالله سبحانه الهادی الی نهج الصواب
 و علیه الاعتماد و الاتکال فی المبدء و المآب مقال الزاوی
 بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما امر به عبد الله علی امیر
 المؤمنین مالک بن الحارث الاثری فی عهدہ الیه

چمن و کلاه مصر جیوة خراجها وجهاد عدوها
 و انسصلاح اهلها و عبادت بندگان
 تدبیر است چون آغاز شمار و کردار هر دو
 طریق عبودیت و بندگی و مرحله پیمایان اودی عشت
 و سرانگه نرکی عرض نیان و حاجت اندوی تصرع
 و زاری بدرگاه کبریای الهی طلب معونت و
 یاری زبان استغاثه و گفت خواستکاری از بارگاه
 مرحمت علیائی بخشنده تاج و تخت مکت و شاهی
 لاجرم در مقام بسط بساط تسلیم و انقیاد و فتح ابواب
 تعلیم و ارشاد عباد عنوان حقیقت طراز این عسکرها
 و الا و نشو جانم آداب فرمانفرمای حلق و فرمان برادر
 حق سبحانه و تعالی با هم اعظم آفریننده جهان و
 جهانیان و بید آورنده آیات بنیات معرفت از
 از نهانخانه خفا بجلوه کاه عیان که عموم سکان خله میگردانند
 در نشانی دنیا از اصناف نعمتهای نمایان و ثبات موهبتها

بی پایان مخلوط و بهر دست و خصم را و یافتگان و او
 ایمازا در سر ای عقیقی نعل در جاست عالیله نرسنگاه
 جهان و اعزاز سعادت باقیه روضه رضوان ممتاز و
 و نه بلند کرد اندیشه قبل از کیش و نجات از چیره
 مقصود آرایش و بعد از آن ربوح پان بقلم حکمت رقم
 صورت این معنی نگار شش یافته که آنچه در طی این عهد تا
 آن اخلاق کریمه و آداب تویمه و احکام مستینه و آرم
 زینیه و ضوابط علییه و قواعد کلیه محقق و مصور و بر صفحه
 تبیین و تفسیر جلوه گر کردید و ریت صادره از بارگاه
 خلافت عظمی منزله گاه و فوراً آثار و محی و اخبار رسا که باور
 ساخته بان نبی حنیف ای عالیشان و سر کرده و پیشه و
 فرقه حقه ایمانیان نهج حواریتین و اصحاب خود مالک
 اشتر را در بهنگامیکه او را و الی تکلیف مصر کردند
 با نولایت فرستاد و زمام سرانجام مدام آسنا را
 از جمع نمودن خراج آند یار و غنیه اگر دن بادشمنان آن

بدو و اصرار و بصران و نور و نال و دمان آن دولت
 و اطراف و آبادان ساختن و محاسبه های آن نواحی
 اکناف بخت کفایت آن غیر مصر حق جوئی و خدا شناسی
 نهادن و ثقی آن بکل و حقت و قبض و بسط و متابعت
 اندیاز قیام نماید و در هر باب از در بیروی و متابعت
 پیشوا و محققندای خود که طاعتش مقرون بطاعت
 خدای سبحان است در آید پس هر یک از مالکان از مملکت
 حکومت و ریاست و دایان و حاکمان و حاکم است که
 جویای طریق حق و صواب و خوانان نجات و رستگاری
 در روز حساب بوده باشد باید که در قیام بر کسب امر و نهی
 متابعت و پیروی سیر حمیده آنحضرت را لازم و
 متحکم شمارد و در هر مقام و اوقات سیر بنشیند آن پیشوای اهل
 حق و کار دزیرا که راه حق و طریق صواب منحصر در اتباع
 و پیروی سیرت کریمه و طریقه قونیه آنحضرت و قیام
 انوار معرفت و حکمت از مشکاه هدایت آنسرور شرع

و ملت است چنانچه حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید
 فرموده ان هذا صراطی مستقیم فما تتبعوه ولا تتبعوا
 السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم وصیایکم فلی
 لعلکم تتقون و بدینستی که اینست راه من
 راهی رست پس پیروی یابد آنرا و از پی مروید راهها
 دیگر را که جدا گرداند و دور سازد آنرا بهما شمارا
 از راه خدا می بین پس روی را راست فرمان داده است
 خدای شمارا بآن شاید که شما هرگز نیرید از کفر اهی دوری
 از راه رست در این آیه بکه در پیاری از آیات قرآنی
 چنانچه از حضرت تید همیشه و اهل بیت ائمه و آن سر و
 صلوات است و سلام علیهم اجمعین و ایست شده حضرت
 امیر المؤمنین و سید الیقین علیه افضل الصلوة و السلام
 و از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مرویت
 که فرمود الحق مع علی و علی مع الحق یسدد و
 معه حیث ما دار حق با علی است و علی با حق است

میگرد و حق با علی هر جا بگردد و او و از امام او ایستاد و او
 محمد بن علی ابی القاسم علیهما الصلوٰة و السلام مرویت
 که فرمود لیسر عند احد من الناس حوث ولا صواب
 ولا احد من الناس یقضی بفضاء حق الا ما خرج
 منا اهل البیت و اذا تشعبت بهم الامور
 كان الخطاء منهم والصواب من علی علیه السلام
 نیست نزد هیچیک از مردمان امر حق و نه امر درستی
 و نه کسی حکم میکنند در امری بگنجی حق مگر آنچه پیرون
 آمده باشد از ما اهل بیت نبوت و انگاه که پراکنده
 سازد مردمان را امر ما باشد خطا از جانب ایشان و
 صواب از علی علیه السلام پس هر کس تمت بر متابعت
 و پیروی راه خدای سبحانه گماشت بامر منزل قرب
 و رضوان آنگهی رسید و هر که پای از جا زده است پیغمبر
 حق و صواب پیرون گذاشت گشته بود دی خیر
 و کراهی کردید و الله بهد من یشاء الی عمر اطرف من یفهم

طبقه باید که پروان و متابعان آنحضرت در کمال
 حکومت و اعرس همت بر اقامت شرع مبسوط بکارند
 و بنای اموزنا پایه را بر دینار اساس استوار وین گذارند
 چنانکه طریق و سیرت آنحضرت در ایام خلافت برین
 منوال جاری بوده و در جمیع امور رتبه فطرت حد و شریعت
 و مراعات کتاب احکام و سنت میبوده اند و با قضا
 مصالح دنیوی از حکم و سنن جدا می گشتند و سبب آن تجاوز
 و تخلف میفرموده اند و این جور و ضلالت بر خلاف این
 طریق عمل می نمود و امور دین تابع امور دنیا می گشتند
 و هر جا مصلحت دنیوی قهقش میکرد مخالفت کتاب حق
 سببی نه و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود و رتبه
 خود را نمی برمی داشتند **انذرتکم انکم انتم الاضلال**
البعبه و این یعنی در کمال ظنور است که نظام عالم
 و توأم زمین آسمان شیوع آثار دین و سطوع انوار
 ایمان مربوط است و اگر چه نور مذکور حق بر روی

بن تابد و عرصه جهان بوج و هسل ایمان آریش
 و تزمین نماید اختلاف در نظام عالم علوی و سفلی
 دید آمد و آثار خیر و برکت از حقیر و زکار مفقود
 و ابواب ارزاق و نعم پدید آید ربانی که برگزیده وجود
 فرقه کثرت گشایش یافته در دنیا نیز بر روی باب کفر
 و اهل خلاف مسدود کرد و چنانچه از حضرت سید
 الاوصی صلوات الله و سلامه علیه روایت شده
 که با مخلص ترین موالی خود قنبر خطاب فرموده فرمود
 يَا قَنْبَرُ ابْشِرْ وَابْشِرْ فَوَاللَّهِ لَقَدْ نَفَثَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ عَلَى أُمْتِهِ
 سَاطِطٌ إِلَّا الشَّيْعَةَ الْأَوَّانَ لِكُلِّ شَيْءٍ عِزًّا
 وَعِزُّ الْأِسْلَامِ الشَّيْعَةُ الْأَوَّانَ لِكُلِّ
 شَيْءٍ دِعَامَةٌ وَدِعَامَةُ الْأِسْلَامِ الشَّيْعَةُ
 الْأَوَّانَ لِكُلِّ شَيْءٍ ذُرْوَةٌ وَذُرْوَةُ الْأِسْلَامِ
 الشَّيْعَةُ الْأَوَّانَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّدٌ وَسَيِّدُ

الْجَنَائِزِ بِجَائِزِ الشَّيْبَةِ الْأَوَّلِ لِكُلِّ
 شَيْءٍ إِمَامًا وَإِمَامُ الْأَرْضِ أَوْضُ لِيَكُنْهَا
 الشَّيْبَةُ وَاللَّهُ كَوَلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ مَا
 مَاذَا بَتَّ بَعِيْنُ عَشْبًا أَبَدًا وَاللَّهُ كَوَلَا مَا
 فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى
 بِلَادِكُمْ وَلَا أَصَابُوا الطَّيْبَاتِ مَا
 لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ نَصِيْبٍ
 ای قبر بشارت یاب و بشارت ده و شادمان شو
 این بشارت پسند ای سونمه که رحلت نمود و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله ارسه ای دنیا و حال آنکه آنحضرت
 برانت خود دشمنان بود مکر شیعه و بد رستی که از برای
 هر چیزی غرق هست و غارت اسلام شیعه هست و بد رستی که
 از برای هر چیزی ستونی هست و ستون اسلام
 تبعه هست و بد رستی از برای هر چیزی غایت است و بد رستی
 بلند ای سلام شیعه هست و بد رستی که از برای هر چیزی

بزرگی هست و بزرگت مجلسها مجالس شیعه است و بدین
 از برای هر چیزی پیشوائی هست و پیشوای روی زمین
 زمینست که ساکن آن بود و باشد شیعه و بخدا سو کند
 که اگر نمی بودند آنکس اینکه از شما در روی زمین اندمیدیدی
 تو بحشم کجایی را برکز و بخدای سو کند که اگر نمی بودند از
 شما در روی زمین از نعمت منیاد و خدا انجانان شما و
 نمی افشاید ایشان زرقهای پاکیزه بنیو و شایان در دنیا و
 در آخرت برده و از حضرت امام المغارب و المشارق
 جعفر بن محمد بن الصادق علیه الصلوٰة و السلام روایت شده
 که آنحضرت فرمود که خدای تبارک و تعالی فرموده
 لِيَاذَنْ بِحَرْبٍ مِّنِّي مَنْ أَذَى عِبْدِي الْمُؤْمِنِ
 وَلِيَا مَنْ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عِبْدِي الْمُؤْمِنِ
 وَلَوْ أَرَيْتُكُمْ فِي خَلْقِي فِي الْأَرْضِ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ
 وَالْمَغْرِبِ إِلَّا مُؤْمِنًا وَاحِدًا مَعَ مَا مِثْلُ غَادِلٍ
 لَا تُكْفِيكُمْ بَعِيَادَتُهُمْ عَنْ جَمِيعِ

مَا خَلَقْتُ فِي أَرْضٍ وَلَا مَآ
 سِجُ سَمَوَاتٍ وَارْضِينَ بِهَا
 وَجَعَلْتُ لَكُمْ فِيهَا أَنْسًا
 لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ
 باید که بداند و آنکه حق بدینجهنم بزرگست در جانب من اگر کس
 بازارد بدست و نمون مرا و باید که در این باشد از خشم
 من بپس که گرامی و او بدست و نمون اگر نپسود و در میان
 آفریه که ان من بر روی زمین از مشرق تا مغرب مگر یک
 نمون ایچا عادل بر این مستغرق بودی و بدست این
 و کس از جمیع آنچه آفریده ام در زمین خود و هر آینه بر پای
 بود آسمانها و زمینهای همگانه باینده و کس و هر آینه
 بیکروا نیدم از برای ایشان از ایمان ایشان نشی که محتاج
 نمی شدند باین دیگر و لا خرم که مطمح نظر باین میان
 دول و عامیان حظه تمدن از تفرق خلل متعبد قواعد
 دین و تشیید ارکان ایمان بوده باشد که بنیان زمین

آسمان ببرکت آن برپاست نه تمیز نای پفرار حیات
 دنیا که موزی تخریب اساس پیدار منظر کلاه عشقی است
 زمزمه و اشعار دلا و صف نمودن آن شخصیت خود را
 در عنوان محمد نامه اولاً بعبودیت و بندگی، فرمانفرمای
 زمین و آسمان و ثانیاً بامرت و سرکردگی زمره شریفه
 اصل ایمان و اشاره باین معنی است که قواعد سرکردگی
 خلق بر اساس محکم بندگی حق مبنی است و شایسته
 عمل این ماست کسی است که در جمیع احوال و احوال
 اندیشه و کردار و گفتارش بسوق بلاحظه و مراعات
 بندگی جناب رب الارباب و مالک القاب که
 رفاک کردن فزازان روی زمین در رتبه ملکات
 و اقدار شرف و سوره و نواهی صاحبان تخت و تکیه در
 قبضه تصرف و اختیارش محصور است بوده با
 تمکن برساند فرمانروائی و تقلد امر امارت و شیوای
 خود را و اسطه قیام خلق بحق عبادت و شکر گذاری و

مقدمه حصول نتیجه طاعت و فرمان برداری حضرت
 ملک الملک حقیقی عز شانه و عظم سلطانه داند و ملک
 زمام امر و نهی را و سیل مریضیات ربانی و ذریعه امر
 سعادت جاودانی که وجهه هم والای او یا فکان اوست
 جبروت و اکاهبی و جویندگان درجات عالیه قرب و
 کرامت جناب تقدس الهی است کردند و از این جهت
 کرده باشکوه اپنا و رسل صلوات الله و سلامه علیه
 با ارتقاء مدارج تفضیل و کرم و اعتلاء معارج
 تجلیل و تعظیم در اعلاء معالم دعوت و مهضاء مراسم
 بعثت و نبوت ابتدا بملاحظه نسبت عبودیت و بندگی
 معبود بحق تعالی جل شانه می نموده اند و در ترغیب و
 تحذیر خلق بسلوک طریق خدا شناسی و حقیرستی و
 تحذیر و تحویف ایشان از عبادت و بندگی غیر
 سزاوار پرستش و بخشندگی هستی اقصی طریق اقبها
 می پیونده اند چنانچه از حضرت سید المرسلین علیهم السلام

النبیین صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود
 لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 اخْتَارَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَخْتَارَنِي نَبِيًّا
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ
 اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ
 لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ
 وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيَ بَيْنَ يَدَيْكُمْ
 فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَبِمَا كُفَّمْتُمْ
 تَذَرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُخْتَارُوا
 الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّ بَيْنَ أَرْبَابًا
 أَيْ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
 برده اريد مرا بالاتر از آنچه شما می شناسيد يعنى بايد
 پرستش و بندگی که خدا می سبحانه را سرود مرا ننماييد
 پس بد رستی که خدا می تعالی فرا گرفته است مرا بنده پیش
 از آنکه فرا گیرد و پیغمبر فرموده خدا می تعالی شاید بد و سرود

هیچ آو میرا که دهد او را خدای کتاب و حکم و پیغمبر پس
 گوید او مردمان را باشید شما بندگان پرستندگان
 بجز از خود و لیکن باید که گوید باشید شما خدا شناسان
 بسبب آنکه هستید که می آموزید مرد دیگر از کتاب خدای و
 بسبب آنکه هستید که میخوانید آنرا و نرسد آنرا که فرمان
 دهد شمارا که فرایید فرشتگان را و پیغمبر از خدا یا
 آیات میکنند او شمارا بفرماند از آنکه شما هستید مسلمانان
 و از اینجاست که خدای سبحانه متابعت و مابایت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عین متابعت و
 مابایت خود کرد و نهید و چنانچه در کتاب مجید فرمود
 مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ اَنْكَسَرَ
 فرمان بر پیغمبر را پس تحقیق که فرمان بر دوزخ را
 و فرمود ان الذين هم بآيات الله يعون انهم لم يؤمنوا
 بآيات الله بدستی که از آنکه بیعت می
 کنند با تو ای پیغمبر خراین نیست که بیعت میکنند با خدا

پس باید که سر فرسازان انجمن سر کردگی قدم در موقف
 عبودیت و بندگی خدائی تالیان چل شانه هوار سازند
 خود را در جمع امور مستحبه و مقهور حکم فرمانفرمای حقیقی
 دانسته بروی آن تدبیر معام مملکت و ترتیب مصالح
 ولایت پروازند تا در پیسج امر نخبه نفس و هوا
 ایشانرا از جاوده مستقیم حق بونی منحرف سازد و
 در ورطات مملکت مخالفت و سرکشی بیندازد و الا هم
 در دنیا از کشیدن بار کران کموست و عمل و مشقت
 و آزار و هم در عقبی از ناشایستگی کردار زنده و خست
 افزید کار خجلت زده و شرمسار خواهند بود و مملکت
 هرگاه امارا و حکام در صدد ارا و امر و احکام ملا خطه
 بندگی و طاعت حضرت رب العزت عز شأنه نموده
 فرمان دبست با آنچه مواظب فرموده خدای سبحان بوده
 باشد هم خود عبادت و طاعت خدای سبحان بجای
 آورده و هم خلق را بطاعت و فرمان برداری خدای

سُبْحانه خوانده خواهند بود و اگر بتبویات نفس
اتارده ازین معنی غافل گشته فرمان دهند بچیزی
که مخالف فرموده خدای سبحانه بوده باشد هم خود طریقی
مخالفت و نافرمانی خدای سبحانه پیورده و هم حلق را
در ورطه مخالفت و عصیان خدای سبحانه انداخته
عبادت شیطان را پشمالی نموده خواهند بود زیرا که از
حضرت امام طاهر و نور باهره متقین علی الباقی
عینما الصلوٰۃ و السلام روایت شده که آنحضرت فرمود

مَنْ اصْنَعِ لِيَ نَارِطُونٌ فَقَدْ

عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطُونُ

يُودِي عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ

وَمَا كَانَ يُودِي

عَنِ الشَّيْطَانِ

فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ هر کس کوشاند از دیکوینده

تجھتق که عبادت او کرده است پس اگر کونیه از جانب

خدای گوید تحقیق که شنونده عبادت خدای نموده
 خواهد بود و اگر از جانب شیطان که پیش تحقیق کوش
 دارند و عبادت شیطان قیام نموده خواهد بود و لا محرم
 طبق فرموده مفسر طاعتی که مردمان بکای آورند با و در
 نشاء عقبی عاید و راجع و وبال نهیستی که از ایشان صدور
 یابد مرا و در دار بقا لاحق و تابع است پس خوشحال است
 مندی که در فرمانروائی خسل طاعت خدای سبحان را بر ملا
 نفس خود گزیند و در روز جزا ثواب طاعات و عبادت
 خلقی را محصور در کنز حسنات خود بیند توقیف توایم
 و ارکان امت و ریاست و دعائم بنیان رعایت و
 حرمت چهار است اول منظم داخل استیفاء ارشادات
 مملکت موافق میزان شریعت و قانون مودلت و صرف
 در اوراق غازیان و سپاهیان منو است خاصه عاقلان
 و دایان و سایر مصارف ضروریه ولایت و مصالح لای
 حرمت و حمایت و این سنی جو و وزیر او مستوفیان

و کتاب نویسنده کان انما و اهل حساب و وضع دقا
 و سرشتجات و طرح طوایر و نوشتجات داعی است
 و توکم جهاد و کارزار با کفر و مشرکین و نفع بیشتر معادن
 دین و شاهان سیوف عدوت و کین و بذل جدد
 اعلاء کلمه ایمان و اسلام و حفظ حوزه مذہب حق از
 نظر حق اختلاف اسلام و وجود سپاهیان بخت
 شمار و سر داران کریزان از عارفان و بنامودن حصون
 محکم و قلاع و تہیت کردن اسلحہ و آلات حرب و دفاع
 رستم اینمندی در کار است یسیم استوار ساختن مردمان
 بر جاد و صلاح و ساد و بازداشتن ایشان از سلوک
 طریق نبی و فساد و اقامت قواعد معارف و معاملات بر
 اساس شریعت و محافظت دماء و اموال و عساکر
 خلق از تقویت و ضاعت و تہیت اینمرا م بر تعین قضایہ
 عدل در بلاد و مہصار و تقویت مقام شریعہ با بناء دین
 و اقامت دینی و احکام الهی امر بعد و حق و نہی از

مکتوبهای موقوف است چهارم آباد این شهر مملکت
 برنمت حال طبقات رغبت و نشاط دادن بسند اطلاق
 و جمعیت و این امرست مراعات آن در حفظ ارکان دولت
 لازم و رکمی است چنان سلسلت و مملکت بآن قیوم که
 بوجو د اهل حرف و صناعات و ارباب حرث و زراعت
 و تجارت براری و بکار و مستردین نواحی و قطار شطرنجی
 و بآن مت مرسم عدل و حسان از اذ آنکه ظلم و عدوان
 و تخلف ثنات از مردمان نفع بدع و وسوم محدثه مصر
 و زمان و اسج دن راهها از تقاضای این زمان و هشدار
 و سعی نمودن در تعدیل موازین از زانی اسعار و رعایت
 حال عجز و مساکین و ایصال حقوق فقرا و مستحقین احکام
 پذیرد و حضرت ولایت مرقت عید من الصلوات اشرفها
 و از کاه در عنوان غمزدانه باین بکن چهار کمانه که سیاه
 امور حکومت و ولایت در حقیقت یکی از آنها را جمع میکرد
 بر سپیل اجمال اشاره فرموده اند و بعد از آن در طی متغالا

ترتیب پرده خا از حصیه و تفصیل و تبیین هر یک از
آنها بروحی و انی و طریق شافی گشوده اند

مقاله دوم

أَمْرٌ بِتَقْوَى اللَّهِ وَابْتِغَاءِ طَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ
بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ قُرْآنٍ بَصِيحٍ وَسُنَنِ الْأَنْبِيَاءِ
لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَلَا يَشْفِي إِلَّا
مَعَ جُودِهَا وَلَا صُنَاعُهَا وَأَنْ يَخْضَعَ اللَّهُ
سُجْدَانَهُ بَيْدِهِ وَقَلْبِهِ وَلِسَانَهُ فَإِنَّهُ يُجَلِّ
اسْمُهُ قَدْ تَكْفَتَ كُلُّ بَخِيرٍ مِنْ نَصْرِهِ وَ
لَا غِنَى لِمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ مِنْ نَفْسِهِ
عِنْدَ الشَّيْءِ وَإِنْ بَرَّعَهَا عِنْدَ الْحَقِّمَا
فَإِنَّ النَّفْسَ مَارِدَةً بِالْإِسْوَاءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ
تبيين چون غرض اصلی از حمل اعباء حکومت و
پیشوائی محافظت و کاهبانی دین و نفس و عقل و مال و
نسب بنی آدم و استوار ساختن خلق بر جا و استیتمه

طاعت و فرمان برداری آنم پروردگار و قیام بحسب این
 مقام موقوف است بر اعلاء مقام او و امر و نواهی و احکام
 مراسم حدود و احکام الهی و ترغیب و تکریم و تلافی
 از او می شود عدل و انصاف و تربیب و تخویف ایشان از
 وقوع در ورطه جور و عتساف تا بدین وسیله بیدار باشد
 حیف و میل را از خاطر دور و در هر رتبه است عدل
 در جمیع امور منظور داشته بجهت در هر رتبه عبودیت و بندگی
 حدامی سبحانه در آیند و بتقدیم مراسم فرمان برداری و
 حقوق شکرگزاری منقسم خفیه قیام نمایند و تا اولاد و حکام
 اولاد انفس و اولاد برادر و خدای شناسی پرستگار نیارند
 و در کثرت و کرم و ارشاد راه حق را بقدم صدق هدایت و
 خاص عقیدت نه بپایند رعیت را رغبت بطریق مملوک
 طریق حق بدین یابد و رعایت را دعوت و راهنمایی ایشان
 بجاده اعتدال و استقامت شاید چنانچه از حضرت
 امیرالمومنین علیه السلام شنیده است صلوات الله علیه

مرویت که فرموده یبغی لمن ولی امر قوم ان یبدء
 بقیوم نفسه قبل ان یشرع فی تقویهم
 رعیتنه والا کان بمنزلة من رام اشفافه
 ظل العود قبل ان یتنیم

ذلک العود سزاوارست مرکبی را که

والی امر گروهی گردد آنکه ابتدا کند برست کردن نفس
 خود پیش از آنکه شروع کند در برست کردن رعیت خود
 و اگر نه چنین کند باشد بمنزله آنکه کسی که خواهد برست شد
 سایه چوبی را پیش از آنکه برست شود آن چوب بآنکه
 ناشایستگی اعمال مراد و راجع مودعی نفسا و حال غایت
 است چنانچه از حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله
 مرویت که فرمود صنفان من ائمتنا
 صلحا صلح الناس و لاذفست ائمتنا
 الناس الا مستراة و الفلکاء و وصف
 از ائمت من عین صراع و نیکوکار باشند سایر مردم

نیز صایح و نیکو کار باشند و چون فاسد و بدکار باشند
 سایر مردم نیز فاسد و بدکار باشند و آن و وصف علما
 و امراء اند از اینجهت آنحضرت در اول عهد نامه ملک
 بلکه در حقیقت جمیع و ناه اقالیم و حکام ممالک را به پنج
 چیز که اساس بنیان مکارم و سادات و مجاهدات و استقامتی
 و لایزالها ششم سیل طیان خلق با تساب محاسن جمال
 و اجتناب از قبایح افعال است مأمور ساختند اول
 تقوی ترسکاری حضرت رب الارباب جل شانه که شمر
 آن عدول از طریق سعیت و شوق تبرجاندن و توبه طاعت
 است و ملازمی آن سرمانه همه سعادتها و مهلتها و شانس
 جمیع عبادتهاست حق سبحانه و تعالی در کتاب محمد فرمود
 وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ
 و ترسید از خدای و بدانید که خدایا پرستندگان را هست
 و فرموده این آیه مَکْرُ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفُسُکُمْ بِرِیْضَتِکُمْ
 خدای دوست میدارد پرستندگان را و فرموده است

بدستی کرامتی ترین شمارند و خدای پرستگارترین ستم
 و از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله روایت
 شده که فرمود اکثر صابغین به امتی الجنة تقوی
 الله و حسن الخلق بیشترین آنچه داخل میشود بسبب
 آن امت من بیشتر رسکاری خدا و نیکوئی خد
 و از حضرت سید الاولیاء صیاحلوات الله و سلامه علیه روایت
 که میفرمود لا یقتل عمل مع تقوی و کیف یقتل
 ما یقتل و کم نمی باشد مع عمل و کردار نیکو با پرستگار
 و چگونه کم می باشد آنچه پذیرفته شود از جانب خدای
 سبحانه اشاره فرموده حضرت در این خبر بقول خدای تعالی
 در کتاب کریم اِنَّمَا یُثَبِّتُکُمُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ
 قبول نمائید و نمی پذیرد خدای تعالی را مگر از پرستگار
 و از حضرت پیشوای مقتدای خلائق جعفر بن محمد الصادق
 علیه السلام روایت که فرمود من خاف الله

أَخَافُ اللَّهَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ وَمَنْ لَهُ يُجْعِلُ اللَّهُ أَخَافَهُ
 اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَرَّسٌ تَرَسُّدًا مِنْ خدای
 ترسانه خدای از او همه چیز را و هر که ترسد از خدای ترسان
 خدای و را از همه چیز **كَلَامٌ فِي التَّقْوَى**
 از سخنان اکابر هر که را در دل تقوی و ترسکاری پشیره
 قدم در مقام امن و ترسکاری پشیره و از بعضی اعلام پشیره
 که بچه چیز ترسکاری و دنیا و عقیق تو ان کردید گفتند علامت
 تقوی گفتند چه باشد حقیقت تقوی گفت آنکه بیارائی باطن
 خود را از برای حق چنانکه می آرائی ظاهر خود را از برای خلق
 و یکی از اکابر رسیده که علامت تقوی چیست گفت
 آنکه ساعت بساعت خوف و خشت آفریدگی در دل
 در آید و رسد و پشم آفریدگان از درون بر آید و تو هم
 ساعت و فرمانبرداری ای سبحانه هست یعنی بجای آوردن
 آنچه بآن امر نموده و ترک نمودن آنچه از آن نهی نموده
 و این معنی شمرنیل گرامت ربانی و مستحج دریافت

لذت و نعم جاودانیت حق سبحانه و تعالی در کتاب
 محمد ص بود. وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 إِنَّ كُنُفُكُم مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَاصْبِرُوا
 و پیغمبر از اگر بستی شما کرد و یکایک بخدای او پیوسته
 و فرموده. وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ
 جَنَّاتُ الْجَنَّةِ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خالید بن ابی بکر و دیگران در آن وقت
 العظیم و سر که فرمان بردند از او
 پیغمبر او را آوردند و از او استانمایی که پخته
 میزدند از زیر درختان آن جویدار حالتی که جاوید باشند
 و این فیروز مندی بزرگیت و فرموده. وَمَنْ
 يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتُ الْجَنَّةِ
 الْعَظِيمَةِ و سر که فرمان بردند از او و استانمایی که پخته
 پس شستن که فیروز مندی بزرگیت و از حضرت
 سید الانبیا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود

مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا وَلَنْ
 قَلَّتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَقَدْ أَتَى الْبُقْرَانِ
 هر که فرمان برده خدای را تحقیق که ذکر نموده خواهد بود خدای
 ذکر بی یار و اگر چه کم باشد نماز و روزه او و
 از حضرت امام المتقین و امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 علیه مرویست که فرمود اخذ زان بر باب الله عند
 معصيته و يفقدك عند طاعته فتكون
 من الخاسرين و لا ذا قوت فاقو على طاعة الله
 و ما ذا ضعفنت فاضعفت

عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ عِزُّكَ وَتَرْكُكَ
 به پند ترا خدای زده محبت و نافرمانی خود در نیاید
 ترا زده طاعت و فرمان برداری و پشیمانی تو در این
 حال از زیانکاران چون تو ایستای توانا باشی بر فرمان
 برداری نه ایستای چون ناتوانی با توان باشی از ناتوان
 خدای منقول است که لقمان به پسر خود گفت

ای پسرک من اگر تو دوست میداری بشت را پس
 بد رستی که پروردگار تو دوست میدارد طاعت را
 پس دوست دار خیر را که دوست میدارد آن را
 خدای تابد بهتر آنچه دوست میداری آنرا و اگر میخواهی
 دوزخ را پس بد رستیکه پروردگار تو دوست
 میدارد سعیت را پس نخواه پسیر که میخواهد خدای آنرا
 تا رستگاری دهد از آنچه میخواهی آن را تا بشی
 چنانکه طاعت و فرمانبرداری سبب آن موجب رستگاری
 و غیره و رستگاری عقیبت است همچین منتج کما مکاری و هر
 بندی دنیا است و از طرائف حکم شیدا و صیاء است
 مِنَ الْمُتَحَنِّدِ طَاعَةَ اللَّهِ بِصُنَاعَةٍ أَتَتْهُ
 الْأَرْبَاحُ بِخَيْرٍ تَجَارَةً بِرَكْمٍ فَرَكَيدَ دُونَ
 بَرْدِ دَارِ خَدِيرٍ سَرْمَايَهُ خُودِ رُومِی وَرَدِ دَاوُودِ سُوْدُ مَا بَدُونِ
 تِجَارَتِ وَ سُوْدِ اَكْرَمِ وَ اَزْ اَنْجَلِ هَسْتِ اِطْلِعَ اللَّهُ
 يُطْلِعُكَ الشَّاسُ فَرْمَانِ بِرِ خَدَايَا تَانِ فَرْمَانِ بَرْدِ تَرَا

اَلَا تَعْلَمُ اَنَّ
 خَلْقَ الْاَنْجَلِ
 رَکْمٌ وَ طَاعَتُهُ
 قَاتِلُ الْاَجْبَابِ
 لِيُفْضِلَ الْاَنْجَلِ
 وَ اِنَّ الْاَنْجَلِ
 الْاَنْجَلِ فَرْمَانِ
 لِيَكُنْ اَلْمُعْصِيَةُ
 فَارَكْمٌ وَ اَلْاَنْجَلِ
 اَلْاَنْجَلِ

مردمان منقولست که چون حضرت یوسف علیه السلام
بر مملکت مصر استقرار یافته و بر مسند عزت و مملکت
شکمن گشت زینجا بحسب آنحضرت در آمده بعد از ادای
تحت زبان این کلام ملغی نظم ام کشود الحمد
لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ الْمُلُوْکَ

بِمَعْصِنَتِهِمْ عِبَادًا وَجَعَلَ الْحَبِیْدَ

بِطِاَعَتِهِمْ مُلُوْکًا سپاس مرخیرا که گردانید پادشاهان را
بسبب نافرمانی ایشان و رابستدگان گردانید بندگان را
بسبب فرمانبرداری ایشان و پادشاهان بکلی ظهور آما
زافت و مرحمت از ملوک و پادشاهان نسبت بخلق که معظم
اسباب نظام مصالح عالم است بقیام خلق بحق طاعت
و فرمانبرداری حضرت مالک الملک حقیقی عز شانه و
عظم سلطانه منوط و مربوط است چنانچه از حضرت
سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مرویست
که فرمود خدا تبارک و تعالی فرموده انا الله

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْمُلُوكَ وَ قُلُوبُهُمْ بِيَدِي
فَأَيُّهَا قَوْمِ اطَاعُونِي جَعَلْتُ قُلُوبَ الْمُلُوكِ
عَلَيْهِمْ رَحْمَةً وَأَيُّهَا قَوْمِ عَصَوْنِي جَعَلْتُ
قُلُوبَ الْمُلُوكِ عَلَيْهِمْ سَخَطًا إِلَّا لَاتُشْكُوا
أَنفُسَكُمْ لِبَيْتِ الْمُلُوكِ نَوْبُوا إِلَيَّ أَعْظِمُ
قُلُوبَهُمْ يَقْبَلُوا بِهَيْمِ
عَلَيْكُمْ

منم خدا بی سزا می پرستش نیست شایسته عبادتی مگر من
آفریده ام پادشاهان را و دلها می ایشان بدست قدرت
من است پس بر گرد بیکه نه مان برند مرا بگردانم و دلها
پادشاهان را بر ایشان مهربان و بر گرد و بی که نه مان می بماند
مرا بگردانم و دلها می پادشاهان را بر ایشان خشنما که مشغول
سازید خود را بسبب کوئی پادشاهان تو بکنید و رجوع
نمایند بسوی من تا بر گردانم و مهربان سازم و دلها می
پادشاهان را بر شما کلام لطیف شکر ده

که یکی از دوزخ‌های آل عباس در وقت حضور پیغمبر
 خلیفه فرستاد که مدتی ندمت نو کرده ام و احوال تو
 رفتن من است میخوانم که بعد از من با من رندان
 باز ماندگان من محمد بانی نمائی چون پیغام را بخلیفه رسانید
 گفت چه خوب شد که این مرد پیش از رفتن از دنیا
 ما را بر حقیقت حال خود آگاه ساخت تا حال مکان این
 بود که او وزارت ما را بصل راه برده احوال دانستیم که
 او از زیور عقل عا رست و باید که بخت صالح
 مدتی بر مسند وزارت و حاکم و محترم مقامات خدای
 ممکن داشته با و بگویند که بفرستند از آن خود صحبت
 کن که ما عست و فرمانبرداری خدای سبحی نه تبارک
 و تعالی بجای آوردند تا خدای تبارک و تعالی ما را بر
 ایشان مهربان سازد و محبت ایشان را در دل ما
 و هر ششم پروردی آنچه بان امر نموده خدای سبحی
 در کتاب خود از فرضیه و سنتها که سعادتمند میشود

به یکدیگر مگر به پیروی کردن بجای آوردن آنها بدست
 نیکو و دگر کسی مگر با یکدیگر نمودن ضایع ساختن آنها زیرا که
 کتاب خدا می خیزد شانه نمائیده راه حق و صواب و پیروی
 آن مستقیم را و ارشاد لطف و رحمت حضرت رب الارباب
 چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده لَنْ هَذَا الْقُرْآنُ
 يَهْدِيَ الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ اَقْوَمُ بِرِسْتِ
 این قرآن هدایت میکند خلق را بطریق هدایت که رست ترین
 طریق است و فرموده وَ هَذَا كِتَابُنَا نَزَّلْنَاهُ
 مُبَارَكًا فَاتَّبِعُوهُ وَاَتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
 و این قرآن کتاب است که فرستاده ایم آنرا بسیار نفع
 پس پیروی نمائید آنرا و بپیمیزید از مخالفت آن شاید که
 رحم کرده شوید و از حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه
 و آله مرویست که مَرَّ دَارِيٌّ تَارِكًا فَبَكَرَ أَمْرًا بَيْنَ
 اِنْ أَخَذْتُمْ بِمَا لَمْ تَضِلُّوا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ
 وَجَلَّ وَ أَهْلُ بَيْتِي عِزِّي بَرَرْتُمْ مَنْ

که دارند، ام بعد از خود در میان شما ای امت و پیرو
 که اگر عمل کنید با آنها گمراه نمیشوید هرگز و آند و چیز کمی که
 خدای عز و جل است و یکی الهیت من که عترت من اند
 و از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویت که فرمود

عَلَيْكُمْ بِالْغُرَّانِ فَإِنَّهُ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ
 قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ
 إِلَى النَّارِ وَهُوَ أَوْضَحُ دَلِيلٍ إِلَى خَيْرٍ سَبِيلٍ
 مَنْ قَالِ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ

حَكَمَ بِهِ عَدَلَ وَمَنْ أَخَذَ بِهِ

أَوْجَرَهُ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ وَفَوَّ فَرَاكَرَهُ قَسْرَ آثَرِ عَمَلٍ كَسَنَهُ
 بآن پس بد رستی که اکیده بگرداند قسرت از او پیش روی خود
 و از پی رود آزار آسبری کند او را بسوی بهشت و اگر کم
 بگرداند قسرت از او پی خود و بگذرد از آن گشاید او را بسوی
 دوزخ و قرآن روشن ترین راهنمایند و ایست به بهترین راه
 هر کس که یا شود بآن رست گشت و بپرس حکم کند بآن عدل نموده

و بر کسر فراگیره آنرا مزه یافته و بر کسر عمل کنند بآن را حبه
گشته ناپسند متابعت حق بکریم شمر کر است و سرافراز
عقی و مخالفت آن صورت مذلت و عاری در روز جزا
و از مطلق حدیث مروی از حضرت امام حق ناطق جعفر بن محمد
الصاد و علیه السلام حقیقت این تسنی مفهوم میکند و که چون
خدای غنی و جل در روز قیامت کاف و نفاق را از اولیین و
آخرین جمع نماید قرآن بصورت تشکیک از آن نوشهرج بیشتر
کنندیده باشد ظاهر گردیده و می باشد آن آورد و از گروه
مؤمنان زمره شیدان طبقات پنهان و صنف
فرشتگان گشته در جانب رست عرض بسته پسندای
سجانه و تعالی و خطایب نموده فرماید بفرست و بزرگی خودم
قسم که اگر می دارم امروز کسرترا در دنیا گرام داشته و
خوار سازم بیک ترا در آن جان خوار ساخته چهارم
یاری دادن پندای سبحانه بدل و زبان دست و انداز
عرف شرعی مردم بردف و نهی از بنگر بکنند و در او آری

دادن بدل آنست که در دایک زیکو را خواهد و کنند
 آزادوست دارد و کار به را نخواهد و کنند از اذن
 دارد و یاری دادن بآنست که مردم را بکار زیکو خوانند و
 از کار به باز دارد و یاری دادن بدست آنست که چون در حرم
 خلق با دای سوار است الهی باز داشتند ایشان از ارتحایب مناکر
 و مناسب حاجت بزرگ داشتن اقد موافق قانون شرع بدون
 تجاوز و تعدی هیچ که شارع قرار داده اتیان بآن باید و امر معبر و
 دنی از منکر از استقامت امور دینی و قیام بآن از ابتلا است
 اشطام مصاح و نیوی است حق سبحی و تعالی و کتاب محمد
 فرموده وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ
 وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و باید باشد از شما گروهی
 که خواهند مردمان را بسوی نیکی و امر کنند ایشان را بکار شایسته
 و نهی کنند از کار ناشایسته و این گروه را مستکاران
 و فرموده وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ

وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَاِذَا نَحَا نِيكَ اَسْرَدِيهِ اِيْم كُرُوْهُ
 باشد که راه می نمایند مردم را بحق و راستی و بان عدل
 نمایند میان ایشان و از حضرت تین الانبیا صلی الله علیه
 و آله است مرویت که فرمود لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ
 مَا اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ
 تَعَادَلُوا عَلَى الْبِرِّ فَادَا اِلَيْهِ يَفْعَلُوا اِذْ لَبَّيْكَ
 مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَسُلْطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ لَّمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ
 همیشه مردمان نیکو حالت تا امر کنند یکدیگر را بکار راستی
 و نهی کنند از کار ناشایسته و یاری نمایند یکدیگر را بر نیکی پس
 چون ترک کند این معنی را برکنده شود و ایشان بر گناهان و سلا
 شوند بعضی بعضی نباشد مرثلمان را یاری و بسنده در زمین
 نه در آسمان و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
 و سلا و علیه مرویت که فرمود مَنْ تَرَكَ اِنْكَارَ الْمُنْكَرِ
 يَكُنْ بِهٖ وَبِدِّهِ وَلِسَانِهٖ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْاَحْيَاءِ
 هر کس ترک کند انکار نمودن کار ناشایسته را بدل از دلت

لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

خود زبان پس و نمیزد میتی است و میان زندگان
 زیرا که اثری حیات او مترتب نیست و از حضرت
 امام خلائق عظیم بن محمد الصادق علیهما الصلوة والسلام
 مرویست که با صحاب خود فرمود ان الله قد حق لي
 ان اخذ البري منكم بالسيف وكيف لا يحق لي
 ذلك يا ائمة يبلغكم عن الرجل منكم القبيح
 فلا تذكره عليه

و لا نهجرونه ولا تؤذونه حتى ينشروكم و بیتی که
 سزاوارست مرا که مؤاخذه نمایم بکینا از شمار اسبب
 نگاه کار و چگونه سزاوار نباشد مرا این معنی و حال
 آنکه میرسد شما از مردکی ز ناشایسته پس انکار نمیکند آنرا
 ناشایسته را بر او و از آن مرد جدائی نمیجویند و آزار باو نمی
 رسانند تا ترک کند آنرا بحمد پر از حضرت امام
 الا و انزل و الا رهنه محمد بن علی الباقر علیه السلام
 اشرفنا و از کجاست و ایت شمس که فرمود خدا تمی بارک و تعالی

وحی بحضرت شعیب پیغمبر علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 که مریدان اب خود اسم کردند از جهت تو صد هزار کس را اهل
 هزار کس از بدان نشان و شصت هزار کس از یگان نشان
 شعیب عیبه سلام بکشت ای پروردگار من این گروه بدان
 سرا و از خدا بند پس یگان را چه چیز موجب عذاب گردید
 خدای سبحانه وحی بجانب او فرستاد که ایشان را مژنه نموده
 با کماه کاران و خشکین شد و اندر ایشان بجهت شکنجیدن
 دشمنی بکشد هر کس تمت بر نصرت و اغاز دین الهی
 کار و حق سبحانه و تعالی در دنیا و عقبی او را یاری نموده و غیره
 و کرامی دارد چنانکه در کتاب مجید فرموده وَكَانَ يُنصِرُ

اللَّهُ مَنْ يُنصِرُهُ إِنَّ

اللَّهُ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ و بر آینه یاری و نهی الهی آنکس را
 که یاری میدهد دین و را بدرستی که نه ای توانا هست بر همه
 کارها و غالب است بر همه چیزها و از حضرت امام صادق
 و مقتدر علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و آله است که

فرموده الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
مخلقان من خلق الله

صبر و صبره الله و من خذل لما خذل الله و من صبر
و نهی از منکر و مطلق از خلق این خدا می پس هر کس
یاری داند و نگیرد و در دخی سبب از او را و هر کس
ترک کند یاری داد و آنها را ترک کند خدای یاری و آن
او را پنجم شکست نفس خود در وقت شوق و باز
و داشتن آن از کار بد و در هنگام سرگشته‌ها زیرا که نفس
امر کردن بد و غلبه است مگر آن نفس که خدا کی سبب
او را در ضم فساد می دهد و از پیروی او و هوس حفظ فرماید
و این یعنی عبادت است از مجاهد نفس که با شرام آن بر صبر
سعادت جاده دانی می توان رسید و از جوایز کرامت های
فضایل و کمالات انسانی بهره مند می شود آن که دیده تن
سبوح و تعالی را ببیند و بچند فرموده و اعتدال
خاف مفاهم ربه و نهی النفس عن الشهوات فان

الْجَنَّةُ هِيَ الْمَأْوَى، اَنَا اَكْسَرُكَ تَبْرَسًا رَهْتًا

زود پروردگار خود در روز حساب و باز دار نفس را

از خواهش پس بدستیکه بشت نهت جایگاه او فرو

قَدْ افْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

تجقق که رستگار شد آنکس که پاک ساخت نفس از آرایش

بدی و تجقق که بی بهره گشت آنکه نهان کرد آید نفس را

زود پروردگارش و نادانی و از حضرت خاتم الانبیا صلی الله

عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ شَدَّ رُفُوْدَ اَفْضَلِ الْجُهَادِ

مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ

بهترین جهاد و مجاهد آنکس است که مجاهد نماید و براید با ^{نفس}

خودش که در میان دو پهلوئی است و از آنحضرت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ رُوِّسَتْ كَمْ فَرَمُوْدَ مَنْ جَعَلَ شَهْوَةً لِحْزَنِ

هر که بگرداند شهوت خود را در زیر رشتد مایهی ذکر و شایسته

از سبای او و از ظرائف حکم منسوب بکنه است سیه اکاو

صداوات الله و سلامه علیه نهت مَا الْجَاهِدُ هَذَا لَشَهْوَةٍ

وَالْجَاهِدُ هَذَا لَشَهْوَةٍ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِاعْظَمِ أَجْرٍ أَمْ مَنْ قَدْ رَفَعَتْ جَهَادُ كُنْتُمْ
 شهادت یافته در راه خدا مردش عظیم تر از کسی
 که قدرت یابد بر کارناشاییسته پس عفت و رز دوبا
 دارد نفس خود را از ارتکاب آن و از آن جمله است
 افْتَضَّ مَنْ شَهْوَةٍ خَالَكَتْ عَقْلَكَ بِالْخِلَافِ

عَلَيْهَا
 قصاص ستان از شهوتی که مخالفت
 کند عقل ترا بنجا لفت آن شهوت حکم فائز
 از بعضی حکماء یونان پرسیدند که کدام یک از پادشاهان
 روی زمین بزرگ تر ندگفت مالک هوای نفس خود
 گشته آنرا در حیطة تسخیر آورده و از سخنان حکماست
 هر کس نفس خود را مطیع و مشاود خود ساخت علم و فرمان
 فرمانی بر سر حق خلق جهان برافراخت و از غرر
 مقالات اکابر است اگر خواهی در مقام امن باشی از
 همه چیز از نفس خود بر حذر باش و از سخنان اکابر است
 تا کسی نفس خود را بشمشیر مجاهد و ریاضت نکند بار

خود را از بادیه حیوانیت بر سرزل انسانیت نکشد و تا
 شهوت و حرص را مقهور و مغلوب عقل ننماید و کمیت
 همت در میدان سعادت نثار نداند. ^{مکشی}
 حکما تشبیه کرده اند عقل و شهوت و حرص را و میزن شخصی
 که بر اسی سوار گشته برای رود و سکی با او همراه بود و بآن
 پس عقل نیز بر آن سوار است و شهوت و حرص که سبب پس اگر سگ
 پیش رود و بتو جمع باشد هر جا چنقه در میان راه
 پند با بنجانب میل کند و سوار و سب را از راه بدر برد
 و کم راه و سرگردان سازد و حال سوار و سگ و
 اسب هر سه تبا شود و اگر غنان چستیار با سب داده
 شود و بتو جمع گردد بکوه و دشت روی گذارد و سوار
 و سگ را از راه دور سازد و بچاهای و جایهای پونا
 اندازد و حال هر سه بملاک انجامد و اگر زمام چستیار
 بدست سوار بوده باشد و سب و سگ در حرکت تابع
 او بوده باشند و سبکیات از راه دور نکرده و

و به سولت و آسانی بتزل رسید و هر سه نیکو حال کردند
 کلام زائون نقل کرده اند که یکی از وکلای
 سجاج با و نوشت که اگر فرماندهی از برای تو کنی این صاحب
 جمال بهر ساینه و بغیر ستم تا از ایشان متع جوئی سجاج در جواب
 نوشت لَمَّا عَظُمَتِ الْقُدْرَةُ قَلَبْتُ الشَّهْوَةَ چون
 بزرگ و بسیار شد قدرت خرد و کم کردید شهوت خناس
 چون نوی رعیت تابع نوی و الی است و هر سال از بنده
 بر سیرت و طریقه عالی است پس هرگاه و الی تمت بر مراعات
 این پنج چیز بکار رود پای از جاذبه اعتدال و استقامت
 پرهیز کند از و بهم نفس خود را بذر و سعادت ابدی حق
 فرموده و قسم خلق را با کتاب او صاف جمیع و جمال
 پندیده و اینها می نموده و از اینها است که حکما گفته اند که نیکو
 کردار و الی عاید می شود به نیکوئی اعمال رغبت او زیرا
 که رغبت بر طریقه و سیرت و الی خودند و ذوقان انبئی
 صلی الله علیه و آله و آله النابین الی دین مملو که هم

ان رسول حق فلا ودسلو كفت الناس على دين الملوك
 پس از پيچك از پنهان حسته صفا در نمیشود مگر آنكه والى
 از آن حسته برده و نصیبها صل است پس بنی سعادت
 كه نملقی پیا زیكوهی كنند و ثواب آن تمنی عاید شود
 و جمعی شپسار را حق پیا بند و اثر آن نفسی اصل كرد
 ذالِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
 الْعَظِيمِ مَقَالَةُ السَّيِّئِ ثُمَّ أَعْلَمُ بِأَمَّا لِكَ أَيْ قَدْ وَجَّهْتُكَ
 إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا ذُؤْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَذْلٍ وَجَوْرٍ
 وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا
 كُنْتَ تَنْظُرُ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ فَبَلَكَ وَ
 يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ وَإِنَّمَا
 يَسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يَجُورِي اللَّهُ
 لَهُمْ عَلَى السُّنَنِ عِبَادِهِ فَلَئِنْ كُنْ أَحَبَّ
 الدَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ
 فَأَمَّا لِكَ مَوَالِكَ وَشَيْخَ بِنَفْسِكَ عَسَمَا

لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ

الْشَّيْءُ بِالنَّفْسِ

الْأَنْصِبِ مِنْهَا فِيمَا أَحْبَبْتَ وَكَرِهْتَ

تبیکی بن چون مارت و حکومت دینوی
باقی نیست و مدت آن لامحال مشغول هست و چیرگی میانه
عمل و کردار حاکم و عامل است که اگر با خلق نیکی کرده
و طریق عدل و شفقت مسلوک داشته او را به نیکی نام می برند
و طلب رحمت و آمرزش بجهت او می نمایند و در آخرت
آن عمل و کردار را به نیکوترین صورتی شاهد نمود و با
نجات و رستگاری و می شود و اگر بدی کرده و ظلم و ستمکاری را
شیوه خود ساخته او را در دنیا طعن و ملامت و مذمت
می نمایند و مورخین دعا می بیند و در روز جزا
عمل و کردار او بزرگشت ترین صورتی در برابرش نمودار
سوجب عقوبت و گرفتاری او میگرد و لاجرم چون نهای
حکومتهاست و پتقارست و اساس عملها محکم و پایدار است

و هیچ بلا دی نیست که براند و تنهای بسیار از عدل و جور
 نکر دیده باشد و اعمال عظام و حکام پیشین بر زبان خلوق
 آنجا به نیکی یا بدی جاری نبوده باشد باید که والی داند
 که آنچه او و سایر مردمان در باره ولایت سابق از
 نیک و بد میگویند در باره او نیست مردمان بعد از او
 خواهند گفت و باید که کوشش اندازد که مردم درباره
 هر یک از اینکروه که خود رفته اند و ذکر و سخنان میان
 خلق بماند چه میگویند پس هر کدام را که ستایش میکنند
 و ذکر خیر یاد نمایند پیروی نموده شیوه او را پیش گیرند
 و دانند که در شان او نیز بجز از او نماند گفت
 و بکرانند متذکر می نمایند و بیدار می بزند غفلت کرده
 از کردارهای و دوری جوید و دانند که اگر مثل او سلوک
 نماید مذمتی که او را نمایند و برانیز خواهند گفت بلکه هر
 عاملی که کردار زشت عامل سابق پیش کرد معین
 و ذرت خلق شتر پذیرد زیرا که امر ناشایسته را بجا آورد

داد و دنیا می بخورد را براساس بر دیگری مساوی و باید
 که برای این همسنگی گاهی بد که نیکی و بدی مردمان از زبان خلق
 حاضر میگردد و چنانچه گفته اند السُّنَّةُ الرَّعِيَّةُ أَقْلَامُ
 اللَّهِ إِلَى الْمُلُوكِ زبانهای رعیت قلم
 خدای سمانهست که جاری گشته بسوی پادشاهان پس هر چه
 عمل و کرده والی از داد بر زبانهای مردمان بعد از او جاری
 خواهد بود و تنگمی که در این جهان ثانی از نیک و بد گشته در آن
 جهان باقی درو خواهد نمود باید که بقدر توانائی و طاقت
 همت براند و ختن کار نیکو کار دو از پیروی هوا و هوس
 استر از نموده جوهر نفس نفس را از آنچه شاید و نسرودگاه
 دارد تا هم در دنیا مردمان او را به نیکی یاد نمایند و
 زبان بدی و دشمنی او کشایند و هم در عقبی حق سبحانه
 و تعالی او را به عنون مکرمت و احسان بواززد و از قهقام
 نعم و انست یاودانی بهره مند سازد از این جهت
 آنحضرت در این مقام شریفه بعد از هشتم بفرموده

والی رابسه پیر ما مور ساخته اند آواز: خیره کرد
 عمل صالح و اندوختن کار نیکو حق سبحانه و تعالی در کتاب
 محمد بن موده: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 أُولَٰئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِّ تَبَعِ بَرستی که انانکه ایمان آورد
 و کردند کارهای شایسته این گروه همیشه بهترین آفریدگان
 و از حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله مرویست
 که فرمود: حَرِّثْتُ الْآخِرَةَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ
 وَ حَرِّثْتُ الدُّنْيَا الْمَالُ کشت آخرت کرد از شایسته
 کشت دنیا مال و فرزندان است و از حکم طریقه
 حضرت سید الاوصیاء صلوات الله و سلامه علیه است
 أَعْمَالُ الْغِبَادِ فِي غَايِلِهِمْ نَفْسُ
 أَعْيُنِهِمْ فِي أَجْلِهِمْ کردای بندگان در این جهان
 در پیش چشم ایشان نمودار هست در آنجهان
 كَلَّا مَرْنَاهُ طَوْنُ از سخنان اکابر است خدای
 سبحانه از تو عمل خواسته و بهشت عبادان نیز از تو

داشته از انصاف دور است که تو از خدای محفل حید
 روزی ز رفیع دارین آرزوی بهشت جاودان از
 دل برون نیاری و تویم ملک شدن هوای نفس
 و مقهور ساختن آن بر عقل بر این که تا این حسن بفعل نیاید
 قیام با اعمال شایسته توان نمود و راه طاعت و عبادت
 حق سبحانه و تعالی بقدم عقیدت و اخلاص توان پیمود
 از زوایا بر حکم حضرت امام البرز، و قاتل الکفره است
 فَاَنْفِلْ هَوَاكَ بِعِفْلِكَ متاد کن با هوای
 نفس خود بتخل خود و از آنحضرت روایت که فرمود
 الْعَاظِلُ مِنْ عَصَى هَوَاهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ
 وَالْخَاسِرُ مِنْ طَاعِ هَوَاهُ فِي مَعْصِيَةِ رَبِّهِ
 خردمند آنکسی است که نافرمانی کند با نفس خود را
 در فرمان برداری پروردگار خود و نادان آن کسی است که
 فرمان برد هوای نفس خود را در نافرمانی پروردگار خود
 و از حضرت پیشوای خلائق جعفر بن محمد الصادق علیهما

الصلوة و السلام روایت شده که فرمود احذروا
 أهواءكم كما تحذرون أعداءكم
 فليس شيء أعدي للرحبال من اتباع
 أهوائهم و حصائد السنينهم
 حذر کنید و پیر بسید از هواها و خواهرهای نفس و بخیال
 حذر میکنید از دشمنان خود پس نیست هیچ چیز دشمن تر
 مردم ما را از پیر و می هواهای خود و درویدهای زبانی
 خود **حکمت** از کلمات منسوبه باریس طایفه است
 اعص الهوى و اطع من شئت ما فرمانی کن هوا
 نفس را و فرمان بر هر که اندازی انظر نفی گویند
 که یکی از امر از اهدیرا دید و گفت حاجت خود را از من نخواه
 زاهد در جواب او گفت چون مرا بتو حاجت باشد و حال آنکه
 مراد و بند است که تو شب و روز به بندگی ایشان قیام
 داری پس اطاعت و فرمانی داری بجهت ایشان نه خود
 آری آن ایست که گفت که هر چند آن را داند زاهد گفت سرس و

بود که ترا مالکند و مرا مملوک و بر تو غالبند و از من
 مغلوب یستم بخیل بودن بنفس خود و از بدل آن در آنچه
 نماید از ارتکاب آن زشتیات و نکاهدشتی آن بقدر
 کرامی از صرف در لذات و هراف در مشتیات که از
 لوازم اتصاف بآبست انصاف نمودن عدل کار فرمود
 در نیل آنچه دوست دارد و دفع آنچه مکروه و شمارد و تاسف
 میل بطرف افراط نموده و او را در ورطه فجور بیندازد
 و غضب از خدا اعتدال تجاوز نکند و او را گشته بودای
 ظلم و تهور سازد و چگونه بخل و ضنیت نباید و زید در هر
 جوهری که را آنها که خیر بهشت جا و آن در میران قیمت
 آن توان بجنبه چنانچه از حضرت قسیم السلام و ابجد صلوات
 و سلام علیه مرویست که فرمود إِنَّهُ لَكَيْسٌ لَا لِنَفْسِكَ كَرُ
 مَتْنِ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا
 بدستی که نیست از برای نفوس شما قیمتی مگر بهشت پس
 از آنکه بهشت و از غیر حکم آنحضرت است من بباع

نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَجِيمٍ الْجَنَّةُ فَقَدْ ظَلَمَهَا
 مگر کسی که بفروشد نفس خود را بغير از نعمت بهشت پس
 بتحقیر که ظلم نموده و خواهی بود بدین شرح و و از آن
 جمله است الْجَنَّةُ بِغَيْرِ نَجِيمٍ فَإِنَّكَ لَا يَجِدُ
 عَمَّا تَبْدُلُ مِنْهَا عَوَضًا يَمْلِكُ بِشَرِّ نَفْسِهِ دِينَ
 بدستی که نمی آید از آنچه صرف میکنی و بدل نیماشی از
 آن عوضی که در خور آن بوده باشد از زخارف دنیا

مِنْ بَدَلِكِ بَعْضِ الْكَلَامِ از سخنان بعضی اکابر است
 اگر سعادت و دهرمان خواهی پرده غفلت بر عقلت می کش
 و بدین شرح گفت بخیر دنیا فرو شمره قائل
 چهل اهر و اشعر قلبك الرِّحْمَةُ لِلرَّعِيَّةِ وَ
 الْحَبْسَةُ لَهُمْ وَاللُّطْفُ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ
 سُبُعًا ضَارِبًا تَعْنَنُ أَكْأَنَّهُمْ فَإِنَّهُمْ ضِعْفَانِ
 مَا شَأْنُكَ فِي الدِّينِ وَمَا تَنْظُرُ لَكَ فِي
 الْخَلْقِ تَفَرُّطُ مِنْهُمْ الرِّقَابُ لَكَ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْدَانُ

وَبُؤْنِي عَلَىٰ أَيْدِيهِمْ فِي الْعَهْدِ وَالْخَطَا فَاَعْظِمُ
 مِنْ عَفْوِكَ وَصَفِيكَ مِثْلَ الَّذِي نَحْبُ أَنْ
 يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفِيهِ فَإِنَّكَ قَوْقَمٌ
 وَوَإِلَى الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوَقْتُكَ وَاللَّهُ فَوْقُ
 مَنْ وَوَلَاكَ وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ

أَمْرُهُمْ وَأَيْدِيكَ بِهَامٍ

بِتَبَكُّبِ رَحْمَةِ مَعَالِمِ شَنَا بَشِيدِ

نیست که معالده حق سبحانه و تعالی با بندگان خود بر سایر
 معبود و مرحمت منی بلکه اصل اقامت بنیان این شایسته تکلیفی
 بجهت ظهور این معنی است و بمواز و بندگان با کمال تصعیر
 در قیام تجلی عبادت و بندگی از بارگاه لطف و رحمتش
 مورد نوازش و جهان و با و نور تشریط و سلوک طریق
 طاعت و سرافکندگی از مؤاخذ و عقوبتش و در حصان
 امن و حصن امان اندیزیرا که بنابر غلبه جانب تحیرنده گان اگر
 جانب غم و مرحمت خدای سبحانه غالب نبوده ایشان را

در این جهان مورد مواخذه و بازخواست سازد
 بقای فریدگان بر روی زمین پیش از زمان موعود قطعا
 باید چنانچه در کتاب کرم فرموده: وَكُوفُوا حِذُّ اللَّهِ
 النَّاسَ عِیَّا كَسِبُوا مَا تَرَكَ عَلَى
 ظَهْرِهِمْ مِنْ دَانِیَّةٍ وَلَكِنْ بَوَّخَرِمُ
 إِلَى الْجَلِّ مُسَمًی فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ
 فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بَعِیَادِهِ بَصِیْرًا

و اگر مواخذه کند و بازخواست نماید خدای مردمان را
 بخیرای آنچه کسب می کنند از شرک و معصیت گذارد و بر
 پشت زمین هیچ جنبه ندهد و لیکن باز پس میدارد ایشان را
 تا وقتی که نام برده شده که زمان هلاک ایشانست پس چون
 بیاید وقت هلاک ایشان بد رستی که خدای برست منبذ
 خدا پس مایعنی دانا بآن که نمر و اهل ک کیت ولایتی بجا
 کدام است پس در آن وقت هر یک را فراخور حال او پاداش
 دهد و این معنی مقتضی آنست که زمره جلیب را که در ایشان

و کارکنان ایشان از ولایت و امراء و عمال بواجب است
 که حافظان بدایع و دایع ربانی و حاملان مانت عرش
 و پاسبانی اند بنظر امعان ملاحظه نمایند که خدای سبحان
 و تعالی بحال قدرت و توانائی بایندگان خود که در
 نهایت ضعف و ناتوانی اند چه قسم معامله نموده ایشان
 نیز بایندگان خدای سبحان بهمان طریق سلوک نمایند و از آنجا
 که رعیت را عصمت زحمت و برائت از تقصیر حاصل نیست
 بکند در غالب احوال از ایشان لغزشها بطور میرسد و
 اموری که موجب ثواب و بازخواست است از روی عمد
 و خطا صدور می یابد اگر سرگردان و ولایت مردم را
 بسرای هر تقصیر که از ایشان وقوع یابد در عرصه عقوبت
 و بازخواست درآرند و شیوه محبت و عفو نسبت به
 ایشان مرعی و منظور ندارند و اندک زمانی خلق جهان را
 تبارک دیده نطفه عالم خستد و پذیرد پس باید که فرمان
 روایان بسواره تقویت جانب لطف و امانت نماید

و از هزار درمواخذ تقصیر کاران حستراز نموده و
 ابواب عفو و مرحمت بر روی ایشان گشاده و همچنین که
 از خدای سبحانه و تعالی امید حضور و مرحمت و خواهرش
 مغفرت و صغح دارند این معنی را خود فراخور وسع و طاقت
 نسبت بعباد الله بجای آورند از وصایای شریفه حضرت
 سیدالاولیاء صلوات الله علیه است

غَامِلُ النَّاسِ عِلَالِي حُبِّ أَنْ يُعَاوِلَكَ اللَّهُ بِهِ
 معامله کن با مردم بمانند بشل آنچه دوست میداری که معامله کند
 با تو خدای سبحانه و مقول است که چون شیخ جلیل شهاب
 الدین رحمه الله در دی بزوانه پنجمه نزد سلطان المراء الدین
 رفت سلطان از او پرسید که چکنم که نجات یابم و رستگار
 گردم شیخ در جواب گفت آنچه حق سبحانه و تعالی بایمه
 بی نیازی و استغنائی تو با تو کرد و تو بایمه احتیاج که به
 بنده کاران و داری ایشان همان کرمیند این سخن چنان در
 او اثر کرده بودی که اگر در خواب بودی از او آه از آبدی

که خداوند امر آنوقت آن ده که بایستد کان تو آن کنم که تو
 با من کردی از این جهت آنحضرت در این مقاله والی را
 بدو چنانکه توام معالطه خلق بجا نهد و مراعات آن مبروط
 امر نموده و در علی آن هشاره با پنج تمهید یافته با جمل هم
 فرموده اند اوّل آنکه رعیت را بلطف و مرحمت
 نواز و محبت و دوستی ایشانرا شعار دل خود سازد و چون
 جانوران درنده ایشان را طعمه خود مگرداند و خوردن گوشت
 ضعیفان و ناتوانان را ضمیمه شکار دزیرا که رعیت یا برادران
 والی اند در دین ملت از فرق اهل ایمان یا نظیر و مثل
 اویند در خلق و صورت از زمره اهل ذمه و امان و ملائمه
 اخوات دینی در صنف اول و مراعات رفت جنسی در
 دویم مقتضی آنست که والی هر دو صنف را مورد محبت
 و شفقت ساخته قیام بحق رعایت و نکاهایی فراخور
 حال هر یک از ایشان نماید از حضرت رسول فخر و ستیبه
 ابرار صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود

اَرْحَمُ مَنْ فِي الْاَرْضِ بِرَحْمَتِكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ
 رحم کن بزرگمهر که افریده شد است و زمین با رحم کن
 بر تو آنکس که پرستیده شده است در آسمان و از حضرت
 سید الوصیین و امام المعتبرین صلوات الله و سلامه علیه مروی است
 که فرمود مَنْ لَمْ يُرَحِّمْ النَّاسَ مَنَعَهُ اللهُ
 و رحمتی هر کس رحم نکند بر مردم و مان بی بهره سازد خدا
 او را از رحمت خود و از آنحضرت نیز مروی است که
 فرمود الخلق عيال الله و احب الناس الى
 الله اشفقهم على عياله خلق عيال خداوند دوست
 داشت ترین مردم و مان بسوی خدا است
 بر عیال نهاده و از کلمات مطهره آنحضرت علیه السلام
 چون شبان چو دگرک باشد پیرایه سفت را که نگاه
 میدارد و یعنی چون وایان خود در تمام آزار رسانیدن
 و ستم کردن بر رعیت باشند پس رعیت را که از ستم
 و آزار نگاهبانی کند و در حدیث مروی آنحضرت

اَما اَمرُ الزَّاهِدِينَ وَقَدْ وَدَّ الرَّاعِيْنَ بِاِحْدِيْنَ عَلِيِّ بْنِ اَحْسَنِ
 زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَتَفْصِيلُ حَقِّقِ
 مَذْكُورِهِتْ وَأَمَّا حَقُّ رِعْيَتِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنَّ
 نَعْلَمُ أَنَّكُمْ صَارُوا رِعْيَتِكَ لِضَعْفِهِمْ
 وَفُتُوكَ فَجَبَّيْ أَنْ نَعْدِلَ فِيهِمْ وَتَكُونُ
 لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ وَتَغْفِرَ لَهُمْ جَهْلَهُمْ
 وَلَا تُعَاجِلَهُمْ بِالْعُقُوبَةِ
 وَتَشْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 عَلَى مَا آيَلَتْ مِنَ الْقُوَّةِ عَلَيْهِمْ

واما حق رعیت تو که در تحت سلطنت و فرمان تو رو
 است که بدانی که ایشان کرده اند رعیت تو بجهت
 ضعف و ناتوانی ایشان و قوت و توانائی تو پس
 واجب و لازم است که عدالت کنی در میان ایشان
 و باشی مرا ایشانرا مانند پدر و مادر و برادران و بچشی و
 و بیوشتی نادانی که از ایشان پیدا آید و شتاب نکنی در

در بازخواست کردن ایشان و سپاس گای آوری مرقد
 بر این معنی که ترا قدرت و توانائی از زانی داشته
حکم نافع از سخنان حکماست هر یک
 دولتی که بر اساس لطف و رافت گذشته شرح چیز
 از اسبندم شود ساخت و بدو و سلطنتی که سر از
 جو پار رقی و محبت بر آور و بیکی پس از از پای شود
 اندخت و یکی از پادشاهان از حکمی پندی و وصیتی طلبید
 حکیم گفت ای ملک فرمان خدای را بزرگ دار و شفقت
 با خلق خدای را فروگذار و کشته اند سلطان باید رعیت خود را
 چنان دوست دارد که پدرش را و هر چه بر نفس خود
 رواندار دوزبندد برایشان نیز رواندار دوزبندد
 تا ایشان نیز مال و جان از وی دریغ ندارند و یکی حمت
 بر درازی عمر و زیادتى دولت او کارند و یکی از
 حکما پادشاهی گفت سعی کن ای ملک تا خلق را از مرثیه
 رعیتی بر رنج و رسانی رسانی و چنانچه شواهد ایشان

در رتبه اطاعت و آورده دلهای ایشان را به مثل لطف
 و مدد بانی بخود کشانی و یکی از اکابر ملوک از دانهائی پرسید
 بهترین قسام شکار را کدام است گفت شکار دلهای خلق
 زیرا که چون دل ایشان را از خود کردی همه چیز از بی دل
 میرود پس در هیچ چیز با تو مضایقه نمایند و بزرگان بخت
 عامل باید شبانی باشد نگاه دارند نه گرگی باشد درنده
 و مرهمی باشد بر زخم دل ایشان نه ناوکی در دل پیازگان
 و در ایشان من ممانثر الوحیة نقل کرده اند
 که سبکگیر پسر سلطان محمود در اوایل حال ملازم مجبور
 بود یک سرب پیش نهشت اوقات او بغایت عبرت
 میگذاشت هر روز بغرم شکار بصحرای رفتی و اگر صیدی
 بدست آمدی آن کنه را میدی روزی آسوی دید که با کج
 خود میخیزد سبکگیر اسب را بر اینجخت و آهویچه را
 گرفت و دست و پایش بر تبه در پیش زمین نهاد و
 راه شهر گرفت آهویچه خود را گرفتار دید بازگشت

و از پی او می‌دید و می‌نمایید بنگین را بر آن رقم آمده
 دست و پای آهویچه را بکشد و آنرا سر بصره داد
 آهویچه با درش پیوسته روی بیا بکاه خود گذاردند
 بنگین دست تهنیتش باز آمد شبانگاه حضرت رسالت
 متلی اند علی و آل را در خواب دید که با وی می‌فهماید
 ای بنگین بواسطه آن شفقت و رحمت که نسبت بان
 زبان بسته از تو در وجود آمد بحضرت حق تقرب تمام
 یافتی و ما از تو خوشنود شدیم و خدای سبحان ترا شرف
 پادشاهی کرامت کرد و باید که بر بندگان خدای سبحان
 بهین نوع شفقت بجای آری در باره رعیت خود طریق رحمت
 فرو نگذاری بزرگی در این مقام کشف چون بواسطه شفقت بر
 حیوانی پادشاهی این جهان فانی می‌ایستد اگر بنده رحمت
 برهنانی ملک باقی نماند هیچ غیب و عجیب نباشد
 و تو هم اگر طریق عفو و صفح با رعیت مساو کن و دارد
 ایشان را بنده ای بر کنشای که هسته ام بان بماند

در معرض عقوبت دریاورد و این حصلت شریف ترین حلال
 حاصلها و عاقبت آن بهترین همه عاقبتهاست حقیقتاً
 و تعالی در قرآن مجید به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله
 فرموده خُذِ الْعَفْوَ وَأَحْزِ بِالْعُرْفِ
 وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ فراگیر عفو را و امر کن
 دیگران را به نیکی و روی بگردان از نادانان و از حضرت
 خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
 عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ
 الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاَفَوْا بَعْزُكُمْ وَاللَّهُ
 فَرَّاسٌ يَدْعُو رَأْسَ بَرْتِيكُ عَفْوٌ يَأْتِي مَكِينَةً
 مَكْرَغَتِ بَسْ عَفْوُكُمْ أَنْ يَكُونَ كَيْتَرًا عَنِ زَكْرٍ وَالْمَشَارَا
 خدای و از آنحضرت نیز مرویست که فرمود مَنْ لَعِيفُ
 عَنِ النَّاسِ لَعِيفُ اللَّهِ عَنْهُ بِرَسٍّ عَفْوُكُمْ وَدَرْ
 كَذَرِ الْكَفَالَانَ مَرْدَمَانَ عَفْوُكُمْ وَدَرْ كَذَرِ الْكَفَالَانَ
 از نگاه او و از حضرت تید الاوصیاء صلوات الله

و سلامه علیه مرویت یُنَادِیْ مُنَادٍ یَوْمَ الْقِیَمَةِ مَنْ کَانَ
 لَهُ أَجْرٌ عَلَى اللَّهِ فَلَیْقُمْ قِیْفُومُ الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ
 ندایم کند منادی در روز قیامت که هر کس او را فردی
 بر خدای سبحانه هست بر خیزد پس بر میخیزند انا که عفو کرده اند
 از مردمان بعد از آن خوانند آنحضرت قول خدای
 سبحانه رَأْفَتٌ عَفْوٌ وَاصْلَحْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
 پس هر کس عفو کند از بدکار و اصلاح نماید میان خود
 و او بترک انتقام پس مراد او بر خداست و از آنحضرت
 نیز مرویت که فرمود ایاتی لا رَفْعُ نَفْسٍ أَنْ تَكُونَ
 حَاجَّةً لَا یَسَعُّهَا جُودٌ أَوْ جَهْلٌ لَا یَسَعُّهُ
 جِلْمٌ أَوْ ذَنْبٌ لَا یَسَعُّهُ عَفْوٌ
 بد رستی که من رفیع تر از آن میدانم نفس خود را
 که بوده باشد حاجتی که کنجایش آن نداشته باشد کرم
 من بایبوده باشد جلی و نادانی که کنجایش آن نباشد
 باشد بدباری من بایبوده باشد نمایان کنجایش

نداشته باشد عفو من ادرشاد الى العفو
 مرویست که زن یهودیه را که زیر دامن حضرت عظام
 الانبیا صلی الله علیه و آله اقدام نموده بود بخت
 آنحضرت آوردند آنحضرت از او پرسید چه چیز
 ترا بر این داشت که مرا زیر دهنی آن زن در جواب
 گفت چنین در خاطر گذرانیدم که اگر پیغمبر است زهر
 ضرر با و نمیرساند و اگر پادشاه است که دعوی پیغمبر را
 نمیدارد زهر در او کارگر شود مردم را از استیلائی و زحمت
 بخشید و خواهم بود پس آنحضرت از کلاه بزرگ آن یهودیه
 عفو فرموده او را بکرم عمیم خود بخشیدند حکم
 جلب کنند حکاکفته اند عفو کن که اگر پشیمان شوی که چرا
 عقوبت نکردم توانی کرد و اگر عقوبت کنی و پشیمان شو
 تذنی آن دست ندهد و از سخنان کار بر است لذت
 عفو را لذت اشقام توان سپید زیرا که عاقبت لذت
 عفو خوشحالی است و مسرت و خاتمه لذت اشقام شایسته است

و ندامت و آوروه اند که یکی از سفیهان نسبت بزرگی
 مکر ز بدی میکرد و او در برابر نیکی میکرد و از کرده او
 عفو و اغماض مینمود و خسیان بزرگ گشت سبب صیت
 که با وجود این مقدار بدی که او با تو میکند تو در برابر نیکی
 میکنی و از تقصیر او در میگذری آن بزرگ در جواب
 گفت هرگاه او از تقصیر و بدی دست بریندارد من از
 نیکی و عفو چون دست بردارم و منقولست که از شخصی
 نسبت بحکیم بدی بطور میر رسید حکیم از تقصیر او در گذشته
 قدری ز مال خود با و بخشید ای حکیم چون از تقصیر
 او در گذشته بخشیدن مال با و چه جبهه داشت حکیم گفت چون
 او فضیلت عفو بمن بخشید من پسندم را را آن بدل مال
 تقانی نمودم و از سخنان بعضی حکماست که از برای حسن عفو
 و قبح اشتهام همین معنی است که رغبت بعفو نمیکنند
 مگر بررگان از باب فضل و شرف و اقدام بر اشتهام
 نینمایند مگر شیخان و اصحاب اجل و سنده صواب و عفو

۳۴

۱ العَفْصِ مَقُولُست که مالک اشتر رحمه الله روزی از
 بازار کو فو میگذشت یکی از اهل انزروی اشخاص سائده^۲ بازار
 سبزی بجانب او انداخت مالک رحمه الله با و لهفات
 نموده بگذشت شخصی بان بازاری گفت دهنستی که ای
 چه کس بود که با و این خفت رسانیدی گفت فی آن شخص
 گفت این مالک اشتر بود بازاری از شنیدن این معنی
 بلرزید و در عتب مالک روان شد که خود را با و رساند
 عذر خواهی نماید دید که اشتر مسجیدی در آمد و نماز اشتهار
 دارد و بازاری صبر کرد تا مالک از غنچه فارغ شد و نماز
 خود را در پای او انداخته شروع در عذر خواهی کرد مالک
 گفت بنحی ای سوگند که در همان وقت که از تو این حرکت
 صادر شد من ترا عفو کردم و مسجیدی نیامدم مگر بجهت آنکه
 از برای تو استغفار کنم و طلب آمرزش نمایم و لاله^۳
 اگر چه سلوک طریق عفو از همه کس مستحسن و پسندیده است لیکن
 زمره جلیله ملوک و ارباب اقتدار بر رعایت این شیوه

ستوده نمر و ارتزند زیرا که هر قدر قدرت و قوت
 بیشتر باشد ضعیفیت عفو در موقع امتحان بیشتر جلوه نماید
 چنانچه از اقوال حکیمه حضرت امام المتقین صلوات الله
 و سلامه علیه است **أَوَّلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ**
أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعَفْوِ بزرگوارترین
 مردمان بصفوة و انارترین ایشانست بر عفو و باز بخشیدن
أَحْسَنُ أَعْمَالِ الْمُفْتَكَرِ الْعَفْوُ نیکوترین
 کردهای صاحب قدرت عفو کردن است و منقولست
 که از اسکندر پرسیدند که تو از پادشاهان خود هیچ چیز
 خورسندگی گشت یا که با وجود قدرت بر عفو و بخشیدن
 عفو کنی از تقصیر کاران و از تخلفان حکماست پادشاهان را
 هیچ شیوه بهتر از عفو نیست زیرا که هم در دنیا باشد
 ذکر میل و رضای خلق و هم در حققی نتیج اجر جبریل و
 خوشنودی حضرت حقست و از سخنان اکابر است
 چون حق سبحانه و تعالی ز امام احتیاج رهنه گان خود را

در قبضه اقتدار بنده گذارد و باید که طریقه و تقوی و رفت
و شیوه عفو و رحمت نسبت با ایشان منظور و مع
دارد زیرا که اگر میل او بجانب عفو است و تقاضای عفو
باشد در اندک زمانی و لهای حسن از او برگردد و حال
او و مردمان هر دو به تباه انجامد و حکمی را نزد پادشاه
بروند پادشاه از او پرسید چه چیز موجب رستگاری ملوک
تواند شد گفت اگر بقتدر حاجت خود عفو و رحمت
خدای بریندگان رحم کند و از نمانان او درگذرد و من
مُلُوكُ الْكَلَالِ یکی از ملوک را پرسیدند
چه چیز دوست ترین چیز است نزد تو ای ملک گفت
آن دوست تر دارم که گناه کاری را نزد من آید و من او را
عفو کنم از تقصیرش درگذردم و از بامون ثقل کرده اند
که میگویند آن مقدار دل من بخواه نیست و محبت آن بر من
غالب که می رسم مرا از ثواب عفو کردن بهره نباشد
و از وی منقولست که گفته اگر گناه کاران به اینند مراد

عفو کردن چه لذت است کما ان تقصیرات خود را
 وسیله تقرب و نزدیکی حق ساخته بر پیل تخته بسجده
 نزد من آورند و آورده اند که کناه کار را نزدیکی پادشاه
 بردند پادشاه را بر او رحم آمد و از تقصیر او در گذشت
 یکی از خاصان گفت ای ملک چه جهت دشت که از
 تقصیر او در گذشتی پادشاه گفت اگر مردمان کونین پادشاه
 میتوانند سیاست کند و نکرد مرا خوش ترست از آنکه
 کونین میتوانند نجشید و نجشید و منقولست که یکی از بایان
 که طریق عصیان و سرکشی نسبت با سکنه روزی ده بود
 اسیر نموده نزد او آوردند اسکنه رزم عفو بر جریده
 کرده او کشیده او را سردادیکی از خواص از روی چشم
 بگفت اگر من نبودم می و را بگشتمی اسکنه گفت چون من
 تو نیستم او را نمیگشتم من عفو المملوک
 منقولست که سیف بی بی کوئی اسکنه را قدام نموده زبان
 بطعن او کشاد اسکنه را از این معنی قائل و انما ضمیمه

اگر بگویند
عقوبت

از موآخذ او در گذشته یکی از خواص کشت که شاید
از این حرکت باز آید و موجب عبرت دیگران شود بکنند
کشت این معنی خلاف رای محیح هست چه اکنون که از
ما اطلاعی نرسیده هر کس که بر آن حال اطلاع یابد با او به
انکار بر آید و چون با او را عقوبت کنیم هر آینه در ندمت
و قبح است بآید و او را از مردمان غیری در ندمت
بآن نباشد و مثل کرده اند که روزی نوش شیروان
مجلسی آریسته چون سفره را بجهت آید و دند و صحنها را
پدیدند از اینجای صحنی برگردید و قدری از آنچه در آن بود
بر روی سفره ریخت نوش شیروان گاهی غصباک
بجانب سفره چینی نمود و سر چینی داشت که او را مورد
سیاست خواهد ساخت صحن را برداشت و بقیه آنچه
در آن بود در سفره ریخت نوش شیروان از مشاهده
اینمفی تعجب نمود و پرسید که سبب این حرکت چه بود سفره
کشت ای ملک مرا تعجب حاصل شد که تو مرا بر سر این امر

سفر

سهل که موجب سیاست غیث عقوبت خواهی کرد و در بار
 بند تمت تو خویند کثو و که خدمتکار خود را بی تقصیر
 سیاست نمود از این جهت این حرکت از من واقع شد
 که اگر مرا سیاست نمائی گشتی اندامت بخند و بگوید که بی
 گناه سیاست نمود چون انوشیروان این سخن از او شنید
 او را بخنجه در سلاکت نزد یگان و مشطلم گردانیده
 آورد و آنکه گناه کار را نزد منصور آوردند منصور حکم
 سیاست او نمود گناه کار گفت ای خیلند اگر مرا عتوبت
 نمی فردی نزد خدای سبحانه نخواهی دشمنی و اگر نه گشتی
 و از تقصیر من در گذری ترا بر خدای سبحانه مژدن عظیم
 خواهند بود اکنون اگر من تن بقبوت در دهم تو از سر مزد
 خود پیش خدای تعالی سپه امیکذری و منقول است که
 مردی از وکتر بی ادب پادشاهت پادشاهی را به و رسید
 و پادشاه از تعصیر او در گذشتی و انما منی نمودی و در
 در برابر پادشاه نمودار شد پادشاه با و گفت و یکری

روی در برابر من آمدی آن مرد در جواب گفت باز روی
 که در روز قیامت در برابر خدای سبحانه میروم و کنایه
 من پیش خدای سبحانه و تعالی بیشتر است از کنایان من
 نزد پادشاه پسر پادشاه کھنت بهت کھشی و از کردهای
 او عفو و اغماض نمود و تقبیحی بعد از آنکه آنحضرت
 والی را باینده چنین که در استحقاق عفو و مرحمت الهی
 و بسنای ارتقاء مدارج قرب و کرمیت نامتناهی است
 امر فرموده اند تعقیب کلام بدگرسته چنین که ملا حظ
 آن مخرکه سلسله شفقت و رافت و موه که اثر ابرام میشود
 عفو و مرحمت است نموده اند اول آنکه
 سلسله حکم و فرمانروائی والی بحکم و فرمان خدای
 سبحانه غشقی میشود زیرا که رعیت در تحت فرمان او
 و او در تحت فرمان او انکسر که او را تعین نموده و حکم
 و فرمان مالک الملک حقیقی غرضشانه و عظم سلطان
 که بالاتر از همه حکما و نسبه مانهاست بر انکسر که نصب

والی نمود و جاریست پس و الی باید بر رعیت خود شک
 نکرده زیاده بر آنچه خدای سبحانه بر بندگان خود حکم
 نموده بر ایشان حمل نماید و عقوبت و بازخواست خدای
 سبحانه و تعالی جل شانزه نبوده باشد و ویم
 آنکه خدای سبحانه بندگان خود را یاد سپرده و کفایت
 تمام آنها را با وجود حواله نمود پس باید که امانت خدای
 سبحانه را محافطت کند و در عرضه تلف و تضييع در
 نیارد و ستم آنکه خدای سبحانه او را بخشیدن بکین
 وقتند در معرض امتحان و احتیاج در آورده پس
 باید که بقدر قدرت و توانائی که حق سبحانه و تعالی
 باو کرده است فرموده و بحال ضعیفان و ناتوانان پردازد
 و خوشنودی رضامندی خلق را وسیله خوشنودی
 و رضامندی حق سازد **مَعْنَا لَمْ يَجْزِهِ**

او پیش از
 عقوبت و باز
 خواست

لَا تَغْنِيكَ نَفْسُكَ لِحَرْبِ اللَّهِ

لَعَالِي فَإِنَّهُ لَا يَدِي كَلَّ يَنْفَعُهُ

فَلَا غِنَىٰ بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ وَلَا
 تَتَدَنَّ مَنْ عَلَىٰ عَفْوٍ وَلَا تَتَجَنَّ لِعَفْوِيَّةٍ
 وَلَا تُشِرَّ عَرِّيًّا إِلَىٰ بَادِرَةٍ وَجَدْتَ عَنْهَا
 مَنَدُوحَةً وَلَا تَقُولَنَّ لِي مَوْثَرًا أَمْرُ
 فَاطَاعُ فَإِنَّ ذَلِكَ إِذَا غَالٍ فِي الْقَلْبِ

وَصَفَا كُتْلَةً لِلدِّينِ

فَنَقَرْتُ مِنَ الْخَشِيرِ

تَبَسُّمِ بَيْنِ نَفْسِ مَوْدَعِ الْخَشَعَةِ وَالْإِلَهِ

در این مقاله از پنج چیز اول عفو نمودن و سخت
 گرفتن بر بندگان خدای سبحانه که بنمره در آوردن نفس
 خود است در معرض معارضه و محاربه با حضرت آفریدگار
 زیرا که دالی رانه فوت و توانائی در برابر قدرت و سطوتش
 و نه استغنا و بی نیازی از آثار خود و مرجمتش و و هم
 پشیمان بودن از عفو بجهت آنکه پشیمانی از امری که مشتمل بر
 نامی و از جنبه دنیادستچ رستگاری و سرطلبندی

عقبنی بوده باشد عقلاً و شرعاً مذموم است سیستم
 شادمان بودن بقوت زیراکه شادی نمودن بحسیری که
 موجب خست شدن نوکری جمیل و زایلین جهان و شاد
 ضایع کشتن ابروی خیرین در این جهان کرد و از طریق
 خیریت و آگاهی و درست چپا رزم زود و غضب
 مشرب چون در نفس کنجاشی و بدرشدی از آن بوده است
 اینها مرئیت اخرا از آن عموم مردمان را لازم و خصوص
 از باب اقتدار و ولایت داده و صاحبان انفس خود
 تنگم است زیرا که از حد و ثغیب مناسبت عظیمه تولد می نماید
 بکار صاحب آن در معرعه خشم و غضب آگهی در می یابد چنانچه
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویت که فرمود
 اقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ إِذَا غَضِبَ
 نزدیک ترین احوال بنده به غضب و خشم خدا حال غضب
 کردن و خشم رفتن دوست و از حضرت امام تقی
 صلوات الله و سلامه علیه مرویت که فرمود

احْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ ابْلِيسَ
 حذر کن و پیرسیر از غضب پس بدستی که غضب لشکری است
 از لشکرهای شیطان از حضرت امام صادق و تحت
 تحن با طق علیه الصلوة و السلام مرویت که فرمود
 الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ غَضَبٌ كَلْبَةٌ
 بدست حکم و نافعه حکاکش اند غضب آتش است
 سوزنده اگر از آباب علم فرو نشانی هر چه رسد سوزد
 و کشته اند غضب جانور است درنده اگر از انچه علم
 پدید آید سوزد هر چه را پند طعمه خود سازد و از آنجا
 اگر برست تا ز ما نفس سرکش را در وقت غضب بدست
 را ایض عقل ندی یکت کام از وادی سببها و حیوانیت
 بتمام امر این است تنویر نشاندن الی الحکم
 فرو نشاندن نایره غضب بر شمع علم و بردباری از حلقه
 اسباب نجات درت کار است از حضرت خاتم الانبیا
 صلی الله علیه و آله مرویت که فرمود مَنْ كَفَرَ

غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ بَرَسَ يَزِيدُ وَغَضَبَ
 وَخَشَمَ خُودًا زَمَرُومَانِ يَزِيدُ وَخَدَاتِي بَارَكْتَ وَتَعَالَى
 اَزَاوَعَدَابَ رُفُوقِيَا سَتَ رَاوَا زَطَرَايِفَ حَكَمَ خَضَرَتِ
 سَيِّدِ الْاَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ سَتَ اُسْتُرُو
 خَكَلْ خُلْفِكَ بِحِلْمِكَ بُوْشَانِ مَعْلُومِي خُودِ
 بِحِلْمِ وَبَرْدِ بَارِي دَوَا زَا بَخْلَه سَتَ اَوَّلُ عَوْضِ الْحَبْلِيمِ
 عَنْ حِلْمِهِ اَنَّ النَّاسَ اَضَارُوهُ عَلَى الْجَاهِلِ
 نَحْتِيْنِ دِيَا رِي كِه عَوْضِ بَرْدِ بَارِي دَسِيَا بَدَانَسْتِ كِه
 مَرْدُمِ بَارِي دِهِنْدِ كَانِ وَيَنْدِ بِنَادَانِ وَآرِ خَضَرَتِ
 اِمَامِ صَادِقِ وَيَشُوْا حِي خِلَافِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 مَرْوِيْتِ كِه فَرَمُودَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ وَدَقَّهُ
 بِرَسِ يَزِيدُ وَخَشَمَ خُودًا زَمَرُومَانِ وَحِلْمِ وَبَرْدِ بَارِ
 وَرَزْدِ بُوْشَانِ خَدَايِ عِيْبِ اَوْ رَا مِنْ عَنْدِ خُودِ
 الْحِكْمِ كَمُ اَزْ نَحْنَانِ اَكَا بَرَسْتِ بِي دِهْنِ

آتش خصب پیمای سلطانی تسکین باید و بی معاوست بود
 باری بی هیچ حاکمی بگرگشوی رعایا بزم بگشاید که باید پادشاه
 حکم از نور و اوری خود سازد و بدست یاری آن پادشاه
 حشر عالم سوزد بر اندازد و از محاسن سخنان ملوک و
 پادشاهان لازم است که نفس خود را بحکم و بر و باری
 عادت داده زود بخشم زدند زیرا که اگر خشم ایشان
 حکم بجای بود باشد و زیر دست از این برای برکشار
 و کرد و آزمائش است که از ایشان بظهور رسد مورد قهر
 و غضب سازند هرینه این سنی موجب استیصال خلق
 کرد و در وقت سلطنت و پادشاهی ایشان پذیرد
 مِنْ مَّا تُرَاوِحُكُمْ اَرْسِيْمَان و ارق شل کرده اند
 که گفت روزی در خدمت نامون بودم بکشی از یاقوت
 دیدم طول آن مقدار چهار انگشت و عرض آن دو انگشت
 و در صفا و روشنی چون غور شد تا بان بود پس رکر را
 بنمود و گفت انگشتی بسیار که این یاقوت بکین آن بود

تواند بود ز کرایا قوت برگرفت و وقت تضرع را
 روز دیگر هم در خدمت وی بودم که از آن انکشتی
 یاد کرده بفرمود تا زکر را پایاوردند چون زکر حاضر شد
 دیدم که رغبت بروی افتاده است چون پد میلزد
 نامون پرسید سبب تغییر چیست گفت مرا امان ده بابکم
 نامون گفت امان دادم ترا زکر کمین را بیرون آورد
 بچار باره شده بود و گفت ای خلیفه انکشتی را سا ختم
 و خواستم که نکین و آن برم از دست من برسان
 افتاد و بچار باره شد نامون تبسم کرد و گفت برو
 این را چهار انکشتین ساز ترا هیچ نگاهی نیست بچشم
 خود را در جمیع امور مطاع و فرمانروا دانستن
 و قرار دادن این معنی که بر والی است که حکم نماید و بر
 رعیت است که اطاعت نمایند بدون ملاحظه وقت
 آن بامیزان مقوم شرع و قانون مستدر عدل
 زیرا که این معنی مؤدیت پناه یا عشق فساد در دل

وَسْتَكَرِدِينَ مَدِينٍ تَبِيرُ بِأَيْشِينَ سَاوَعَمَتِ خَدَّيْ عَجْزٍ
وَجَلَّ مَقَالُ لِسَانِ شَيْخُ شَمْرٍ وَإِذَا أَحْدَثَ مَا
أَمْتٌ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ ابْتِهَاءٌ أَوْ حَبِيبُكَ
فَانْظُرْنَا إِلَى عَظِيمِ مُلْكِكَ اللَّهُ قَوْفُكَ وَغَدُورُ رَيْبِهِ
عِنْدَكَ عَلَى مَا لَا نَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْيٍ أَوْ
فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَاوِرُ الْبَلَاءَ مِنْ طِمَاحِ حَيَاتِكَ
وَنَكَبَتْ عَنْكَ مِنْ عَزَمَتِكَ وَبَقِيَتْ مَا لِيَاكُ
بِمَا تَزَبَّ عَنْكَ مِنْ عَفْلَانَةٍ

تَبَكُّبُ بَیْنِ اَمْرِ نَبُودِه آنحضرت و اَلِی رَا
در این مقاله با کمال هر کاه او بسبب غلبه و اقتدار بر
خلق کبر و خود پسندی بیاید نظر کند در عظمت و بزرگی
ملک و پادشاهی حضرت ماکت الملک خدیو غصب سلطه
که بر همه ملوک و فرمانفرمایان روی زمینها تسلط و قیامت
و تکریم و احاطه قدرت و توانائی آن با آنچه قدرتش
توانائی بسط خلق جهان از آن و تا و قاصد است تالیف

ملاحظه این بینی و در شود و انفس او و اعیز خود پسندی و باز
 ماندا از خواہش رفت و از روی بستی و حقیر شمار و مات
 و حکومت خود را نسبت بظلمت و سادگی خدائی و برگرد
 بسوی او عقل و حسد او و بعد از دوری چنانچه از خدمت
 پیدا و حین صبر و صاواته الله و سلام علیہ روایت شده
 کہ فرمود عِظَمُ الْحَاوِیِ عِنْدَكَ يَصْغُرُ الْمَخْلُوقُ
 فِي عَيْنِكَ عظمت و بزرگی آفریننده زود تو
 کو چک و حقیر میاز و آفریده را در چشم تو و از غر حکم
 آنحضرت است مَنْ عَظَّمَ سُلْطَانَ اللَّهِ وَ
 كَبَّرَ حَقَّ سُلْطَانِهِ وَصَغَّرَ بَرَّ عَظِيمٍ بَرٌّ
 و اند سادگی خدا را حقیر و کو چک شمار و سلطنت خود را
 حَكَمٌ جَلِيلٌ از سخنان حکایت بر سر
 بچشم خویش عظیم و بزرگ بود بچشم مردمان حقیر و کو چک
 بود زیرا کہ تا کسی خود را خور و شمار و مردمان و بزرگ
 شمارند و آورده اند کہ شخصی را کہ بزرگ قوتش بود بود

نزدیکی از پادشاهان از و پر رسید بزرگ قوم و کسیت
 گفت من بزرگ قوم خودم پادشاه گفت اگر بزرگ
 قوم خود بودی این سخن بگفتی و بزرگان گفتند بزرگی کسی را
 نزد که هر چند قدر و منزلت او کمال یابد بکبر و نخوت
 او نقصان پذیرد و از سخنان اکابر است هر کس دیده
 فکر است بشاهد آیات عظمت و بزرگی صانع کشور و نظر
 دور بین او جز آثار حقارت و خردی مصنوع جلوه نمود
 نمود من آثار عظمت و بزرگی ایشان از حضرت
 امام الزاهدین و سید العابدین صلوات الله
 و سلامه علیه روایت شده که فرمود خدای سبحان و تعالی
 فرشته هست که او را خرقا میل می کنید و او را هیچده هزار
 بال است و از هر بالی تا بال دیگر پانصد سال راه است
 پس آن فرشته بنحاطه که رهنید که آیا بالای عرش
 چیری هست خدای سبحان هیچده هزار بال دیگر بر بالها
 او افزود که مجموع سی و شش هزار بال بوده باشد از

از بهر اینی تا بال ویکر ما پند ساله راه بعد از آن خدای
 سبحانه او را پریدن امر نمود آن فرشته پست هزار
 سال پرید و پانیه از پایهای عرشش توانست رسید بعد
 از آن خدای سبحانه و تعالی می فرستد هزار بال ویکر را و او
 و قوت و توانائی او را و برابر کرد و نهید و ما مور پریدن
 ساخت پس آن فرشته سی هشتاد سال ویکر طیه آن نمود
 پانیه عرش رسید پس خدای عز و جل با خطاب فرمود
 که ای فرشته اگر برتری هست کام و میدن صور با بالهای
 خود و توانائی که بتوا از زانی داشتند ام شوانی رسید بلاق
 عرش من خدای سبحانه و تعالی من عو اقبی الیه
 از حضرت امام صادق و مقتدی اخیای عیب شرف تصدیق
 و اسلام رواست شده که فرمود چون حضرت یعقوب علی
 خینا و علیه السلام بود از هست قرار حضرت یوسف علیه السلام
 بر ملکوت مصر نهاده آمد یوسف علیه السلام را عزت
 پادشاهی بنیاط راه یافته بجهت یعقوب علیه السلام فرود نیامد

پس جبرئیل علیه السلام بحضرت یوسف نازل گردید و
 گفت ای یوسف گفت خود را بکشای یوسف علیه السلام
 گفت خود را کشت و داز آن نوری سپید و نازک در
 میان زمین و آسمان بلند گردید یوسف علیه السلام
 از جبرئیل پرسید این چه نور بود که از کتف من پروان
 آمد جبرئیل علیه السلام گفت این نور نبوت بود که از
 عقب و نسل تو برکمند شد بجهت آنکه فرزندی از
 برای یعقوب پس از عقب و نسل تو پسری بدید
 نخواهد آمد **تَحْذِيرُ عَنِ الْحَيْنِ لَمْ يَكُنْ قَدْ كَرِهَ**
 که چون تمامی بلاد ایران آب و جان را صاف کشت
 بغزم تنخیر تو را از چون کشت و در سینه خس و
 اربابان در کنار آب چون قلعه رزم را متحرک و آید
 و در آن زمان یوسف که توال خوازمی ریش سلطان
 آوردند و سلطان از احوال پرسید و او درشت
 جواب میداد و لاجرم سیاست او حکم فرمود یوسف

مذکور کار و دی در ساق سوز و پنهان دشت بر کشید
 متوجه سلطان کردید جانداران اراده دفع او کردند
 اما چون سلطان بر شصت خود قادر و تیسر و گمان
 نزد او حاضر بود و بخود اعتماد تمام دشت بنابر آن بهم
 نماز او در آن وقت مانع شده سه چوبه تیر انداخت
 و بر سه خطا شد و با آنکه در آن وقت دو هنر غلام چل
 بغیر از امراء و اهل اختصاص در بارگاه حاضر بودند همه به
 یکجا از هیبت آن واقعه هولناک پراکنده و پرتشان
 شدند سلطان خواست که خود را از سخت بزراندازد
 و منش در کوشه سریر بنده شد و آن پیاکی در آن حال
 در رسید و چند زخم بر سلطان زد و سعاد الله و خود را
 بر بالای سلطان انداخت و او نیز زخمی چند خورد
 یوسف همچنان کار و در دست دشت میدوید جامع
 نام فرانش که متر آن طایفه بود از عجبش در رسید
 و منخ کوبی در دست دشت چنان بر سرش ریخت که از

پای در افتاد و نعرش پریان شد بعد از آن
 مردم بر کرد سلطان جمع شدند سلطان بکشت کردن
 در جمع عسکر خود بغیر امروز هر که خود پین نبود و ام و پین
 آمد و ز نفس تازه مین کشتی کرده و دو مرتبه بکنی آمد
 صبح زود برشته برآمد و بودم و سواد لشکر
 بنظم در آمد از غایت کثرت خیل و سپاه چنان به
 خاطرم گذشت که هیچ با من کسی متقابل نمیتواند کرد و دو
 آنکه بنا بفرط غرور جانداران را از کفر قتل و منع کردم
 تا مبادا کلام مرا در مقام **لَا هُمْ فِي**
لَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ عَذَابٍ إِلَّا فِي غُصَّةٍ
يَا فِي جَبَرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَدْرِكُ كُلَّ جَبَّارٍ
وَيُهَيِّئُ كُلَّ عُنْتَارٍ

نَبِيٍّ كَذِبٍ نمی رسد موده سخت

والی را در این مقام از بکر و سخت که در معنی برابر است
 باندای سبحانه و تعالی در نمودن عظمت و سطوت

و این فصل است از مودت برین همبختها و مودت بر
 نفیسا و تحویل دولتهاست و صاحب آن همواره
 زیادت قریب و رحمت الهی دوز و در بقعه است
 و خواری در دنیا و عقبی سورهت حق سبحانه و تعالی در
 ثواب میفرموده **إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ**
مِنْ دَانٍ يَخْتَارُ إِلَّا خَوْراً بهرستی که خدای
 دوست نماید از آنکس را که باشد از راه کبر و نخوت
 نرماندست نماید و از حضرت فاطمه الانبیا صلوات
 علیه و آله مرویست که فرمود **مَنْ تَوَاضَعَ زَكَّاهُ وَاللَّهُ**
قُوَّةً مِنْ تَكْبَرٍ وَغَنَعَهُ اللَّهُ هر که تواضع و فروتنی
 کند بر دارد و بابت سازد قدر او را خدا می پرستد
 و بزرگی نماید فرو آورد و پست گرداند قدر او را
 خدا می از حضرت امام صادق نور مشرق علیه الصلوة
 و السلام مرویست که فرمود **لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ**
مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ و دنیا

در بهشت آنکس که دارد در دل مقدار ذره آنکس
 و از آنحضرت نیز مرویست که فرمود پس ای اوج
 الله ما لی اذا وذل علیه السلام یا داود
 کما ان اقرب ^{اللیاق} من الله الملوأ صنعون
 کما ان لیك البعد الناس من الله
 الم کبرون در آنچه وحی فرستاد و خدای
 عز وجل یاد علی بن ابی طالب سلام ند کرد و رست ای
 داود پس چنانکه نزدیک ترین مردمان بر رحمت خدای
 متواضعانند همچنین دورترین مردمان از رحمت خدا تعالی
 تنگبر اند **حاکم** **فانقص** حکما گفته اند که جز غنی
 مطلق که هیچ چه کرده است حاج را با زیال قدس
 جلال او تشبیه نیست و وجود جمیع کمالات بر توانوار
 وجود و ریشه آثار وجود اوست استحقاق بکشته ندارد
 چه میان کسبه و احتیاج منافات و گفته اند از برای
 پشیمان باختن و پر کهنه کردن لهای مردمان از حرم

خود هیچ چیز مثل تکت به نیست و بجهت جمع نمودن و کرد
 آوردن آنها بسوی خود هیچ مانند تواضع و سرودنی
 نه و از سخنان بعضی کابر است از برای خامت عاقبت
 تنجیر همین معنی کافیت که ابلیس علیه لعاین است با کمال
 غرور و استکبار که از سجده آدم علیه السلام که برگزیده
 و خلیفه خدای سبحان بود با صددور فرمان الهی اباد
 و استکفاف دشت احوال از روحی اری و ندست
 تمام بقیادت ذریه آدم بخوابش خود قیام دارد و یکی
 از چهره دان پادشاهی عزه مند گفت ای ملک
 چرا تنجیر و نخوت نمی و زرتی مهابت تو در دلهای خلق
 بایستی کند پادشاه در جوهر او کشت ای خرد بکسر که
 بمن پادشاهی و سلطنت روی روی زمین ازانی داشته
 می تواند بدون آنکه تکت به و زرم و دشمن و ابلیس
 بعد از تنجیر جویم مهابت مراد دلهای بنده کان خود
 جای دهد و شخصی پادشاهی کشت ملوک را از تنجیر

کزیری نیست تا ایشان بهیست در نظر خلق بوده باشد
 آن پادشاه گفت چه بهیست از بهیست پادشاهی فرماز وانی
 پشتر میباشد اگر از فرماز وانی بهیست بدید نیاید از
 تکبر چه بهیست بدید خواهد آمد و از بعضی عاظم ملوک مشهورست
 که میگذشت از جمله نعم و عطایای الهی که پادشاهان بآن
 اختصاص یافته اند آنست که حق سبحانه و تعالی ایشانرا
 بزرگی کرامت فرموده که از سلوک طریق تحب و تحوت
 بی نیاز گشته اند زیرا که حاجتمندی تنگ کسی است که
 او را بزرگی نبوده باشد و خواهد خود را بزرگ بخلق
 نماید **در حسن لطیف** آورده که روزی کسی
 بر روی عباسی نشست آزاد و در ساخت از آنجا که
 بحاج صفت آنست باز آمد باز آزاد و در ساخت اما چون
 این حرکت از آن مکرر بظهور رسید منصور به شک
 آمد و غضب بر او استیلا یافت در این محل حضرت
 امام صادق و کاشف رموز حقایق علیه افضل الصلوة

دنیا بفروشدند بچه پسیر آنرا میخری گفت بنصف امارت
 خود عابد گفت اگر آن آب را که غوردی حبس شود
 و پروان نیاید و دفع حبس آن خبر مال و ذخایر زیادت
 ندهد بچه پسیر آنرا میخری گفت بنصف دیگر امارت خود
 عابد گفت ای میر خود انصاف ده که بچه امارت و
 حکومتی که خود پیک شربت آب که درون و دود پروان
 آید میفروشی چون میچاکس اقبال نگاه کردن و لایق
 سخن گفتن بنیسانانی و دلهای بسند کاخ ارا که بدم
 تو اضع صید میتوان کرد از خود میرمانی آن میر از سخن
 عابد آگاه گشته تغیر سلوک نمود و من بعد تابرسند
 امارت متکثر بود طریق تواضع و فروتنی می پیوست
 مَعَالِمْ هَشْتَمِ أَنْصِفِ اللَّهَ
 وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ
 أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ
 فَإِنَّكَ إِنْ لَا تَفْعَلْ تَغْلِبْ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ

كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَهُوَ
 خَاصِمُهُ اللَّهُ أَدْحَضَ لِحُجَّتِهِ وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا
 حَتَّى يَنْزِعَ وَيَنْوُبَ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى
 تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَحْبِيلِ بَقِيَّتِهِ مِنْ
 مَا قَامَتْ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ
 الْمَظْلُومِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ
 تَبَكُّبُهَا ^۹ امر فرموده است
 و الی را در این مقاله به حیرت اول انصاف دادن
 خدای سبحانه و آن عبارتست از قیام بحق عبادت و
 بندگی منعم حقیقی جلالت الاله که او را از کتم عدم منقطع وجود
 آورده و مورد نعمتهای بیکران و موهبتهای بی پایان
 ساخته و این معنی را دانی مورات و ترک منیبات که
 در شریعت مقدسه مقرر شده با حسن و حتی تبیین و تفصیل
 یافته تحقق باید و در نظر خیر و اما صورت این معنی
 جلوه نماست که پدیدستیار می عبادت بذروه سعادت

جاودانی شوان رسید و بدون سلوک طریق طاعت
 نرودا را گرامت ربانی شوان کردید حق سبحانه و تعالی
 در کتاب محمد فرمود یا ایها الناس اعبدوا
 رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
 لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای مردمان عبادت کنید و پرستش نمائید پروردگار
 عزرا که آفریده است شما را و آنانی که پیش از شما بودند
 اند شاید که برسید مرتبه بلند پرستش کاری و از حضرت
 رسول تعالین صلی الله علیه و آله مرویت که فرمود
 اَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَفَهَا
 وَاحْتَمَهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِحَبَرِهِ وَ
 نَفَرَغَ لَهَا فَهُوَ لَا بُدَّ إِلَى عَلِيٍّ مَا أَصْبَحَ مِنَ
 الدِّينِ أَعْلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ

بها من صحت است بهترین مردمان کسی است

که عشق ورزد با عبادت پس ملازم شود آنرا دوست

دار و آزار بدل خود میباشد آن کرد و بتن خود و پدر و
 از کارها از برای آن پس پروا نداشته باشد که بر چه حال
 گردیده از دنیا آیا بر حال دشواری یا بر حال آسانی و از
 حضرت امام صادق و پیشوای خدای علی علیه السلام
 و السلام مرویست که من مود خدا میبارم و تو عالم
 فرموده یا ایها الذی الصدقین شغفتموا
 بعباد فی دنیا الدنیا فانیکم فتنهون لیهما فی الاخرة
 ای بنده گان من که بر جاده صدق و راستی استوارید
 تنگ نمانید به باد دست من در دنیا پیش بد رستی که
 تنگ خواهد بود و نودن شما بآن در آخرت تنگ خواهد بود
 از سخنان اکابر است هر کس صدقه احوال خود را برشمرد
 عبادت پارید به بد خدا میسببماند او را آنچه در دنیا
 شاید و در آخرت بکار آید و گویند که یکی از فرمان
 روایان مدی بسیار پیر را دیدند از او پرسید
 چند سال از عمر تو رفته است گفت دوازده سال

این حدیث در
 کتابهای معتبره
 آمده است
 و در آخرت
 تنگ خواهد بود

گفتند چون است این سخن و حال آنکه بسیار کهن سال
 می یابیم ترا بسیار کهن گفت آنچه زندگانی من صرف
 عبادت خدای سبحانه شده همین دو از ده سال است
 که از عمر خود حساب نمی کنم و بقیه ایامم زندگانی را پیش
 در عبادت خدای سبحانه و تعالی نگذرانیده ام از عمر
 خود حساب نمی نمایم و یکی از حکمای پادشاهی گفت ای ملک
 اگر خواهی خدا و خلق بر دوار تو خوشود باشند و قات
 کرامی خود را قست کرده نصف را صرف فرمان برداری
 خدا و نصف را صرف فرمانفرمایی خلق نمایی بزرگی در این
 مقام کفیه هرگاه طریق عدل و شفقت در فرمانفرمایی خلق
 سلوک کردی آن نصف نیز در فرمان برداری خدا
 مصروف خواهد بود و یکی از فرمانروایان از دانایان
 و صیقل طلبید آن دانا گفت ای ملک اگر نجات
 دنیا و عقیقی خواهی شهباده درگاه خدای سبحانه داد
 که انی می ده و روزی درگاه خود بداد که ایان می رسد

منقول است که حضرت سید الوصیین و امام المتقین صلوات^{الله}
 و سلام علیه در زمان خلافت روزگار با حسن قنات
 خدایتی مشغول بودی و شبها بعبادت و طاعت خالق
 جل شانه قیام نمودی کفشد یا امیر المؤمنین چرا این همه
 رنج بر خود روا میداری نه در روز آسایش غیائی
 نه در شب به بستر راحت آرام میگیری منهدمود اگر در
 روز یا سایم رعیت ضایع مانند و اگر در شب یا رحم
 فردا می نماید من ضایع مانم پس در روز مهتم خدایت
 می سازم و شب بکار خود می پردازم **مَنْ مَخَّرَ**
الْعَبَّاءَ لَا كُوفٍ چون والد سلطان
 سنجربن ملک شاه وفات یافت جمع اعظم علما و اکابر
 اتقیا و صنادید امر اجبت اداء نماز بر جنازه او حاضر
 شد و بودند سلطان سنجربن و میانشان آورد گفت
 از شما کسی باست نراست که در مدت حیات خود نماز
 فرضیه عمده از وفوت نشده باشد زیرا این آن نعمت

بنم کر شده و هیچیک قدم پیش نهند آخر سلطان
 منجر خود پیش رفت و باماست نماز قیام نمود و دویم
 انصاف دادن مردمان نفس خود و آن بخت از
 اینکه از عهد و حقوقی که رعیت را بر او بوده باشد پرت
 آید و در هر قضیه که حق بجانب ایشان بوده باشد بر نفس
 خود حکم نماید و ملاک آن آنست که بر چه بر نفس خود پسند
 بر ایشان نیز پسند و و بر چه بر خود روا ندارد بر ایشان
 نیز روا ندارد چنانچه از حضرت سید الانبیا صلی الله
 علیه و آله مرویست که فرمود **أَعْدَلُ النَّاسِ**
مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ
مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ عادل ترین مردمان آن کسی است که خود
 از برای مردمان آنچه را میخواهد از برای نفس خود و نخواهد از
 برای ایشان آنچه را میخواهد از برای نفس خود و در صحبت
 حضرت سید الاولیاء و صلوات الله و سلامه علیه بوی
 سبط آقاه سید طاهر و بدر انوار هدایت امام الشریع و العلین

اَبی مُحَمَّد اَحْمَد عَلَیْهِ السَّلَام وَ سَلَامٌ مَد کُورِست یا بُنَیَّ
 اِجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَانًا فِی مَائِینَکَ وَ یَمِینَ
 غَیْرِکَ فَاحِیَّتْ لِغَیْرِکَ مَا لَمْ یَحِیَّتْ لِنَفْسِکَ
 وَ اَکْثَرُهُ لَهُ مَا نَزَّ کِیرُهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمْ کَمَا لَا
 تُحِبُّ اَنْ تَظْلَمَ وَ اَحْسِنْ کَمَا تُحِبُّ اَنْ یُحْسِنَ
 اِلَیْکَ وَ اَسْتَفِیْحْ مِنْ نَفْسِکَ مَا تَسْتَفِیْحُ
 مِنْ غَیْرِکَ وَ اَبْصُرْ مِنَ الشَّائِسِ بِمَا تَرْضَاهُ
 لَهُمْ مِنْ نَفْسِکَ

ای منند زدن بگردان نفس خود را از زونی در میان خود
 و غیر خود پس دوست و ارا از برای غیبه خود آنچه دوست
 میداری از برای نفس خود دوستم بر کسی بکن همچنانکه دوست
 میداری که بر توستم کنند و نیکی کن با دیگران همچنانکه
 دوست میداری که نیکی کنند با تو و زشت شمار از
 نفس خود آنچه را زشت می شماری از غیر خود و راضی شو
 از جانب مردمان با آنچه راضی میشوی از برای ایشان

از جانب نفس خود حکمرانان فاعل^۹ حکما گفته اند که
 اساس بیان عدل حکام آنست که هر قضیه که واقع شود
 فرض کنند که خود رعیت اند و حاکم دیگری پس هر چه
 بر نفس خود جایزند از مدبر دیگران نیند و اندازند ششم
 انصاف دادن مردمان را پس و اقارب خود از آن
 کسانیکه او را میل و خواهشی بجانب ایشان بوده باشد
 این معنی عبارت از نهت که از قضایایکد میان ایشان
 و رعیت واقع میشود قانون سویت و عدل را مراعات
 نموده میل بجانب ایشان نماید و ایشان را در تعدی و زیاده
 بر رعیت مکنز دارد و در همه ای حدود و احکام دینی
 مثل سایر رعیت دهته منزلت نکند و چنانچه در حکم
 طرفیه حضرت امام البرره صلوات الله و سلامه علیه
 مذکور است سَاوِ بَيْنَ عَشِيرَتِكَ وَدَعِيَّتِكَ
 وَلَا تَبْذُلْ دِيْنَكَ لِقَرَابَتِكَ
 فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ سُویت مای میان غیرت

خود و رعیت خود و بدل مکن دین خود را از برای ایشان
 خویش بدرتیکه تو سزاوارتری بدین خود از ایشان
 پس باید که همیشه عاقبت اندیش آخرت خویش را صرف
 تحصیل ذیای خویش نماید و راه مضرت خود را بجهت
 منفعت ایشان نه پیماید زیرا که هیچیک از اقارب و
 عسایر و رعیتی او را دستگیری نتوانند نمود و عقده از کار
 او دور و زحمت او نتوانند کشود چنانچه حق سبحانه و
 تعالی در کتاب محمد مرسله فرموده لَنْ تَنْفَعَكُمُ
 اَرْحَامُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 نَفْعٌ نَمِيرٌ لَكُمْ بَشَارُهُمْ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ اَعْمٰی
 قیامت و فرموده الْاَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ
 لِبَعْضٍ مَّا كَانَتْ اَعْدَاءُ وَكَانَ الْمُنَافِقُونَ
 قیامت بعضی از ایشان مدعیان دشمنانند مگر بر منبر کار
 مِنْ هَلُوکِ الْکَلَامِ که نیکو از ملوک را
 فرزندی بود که او را بنحایت دوست داشتی روزی

از وی نسبت یکی از رعایا تقدی بطور آمدن آن شخص
 خود را پادشاه رسانیده حقیقت تقدی شاهزاده را
 بعرض رسانید پادشاه اولاً سجد شکر الهی بکای آورد
 گفت سپاس مرخصی را که ادنی رعیت من عرض شکایتی
 که از فرزند من دارد با آسانی بمن میتوان رسانید بعد از
 آن آن شخص را تسلی نموده فرزند خود را طلبید و
 گفت ای فرزند چنانکه من از برای دنیای تو در کارم
 توان برای آخرت من کار باش و رخسار سلطنت و
 پادشاهی مرا باین بی اعتدالی مخیرش چون در آن
 جهان دست مظلومی را از دامن کج گناه شوالی ساخت
 باری در این جهان دست درازی نسبت بر رعیت
 من منما می بابت عظمی که سالها هست بر روی ایشان
 بستم بدست تقدی کشا اگر نه این بود که انحرکت
 نخست لغزشی است که از تو وقوع یافته هر آینه ترا از مرتبه
 فرزندی انداختن و مورد عبرت دیگران ساختمی متمم

بعد از آنکه آنحضرت والی را بر عایت جانب اضاف
 بنفس خود واقارب و انساب و مخصوصان خود امر
 فرموده اند از مقام تحذیر و تحویف از مخالفت آن بیان
 این معنی نموده اند که اگر والی در مراعات شیوه نهان
 بطریقیکه مذکور شد تمایل نماید ظلم بر بندگان خدای سبحان
 نموده خواهد بود و هر کس ظلم بر عباد الله نماید خدای عز
 وجل خصم او گردد و هر کس خدای عز وجل خصم او باشد
 حجت او در هنگام حاجت باطل و عاقبت کار او به شمشیر
 خدای تعالی نازل گردد و تا وقتیکه از گردن خود پشیمان
 و نادم گشته توبه نماید و گفت استغاثه و استغاثه بر کار
 ملک غفار بامید نمود و در غمت کشاید زیرا که نیست از برای
 تغییر نعمت و تعجیل عقوبت خدای تبارک و تعالی سببی قوی
 از سلوک بوادعی مطلقه ظلم و عدوان و عدول از جاده
 مستقیمه عدل و همان بجهت آنکه خدای سبحان شنونده
 شکوه مظلومان و دهنده کراهه ظالمان است پس بدین

ایشان حکم فرماید و تقییر نعمت خود از شما رنموده و او را
 عقوبت نماید **لَا تَحْكُمُوا عَنِ الظُّلْمِ**
 ظلم جایست ظلمانی میان خلق و حق که خبر بر رفع آن بحکیم رحمت
 و رضوان حضرت رب الفرت ثواب رسیده و بدون
 از اهل آن در هیچوقت و زمان بار امانت حکومت را
 بدو شریعت ثواب کشید خدای سبحانه و تعالی در کتاب
 کریم فرموده **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و خدای
 دوست نیدارد و مستمکاران را و از حضرت سید البشر
 صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود **اتَّقُوا**
الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 پیر بسیر از ظلم پس بدو تنبیه که ظلم ظلمت است در روز
 قیامت و از حضرت امام صادق و رهبنمای خلافت
 علیه الصلوٰة و السلام مرویت که فرمود **مَنْ ظَلَمَ**
مَظْلَمَةً أَخَذَ بِهَا فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ
أَوْ فِي وَلَدِهِ هر کس از مردم نماید بستی گرفتار

میشود بسبب آن ستم در نفس خود یا در مال خود یا در نفس
 خود و از حضرت امام باقر و نور باهر علیه شریف تقدسه
 و اسلام مرویست که فرمود ما یا حُدُ الْمَظْلُومُ
 مِنْ دِینِ الظَّالِمِ أَكْثَرُ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ
 مِنْ دِینِ الْمَظْلُومِ آنچه میگیرد مظلوم از
 دین ظالم بیشتر است از آنچه میگیرد ظالم از دین مظلوم
 کار امر لطیف یکی از ظلم و اعمال بی ایمت مردی
 پیکناه را در معرض رسید و تخویف در آورده باو گفت
 زود باشد که ترا بقتل رسانم و اولاد ترا اسیر کنم و مال
 ترا بگیرم آن مرد در جواب گفت و زود باشد که من دین
 ترا غارت کنم و آخرت ترا خراب نمایم و خدا می بخشد
 با تو دشمن سازم **مِنْ حُجَّاسِنَ الْحُكْمِ** حکما گفته اند که
 هر عالمی که ظلم را شعار خود سازد عالمی را در ورطه هلاک
 اندازد و هر عالمی که چشم از حق پوشد به در شخریب بین
 دولت خود کوشد و یکی از اعمال زدانانی صبیح و شب است

ظلم بر بندگان خدای سبحانه و امدار که تیرهای سحری
 بنشیند و خصوص آنچه از دلهای شکسته برون آمده باشد
 حکمی حاکمی را پند داده گفت زنهار ابطلم و ستمکاری ابد
 منهای که هم در دنیا موجب مؤاخذه و بازخواست سلطان
 و هم در بعضی مورث عقوبت و عذاب ربانیت و از
 سخنان بعضی از ملوک است مرا شرم می آید که ستم کنم بر کسی
 که او را یاری دهند غیر خدای سبحانه نبوده باشد و
 یکی از پادشاهان کهنه که من میسید و ارم بدعای مظلومی
 که او را انانیت کرده ام بقدریکه می رسم از دعای ^{ضعیف}
 که بر او ظلم نموده ام و منقولست که انوشیروان ^{معانی}
 بود که در ایام صغر بقیلم و نادید و قیام نمودی روزی
 معلم او را بدوان تعظیری آزار نموده انوشیروان این معنی را
 در دل ذخیره چون برتبه سلطنت و پادشاهی رسید
 روزی معلم را طلبیده از او پرسید که چه چیز ترا بر آن داشت
 که در روزی از روزهای یک تبعیلم من قیام داشتی

بر من ظلم نمودی و مرا بی تقصیر مورد آزار ساختی معلم گفتم
 ای ملک چون میسر آن دشمنم که تو بعد از پدر برتبه پادشاه^{هلی}
 برسی خواهستم که ترا طعم ظلم بچشانم تا در ایام سلطنت
 بظلم اقدام ننمایی و طریق عدل و شفقت نسبت بخلق
 مسلوک کنی اری انوشیروان را و را بر این معنی تحسین پادشاه
 نمود **وَلْيَحْزَنْ عَلَى الْعَدْلِ** عدل نوبست
 روشن که خبر بغرور غ آن راه سلطنت و فرمانروائی توان
 پیمود و در کنی هست محکم که قواعد حکومت و فرمانروائی
 خبر آن نباشوان نمود و حصول کرم است جاودانی بر عباد
 آن منوط و نیل محبت ربانی باقامت آن مربوط است
 حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید فرموده **إِنَّ اللَّهَ**
يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بد رستی که خدای دوست
 میدارد و عدل کنندگان را و از حضرت سید الانبیاء
 صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود **وَعَدْلُهُ**
سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً

عدالت نمودن و در یکساعت بهتر است از عبادت کردن
 در پناه و سال و از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویت
 که فرمود اخْذُ رَبِّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مِنْ
 عَمَلٍ بِالْعَدْلِ نزدیکترین مردمان
 برحمت خدای سبحان آنکسی است که عمل کند بعدالت
 و از حضرت امام تقیین صلوات الله و سلامه علیه
 مرویت که فرمود لَيْسَ ثَوَابٌ عِنْدَ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ أَكْثَرُ ثَوَابِ السُّلْطَانِ الْغَادِلِ نِست بیش
 ثوابی نزد خدای سبحان بزرگتر از ثواب سلطان عدل
 و از کلمات عاقله آنحضرت مَنْ عَدَلَ بِالْعَدْلِ
 حَصَّنَ اللَّهُ مُلْكَهُ بر سر عمل کند بعدالت
 نگاهدارد خدایتعالی ملک او را و از حضرت امام
 صادق و کاشف استار حقایق علیه اشرف الصلوة
 و السلام مرویت که فرمود اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا
 فَإِنَّكُمْ تَعْبُرُونَ عَلَى قَوْمٍ لَا يَجِدُونَ بِرَّ سِوَا خَدَا

و عدالت کنند در میان مردم پس در تنبیه شما عیب میکنند
 بر کرد و بیکه عدالت نمی کنند ^و حکم عدل ^و لیت ^و حکم
 گفته اند که از برای حسن فاضله عدل همین معنی کافیست که
 کلمه جمع اصل عقل از فرق مختلفه بنی آدم بر فضیلت و سزا
 آن متفق و سلسله تمدن و تیشرف انسانی در اقطار
 و اقطار عالم برکت اقامت آن منظم و منسق است و
 بزرگی گفته اند که در حدیث و روایات که عدالت کیست
 در میزان اعمال راجح است از عبادت بمقادیر سال است که
 آنچه عبادت بخیر نفس عاید نرسد و فایده عدل نبی و عام
 و خرد و بزرگ عاید گردد و از بعضی اعلام مثل کرده اند
 که میگویند که اگر من دانم که یکدای من بجاست مقرون
 خواهد بود و آنده عار او را و حق با پادشاه کنم که خدای سبحان او را
 بعد از ایل سازد و زیرا که نفع آن بموم خلائق خواهد رسید
 و مردمانیکه غیر این باشد نفعش بعضی عاید خواهد شد و
 از نفع آن بعضی اکابر است خدای سبحان به تنهایی حکمت

بالغه خود ملوک را بدهت عدل که هیچ لذتی از لذت دنیا
 با آن برابر نمیگردد اختصاص داده تا ایشان میل نکرد و باین
 یکلذت انکشاف نمایند زیرا که چون نفوس ملوک ببرد شرف
 و قوت آراسته است میل نمینمایند مگر بچیز که در نفس
 عقل شریف تر و در میزان اعتبار سنگین تر باشد و یکی از
 بزرگان بجهان روانی گفت ای ملک خدای سبحان
 ترا مملکتی عظیم از زانی داشته و تاج سلطنت و فرمانروایی
 بر سر که هسته باید که شکر این نعمت عظمی بجای آوری تا
 خدای سبحان آنرا زیاده نماید زیرا که زیادتی نعمت بادی
 شکر کننده آردی منعم مقرونست و شکر یک در برابر چهلین
 نعمتی بزرگ جلوه تواند نمود خرافا قامت مراسم عدل و
 احسان که نفع آن بعموم خسلق آید میرسد شواهد بود و یکی
 از پادشاهان از حکیمی وصیتی طلبید حکیم گفت ای ملک
 چنانچه در دنیا خدای سبحان ترا پادشاهی داده سعی
 کن که در آخرت نیز از رتبه پادشاهی ازانی دار و

تا حال دنیا و آخرت تو کیان باشد پادشاه گشت این
 معنی چگونگی دست دهد گشت بر رعایت شیوه عدالت
 نسبت بخلق زیرا که چون در دنیا با خلق عدل نمائی ثواب
 در آخرت بکلی تو کر و دیده اطمینان رضا مندی خوشنودی
 نمایند چون خدای سبحان نه بدکاران و نه در دنیا تو سپرده

چند از تو

راضی و خوشنود کرد و بد رجوع عاید گشت رساند

فی لذّة العدل از بسکه در مقول است که میگویند

رو زیرا که در آن باد و رسی مظلوم می مشغول نکردم از سر

خود حساب نمی ییم و از سخنان بعضی ملوک است لذت ما

پادشاهان منحصر است در عدل نمودن زیرا که در لذت های

دیگر سایر رعایا با ما شریکند و گویند که یکی از اعظم

ملوک که بکلی اوقات خود را صرف داد و رسی مظلومان

مینمود و گشت چه این مقدار رنج بخود میرسانی و اوقات

خود را بایش و راحت نمیکذرائی پادشاه در جواب گشت

عجب میدانم از شما که باین سخن باین شایسته مرید پادشاهی

که بیکس

که هیچکس غیر من قیام بدین شواهد نمود بگذارم و بپیریکه
 همه خلق را با سانی میسر است شهنشال نمایم و از سخنان
 او شیردان است مملکت را بعد از بدینگاه و شش زیاده
 که عدل حصار است محکم که نه آب آنرا از پای در آورد
 و نه آتش در آن کارگر شود و نه بچاق آنرا خراب سازد
 و از محاسن سخنان او شمرده اند و شایسته تر است مگر
 بشکر و لشکر جمع کرد و مکر بال و مال حاصل نشود مگر
 بمملکت و مملکت خلف نام نیابد مگر بر حقیت و رعیت تحصیل
 شود آن نمود مگر بعدالت و کوی دیگر از ملوک که بسدوا
 به تقصیر و لهای مردمان قیام نمودی بسیار معمر و کهن سال
 گردید و بود چنانچه مرده از زمان از ورازی مسر او به
 می نمودند در آخر عمر خود فرزندان خود را طلب نمود و باو
 وصیت کرد که ای فرزند من زندگانی بسیار رغز است
 و آنرا بخزاین و ذخایر دنیا شود آن خرید بکده یک چیز خرید
 آن میسر است چون روشن من دیکت شد و من خواهم

از آبتو بگویم چپ پنجه من زندگانی خود را بآن خسریده‌ام
 تو نیز زندگانی خود را بآن خسریداری می‌فشد ز کشت
 ای پدر آنچه من مائی بسمع طاعت پذیرم پادشاه کشت
 ای من زند بدار که زندگانی را قیمتی سواء عدالت
 نیست و بخیری دیگر خسریداری آن می‌تشد زیرا که چون
 عدالت نمودی همه خلق زندگانی ترا از خدای سبحانی
 خواهند و در میان ایشان دوستان خدا بسیارند
 و خدای سبحان دعوت او دوستان خود را رو نمی‌نماید
 بعد از آن فرمود که این سخن را بر لوح طلا نقش کردند و به
 فرزند خود سپرد **حکایت**
 آورده اند که یکی از قیاصه روم فرمود که تا یکم
 ملوک و پادشاهان اطراف و اقطار بآباء و اجداد او
 نوشته اند در یکجا جمع نموده بنظر او رسانند مشغول به
 مطالعه آنها گردید روزی در آشنای مطالعه چند ماه از
 پادشاه فرنگ بنظر او رسید که بآباء و اجداد او نوشته

بود و از آنجا معلوم نمود که زمان سلطنت آن پادشاه
 آن قدر امتداد یافته که چند کس از آبا و اجداد او پادشاهی
 کرده بودند این معنی موجب تعجب قیصر گردید و از اعیان
 سلطنت خود از سبب این منی سؤال کرد ایشان به
 عرض رسانیدند که ما میدانیم که ملوک فرنگ را در
 پادشاهی پائین کیست و عمر ایشان دراز نیست لیکن
 جنت آن بر ما ظاهر نیست قیصر فرمود که ما را بجهت تحقیق و
 نقیض این معنی فرستادن ایلمچی بآید یار در کار هست پس
 ایلمچی تعیین کرد و نامه پادشاه فرنگ نوشت در طی آن
 نامه از سبب پائین کی دولت و درازی عمر ملوک
 از آنجا سؤال نمود ایلمچی و آنه مقصد کردیده چون
 وارد بلاد فرنگ شد و پادشاه آنجا از رسیدن او
 آگاه گشت او را بیارگاه خود طلب نمود ایلمچی بحاکم
 پادشاه فرنگ درآمد و بعد از ادای تعجبت نامه را رسانید
 پادشاه فرنگ نامه را خوانده بر سر خود که شت بعد از

چند روزی پهلوی بخت طلب نامه مبارکگاه پادشاه آمده چون
 پادشاه او را دید گفت خیال منماید که بخت جواب نامه
 قصه آمده و این پهلوی گفت آری پادشاه گفت درختی که در سال
 در درخت خانه ما هست هرگاه آن درخت از پای درم
 ما جواب نامه را نوشته بودیم سپرد که بقصر رسانی
 این پهلوی چون این معنی شنید بسیار ملول گشته با خود اندیشید که
 درختی قوی که ریشه آن چون اساس سلطنت پادشاهان
 عادل و زمین محکم گشته چگونه بدون سببی از پای درخورد
 آمد بالضروره این معنی را بر خود کوارا ساخته غمناک
 اندرخت می بود اندک زمانی که بر این گذشت اندرخت
 بدون سببی از پای درآمد این پهلوی چون از این معنی اطلاع یافت
 نزد پادشاه آمده عرض نمود که درخت معهود از پای
 در آمده اکنون باید که پادشاه بفرموده خود وفا نموده
 جواب نامه را بمن سپارد که بقصر رسانم پادشاه گفت
 جواب نامه تو همین است که بدیده بصیرت شاه خود

هرگاه تو یک نفر بودی توجه نفس تو این کار کرد که در حق
 کس سال از یاسی در آورد و هرگاه نفوس خلقی کثیر متوجه
 امری باشد پیکار نخواهد بود و پادشاه خود عرض کند که
 با مردم طریق عدل مسلوک داشته ام و اعمال و کارهای
 خود را از ظلم و ستم منع نمایم و اگر احدی از ایشان
 جرأت برستم کار نمی آید و امور و سیاست بسیار کم
 و از این جهت نفوس خلایق همه متوجه درازی عمر و
 پائندی دولت ماست و شمار رعایت جانب عدل
 نموده و لایه و اعمال خود را بر ظلم و ستم دست میزد
 و اگر کسی از ایشان تعدی بر رعیت نماید و را تا ویب
 و تنبیه ننمایند و از این راه نفوس مردمان متوجه
 دولت و تقلیل مدت سلطنت شماست لاجرم هر چه نفوس
 خلایق بآن توجه باید بحسب وجود آید و هر چه سیر که تمت
 مردمان بآن تعلق کسب در صفت ظهور جلوه نمایند پس
 ایلمی از خست داده گفت میخواستیم یک سخن دیگر از

ز دل

من تقصیر برسانی ایلمچی گفت که ام است آن سخن گفت تقصیر
 بکوی هر کس در تعمیر دولت تو بکوشد در تعمیر حال او بکوش
 و هر کس در تخریب دولت تو بکوشد در تخریب حال
 او بکوش که زبده و خلاصه قانون پادشاهی همین است
 ایلمچی از بلاد فرنگ روانه خدمت قیصر گردیده نامه و
 پیغام را رسانید و قیصر آن سخا را بسمع قبول صفا نموده
 دستور العمل مهم سلطنت گردیدند **حکمت**
 باید که حکام و ولایه اکفان کنند تا که بر رعیت ظلم نمایند
 و قانع نشوند تا که نفس خویش را زیور عدل و انصاف آیند
 بلکه باید ضبط ولایت و سیاست مملکت بروحی نمایند
 که عموم خلق از پیم ایشان ظلم بر یکدیگر نتوانند نمود و راه
 تعدی تغلب بقدم جبارت شوند پیمود زیرا که هر چه در
 مملکت واقع شود چون از قصور ضبط و سیاست ایشان
 بوده باشد در روز قیامت از ایشان سؤال خواهند
 نمود چنانچه از حضرت سید الاوصیاء صلوات الله و

و سلام علیه دوایت شده که فرمود ان تقوا الله
 فی عبادته و بلائیه فانکم مسؤلون حتی عن
 البقیاع و البهائم پیر میرید و تیرسید از خدای
 از ارر سایندن به بندگان او بناحق و خراب ساختن
 شدای او بظلم و جور زیراکه شما پیرسیده میشوید در روز
 قیامت از هر چه نسبت بعباد و ببلاد و مسایر فریده ای
 خدای عز و جل بجای آورده اید حتی از بقعها و چهار
 پایان آورده اند که عمر بن عبد العزیز را بعد از وفات
 در خواب دیدند و از حال او سؤال کردند گفت کیال
 مرا از حرم مرحمت دور داشتید بجهت آنکه سوراخی در پل
 بهم رسید بود و کوه سفید را پای در آن سوراخ فرست
 مجروح شده بود با من عتاب کردند که چون مصاح
 خلق در عهد است تمام تو بود چرا در نظم امور تها
 کردی لاجرم باید که همگی هست فرما زوایان هر
 بر آن بود و باشد که در مملکت ایشان بیکی از خاصان

و لشکریان را عیال و بزرگواران و تعدی شوند و چو
 این مرام موقوف بر آنست که بقدر وسع و امکان در قوت
 و مونت ستم رسیدگان و قنیه و ما و پست ستمکاران
 کوشند تا اهلان از قهر و سلطت ایشان رسکا و نهنگان
 بلطف و رافتشان میسر و آرد و به باشند چنانچه از حضرت
 شید الوهین صلوات الله و سلامه علیه مرویت که فرمود
 الضعیف عندی قوی حتی ان تصیف له

و القوی عندی

ضعیف حتی ان تصیف منه ضعیف نزد من
 قویست تا آنکه بگیرم داد او را از قوی قوی نزد من ضعیف
 است تا آنکه بگیرم از او داد ضعیف و گویند از مظلومان
 و صیفت کرد که باید ضعیف از تو در امن باشد تا عرض حاجت
 خود توانست کرد و او را از تو در پیم باشد تا افسد نام بگیرم
 شوند نمود و یکی از ملوک را پرسیدند که چه چیز دوست
 ترین چیز است نزد تو ای ملک گفت هیچ دوست تر

از آن ندارم که شب ضعیفان و ستم رسیدگان از من
 در امن باشند و اقویاً و ستمکاران و پریم حکما گفته اند
 بدترین ولایت آنست که پیکان از او دریم و گناهکاران
 از او ایمن باشند **حکایت**
 آورده اند که سلطان ملک شاه سلجوقی روزی بر کتاف
 زینده رود لشکری میگرد زمانی بجهت استراحت دروغرا
 فردا آید از ملازمان و غلامی که حاجب خاص بود بدین آمد
 کاوی دید برکت ارجوئی میپرسید و فرمود تا آنرا بوج کرزند
 و قدری از کوشش وی بکباب کرزند در کتاف و از آن
 بخورده بود که معیشت او با چهار تیم که دشت از شیر او
 حاصل میشد چون از آن واقعه خبردار شد از خود بخبر
 گشت پادشاه رسید پللی که گذر سلطان بود منتظر نشست
 تا طغنه ملکشاهی رسید رحبت و عنان مرکب سلطان
 گرفت همان غلام حاجب مازیانه را آورد و خواست که
 او را منع کند سلطان گفت بگذار که مظلوم و بیچاره می

تا بگریم که تظلم او چیست و داد او از دست کیت پس
روی به پیر و زن آورد که سخن گوی پیر و زن حکم آنکه
زبان مظلوم در از هت و دستش کو تا و زبان کشتاد که
ای پیر از سلطان اگر داد من سپر پل زاینده رود ندی
بفرست و بطلال احدیت که بر سر پل صراط تا اضاف
خود از توستانم دست من صمت از دامن تو کو تا نه کنم
نیک اندیشه کن که از این دو سپر پل کدام اختیار میکنی سلطان
از مهابت این سخن پیاده شد و کشت زنهار ای مادر من طاعت
آن سپر پل ندارم که بر تو ستیم کرده هت صورت حال
باز نمای تا داد تو از دستمانم پیر و زن کشت ای ملک همین
ضلام که بجنورت تو تا زیاده عتوبت بر سر من کشید چشمه عیش
مرا مگر رسا خسته است و کاوی که معیشت من از شیر او میبار
شدی کشته و کباب کرده سلطان ملک شاه بفرمود تا غلام
عتوبت کرد و در عوض ده کا و ده شاد کا و از طلال برین
و چون دادند و بعد از چند کاه که سلطان فرستاده است

پیره زن بسوز در حیات بود نیم شبی بسر قبر او آمد و روی
 نیاز بقبله دعا آورد و گفت الهی این بنده تو که در این حالت
 و فیکه من در مانده بودم دست من گرفت حالی او در مانده است
 تو بکرم دستگیری او کن من چاره بودم او با ضعف محلولیت
 خویش من بخشود این زمان او چاره هست تو با قوت لطفیت
 خود بر او بخشای یکی از جمله عباد سلطان بنحو اب دید بن
 از او پرسید که خدای سبحان با تو چه کرد گشت اگر دعای چه
 داد خواهی بفرماید من زرسیده بودم از چنگال عذاب محبت
 خلاصی ممکن نبودی **حکایت**
 که نیند ترکی سپاهی از جمله شکران سلطان محمود در گوشه
 شکسته غزنه بود نیم شبی بنحانه درویشی شتافت و به
 غف و تعدی آن چاره را از خانه خود آواره ساخت
 و اهل بیت او را جبراً تصرف نمود آن درویش در ریش
 سر اسیمه کشته بداد خواهی برکاد پادشاه شتافت اتفاقاً
 سلطان را در آن وقت چون بخت بمقلان پدید یافت

و شمه از قصه خود قهر بر نمود سلطان از استماع نکاست
 پر نکاست چون شمع برهنه و خسته گریان کشت و بکاست
 متاثر گردید و آن ستم رسیده را با فاضله عدل مستطرد
 امیدوار کرد و ایند و گفت اگر دیگر بار آن نابکار این
 قباحات اقدام نماید مرا خبردار کردان تا رفع شر
 او نمایم در ویش بنجانه خود روان گردیده بعد از سه
 شب باز آن تیره روز کار بنجانه آن پچاره آمد آن غم
 دیده همان محله بدرگاه پادشاه شتاپید و صاحب تاج
 و تخت را از حقیقت حال آگاه گردانید سلطان فی الفور
 با عددی چند از مخصوصان بنجانه آن مرد شتاب
 و آن ظالم تسمکار را در آنجا یافت در ساعت درویش
 با طفا سراج نامور گردانید و شعله شعله حیات را
 سر حلقه اش را با آب تیغ سیاست فرو نشاند بعد از آن
 چراغ طلبید و روی تقول را دید و سجده شکر بجا
 آورد بعد از آن باندرویش گفت که از جنس غمرونی

هر چه داری بپای آن حقیر قدری نان بده که نزد سلطان
 آورد سلطان بر غنیمت تمام از آن خشک نان شاد و دل فرود
 و بعد از رفع سفره میزبان را عذرخواهی نمود و اراده
 رفتن کرد آن درویش زبان به عاوشنای آن سلطان
 عاقبت محمود گشوده از روی تمهال و تضرع سؤال
 کرد که موجب فروتن شدن چسپراغ در اقبال و طلبیدن
 آن در آغوش دیدن وی آن شخص و بجای آوردن شکر
 و رغبت کرد و زبان خشک چه بود سلطان در جواب
 او گفت که چون این قضیه از تو سموع شد بخاطر من رسید
 که بغیر از اولاد من دیگر را این جزأت نخواهد بود که باین مر
 شینع اتمام نماید اگر حکم نشایند چسپراغ واقع شد
 بنا بر آن بود که مباد فتنه زنده من باشد چون روی او را
 بر منم محبت پدری مرا از دفع او مانع آید و خلافت
 عدالتی از من وقوع یابد چون بعد از دیدن روی او
 معلوم شد که پیکانه هست بشکرانه سجده کردم و چون از

آن شب که این خبر من رسانیدی تا حال از غم و غصه
 چیزی نخورده ام لاجرم خور و فی طلب قدم و تسکین
 جوع نمودم **حکایت** بخش پیر کا نه نیت ملوک و پادشاهان
 و امرا و حکام و کارکنان ایشان معصوف با فاضله آثار
 عدل و از احوال رسوم ظلم بوده باشد صورت این معنی در
 مرآت حصول احسن وجهی جلوه ظهور نماید و بعضی حسن نیت
 و صدق طوئیت ایشان متبسمانه و تعالی بر روی خسلق
 ابواب نعمت و رحمت کشاید و از طراف حکم حضرت
 پیدا لا و صیاء صلوات الله و سلامه علیه است

اِسْتَمْعِنِ عَنِ الْعَدْلِ فِي الرَّعْبَةِ بِحُسْنِ النِّيَّةِ
 بی نیاز شو از عدل نمودن در میان رعیت به نیکویی
 نیت چون نیت خیر است ظلم در میان رعیت کم واقع
 شود پس حاجت تو بعدل کار فرمودن کمتر گردد و از
 آنجمله است اِذَا تَغَيَّرَتْ زَيْلَةُ السُّلْطَانِ
 تَغَيَّرَ الزَّمَانُ چون تغییر یابد نیت پادشاه تغییر یابد

روزگار و حکما گفته اند هرگاه باطن پادشاهان نیکو باشد
 ظاهر خلق نیکو گردد و وزیر که باطن نیکو نباشد چراغ نیست
 روشن که از جای خود حرکت نیابد و پرتو آن بهر جای
 مکان تابند و گویند که یکی از ملوک هند از بزرگی پر سید
 آیا ممکن است که پادشاهی نیکوئی او بهر خلق الله برسد آن بزرگ
 گفت ممکن است لیکن نه بدست و نه بزبان و نه بآل بلکه بدان زیرا
 که چون در دل سیر بمه خلق الله خواهد پس یکی جمعه ایشان
 رسانیده باشد و گویند که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز
 شبانی در حوالی کوفه بود که هرگز از کرکان بکوفه نماند او
 حضری رسیدی ششی کرکی چند بکوفه نماند آن روی گشته
 چند کوفه اند از اضیاع کرد چون صبح شد و شبان بر
 این حال اطلاع یافت بدو هم خود گفت من چنین می بایم که
 عمر بن عبدالعزیز در این شب وفات یافته گفت از چه
 راه میکوئی این را گفت از این راه که چون منیت او خیر
 بود از آن وقت که خلیفه گردیده تا امشب هرگز از کرکی

بکوسفند ان من کردند برنیده بود ثاقا بعد از چند روز
 خبر وفات عمر بن عبید الغریز با بنجار رسید چون حساب
 کردند در همان شب وفات کرده بود **حکایت**
 شبانی را دیدند که در میان کوسفند ان او کرکان بودند
 و آسپی بکوسفند ان او نیز ساینده کشتند ای شبانی
 از چه زمان کرکان با کوسفند ان تو صلح نموده اند کشت
 از آنوقت که شبانی با جدای سبانه صلح نمود

مردم

حکایت آورده اند که قباد پادشاه
 روزی در سکار از لشکر جدا افتاد و هوا گرم شد و از
 تشنگی بی طاقت گشت بر طرف منی مکرست و سایر و
 سر چشمه میطلبید از دور سیاهی بنظرش در آمد مرکب
 به آن طرف راند خیمه کهنه دید در میان بادیه زده اند
 و پس از آن باد خیز خود در میان آن نشسته چون متباد
 برسد آن زن از خیمه پیرون و دید غناش گرفته فرو
 فرو داد و او را حاضر کرد و پشت پیش او گذاشت تا مال

نمود و آبی با شامیید خواب بر او غلب کرد و چون
 از خواب بیدار شد پیکار شده بود و شب همان جا
 اقامت نمود و نمازش تمام کاوی از صبح بیدار شد و
 آن زال آنرا بدو بشید شیر بسیار می حاصل شد چنانچه
 بقادر اعجب آمد و با خود گفت اینچاهت بمنزله آن در
 صحرانشته اند تا بر سر ایشان کسی اطلاع نیابد هر روز
 قدری بسیار شیر از کاوی میگیرند اگر همیشه بکروند سلطان
 دهند مال ایشانرا خالی نمیرسد و خزانه را تو فیر می حاصل
 می شود و نیت کرد که چون بدار الملکت رسید آن ^{مختار}
 رعیت نهند چون صباح شد و خرگاه را بدو کشید و
 فریاد برآورد و پیش ما در دوید که ای درو می دعا آور
 که پادشاه ما نیت ظلم کرده است قباد تعجب نمود و
 از چه دانستی گفت هر ما بداد کا و ما بسیار شیر و ادوی
 اینقدر پیش نهاد هرگاه که پادشاه نیت بد کند حق سبحانه
 و تعالی برکت بر دارد قباد گفت رستگشتی و آن

نیت از دل و دوز کرد و کشت بر سر کا و خوشی و آنرا بار دیگر
 بدوشش و خربختانست و دیگر باره کا و را بدوشید شیر
 پیار حاصل شد بار دیگر پیش ما در دوید و مرد و نیکو نیتی
 پادشاه بوی رسانید و در همین معنی نقل کرده اند از بهرام
 که وقتی در هوای گرم بدربار می رسید پسری که باغبانی
 آنجا کردی حاضر بود گفت ای پیر در این باغ انار هست
 کشت آر می بهرام فرمودند قدحی آب انار پیار پر
 و فی الحال قدحی پر آب انار کرده بیرون آورد بهرام پائین
 و کشت ای پیر سالی از این باغ چند حاصل میکنی گفت
 سیصد دنیا رکشت بدیوان چند اج چه میدی گفت پادشاه
 ما از جبه درخت مالی نمیگیرد بهرام با خود اندیشه کرد که در مملکت
 من باغ بسیار و درخت پشمار هست اگر از حاصل باغ نیز
 دو یک بدیوان دهند مبلغی حاصل شود و رعیت نیز
 چندان زیانی نمیرسد بعد از این بهرام تا چند اج از محصول
 بافت نیز بگیری پس باغبان را کشت قدحی دیگر آب

انار پیار باغبان رفت و پس از مدتی قند محی آب انار آورد
 بهرام گفت ای پیروبت اول رقی و زود آمدی و این نیت
 شطرنج پیار و ادوی و برابر آن آب نیاوردی پس بدست
 که آن سوار بهرام است کشت ای جوان گناه از من نبود از
 پادشاه بود که در این وقت نیت خود را تغییر داده و نیت
 ظلم کرده و صاحب دم برکت از میوه پیرون رفت و این نیت
 اول از یک انار آن همه آب گرفته و این نیت از ده
 انار برابر آن حاصل شد بهرام از این سخن شاکر گشت و
 آن اندیشه را از دل پیرون گم کرد و کشت ای سپهر بکار و گم
 مقداری آب انار پیار سپهر باغ درون رفت و در ده
 پیرون آمد و قند محی را از آب انار بدست بهرام داد و کشت
 ای سوار عجب حال است که بار پادشاه مانیت ظلم را
 تغییر داده و فی الحال اثر برکت ظاهر شده از یک انار
 این همه آب حاصل گشت بهرام صورت حال را با پیرو
 در میان نهاد و نقشه نیت خود و تغییر آن را باز کشت و این

اثر بر صغیر روزگار باقی ماند تا سلاطین ایران پدید

شوند و نیت بر صلاح رعیت مصروف دارند

مَفَا لَمْ يَنْفُضْهُمُ وَ لَيْسَ لَكَ لِحَبِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ
 أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمَرُهَا فِي الْقَدْلِ وَاجْمَعُهَا
 بِرِصْفِ الرَّعِيَّةِ فَإِنَّ سَحْطَ الْعَامَّةِ بِمَحْفُوفِ رِضَى
 الْخَاصَّةِ وَإِنْ سَحْطَ الْخَاصَّةِ يُعْنَفُ مَعَ رِضَى
 الْعَامَّةِ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى
 الْوَالِي مَوْتُهُ فِي الرِّجَاحِ وَأَفْلَ مَعُونَتُهُ
 لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَاشْكُرْهُ لِلإِضَافَةِ وَ
 اسْئَلْ بِالْإِحْكَافِ وَأَفْلَ شُكْرًا عِنْدَ
 الْأَعْظَاءِ وَأَبْطَأَ عِنْدَ الرَّاغِبِ الْمَنَعِ وَأَضْعَفَ
 صَبْرًا عِنْدَ مُلْثَابِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ
 وَبَلَاءِ عَمُودِ الدِّينِ وَجَمَاعِ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةِ
 لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَمِ فَلْيَكُنْ
 صِفْوِكَ لَهُمْ وَمِثْلَاتِ مَعَهُمْ نَبِيَّهُمْ

امر فرموده است و آنحضرت و الی را در اینجا بدو سپرد اول
 آنکه مهمت بر مراعات ادب و کجی رو که بطریق حق و صواب
 که در هر میان طرف تفریط و تدافست است اقرب
 و امیل و در مراعات قانون رعایت و عدالت و ^{خط}
 رضا و نوبست نمودی طبقات رعایت اعتم و اشمل بوده
 باشد زیرا که اگر خاصه را باستمال و تضرع مخصوص
 سازد و دلهای ته از و برسد و برضا مندی خاصه ملانی
 تارک آن نشود **حکم** در حکما کشته اند و الی
 بهتر از ابر با زنده است و چون از فیض با زنده همه ^{مستحب}
 و زمسیر با میرسد و هیچ گوشه و کسره زمین از برزول
 باران آن بی غلبه و نی ماند باید که اثر عدل و الی نیز
 بمنه رعایت از خاص و عام فرستد خور و تبه هر یک عاید
 گشته بچیک از اصناف خلق از نواید مرجمت او
 محروم و بی نصیب نباشند زیرا که از نواختن خواص و
 بی بهره ساختن عوام مفاسد بسیار ناشی و دیگر آنکه

میل بجانب عامه نموده در استرنا و استمال قلوب
 ایشان کوشید و خلل ناخوش خودی خاصه را بنحوش خودی
 ایشان پوشید زیرا که ایشان بمنزل استون دین نظام
 امور مسلمین اند میسونت این زمره بنای اسلام بحکام
 نیابد و بدو جمعیت این فرقه مثل دشمنان دین تفرق نپذیرد
 پس الی راتقویت جانب ایشان لازم و ارتقویت
 حقوق نهیایفه استرا از متختم است **حکمت** حکما
 گفته اند عامه بمنزل انسان خانه است و خاصه بمنزله سقف
 و دیوار و چون اساس خانه لرزد باید سقف و دیوارها
 روی بخوابی گذارد و بجهت تقیر و تبسین این معنی انحراف
 خاصه را بهشت خصلت که مشرق ملت عنایت و اهتمام
 والی شان ایشان است وصف فرموده اند اول
 آنکه وقت آسانی کار و کشادگی احوال سونت شان
 بروالی سنجین است و امور شاقه بروالی سهل نسیمند
 و توقعات پیار و ازند دویم آنکه در وقت شادمانی کار

و تنگی احوال و الی رامونت دیار یکد از ایشان آید نمایند
 و دست از دستگیری و مددکاری و میکشند تسم
 آنکه رعایت انصاف و عدل را کرده می شمارند و بحیف
 و میل بیشتر رغبت نمایند چهارم آنکه بیباله و اکاح
 از و الی چیزها میطلبند و طمعهای بسیار از و نمایند
 پنجم آنکه چون و الی ایشان را بطلایای خود نوازند و در قیام
 بشکر گذاری و تهاون میوززند ششم آنکه چون از
 عطایای و الی پسری ایشان نرسد و و الی در مقام
 عذر خواهی در آید عذرا و را قبول میکنند هفتم آنکه
 در وقت نزول حوادث روزگار از طریق صبر و شکیبایی

عدل نمایند مَقَالَةُ هَفْتم
 وَلَيْسَ كُنُ الْعَبْدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ
 اَشْنَاهُمْ عِنْدَكَ اَطْلَبُهُمْ لِعَنَائِبِ النَّاسِ
 فَانَّ فِي النَّاسِ عُبُوبًا الْوَالِي اَحْوَى مِنْ بَنَاتِهَا
 فَلَا تَكْشِفَنَّ عَنْ غَابِ عَنْكَ مِنْهَا فَاَمَّا

عَلَيْكَ تَطْلُبُ مَا ظَهَرَ لَكَ وَاللَّهِ
يَحْتَسِبُ عَلَى مَا عَايَاكَ فَاسْتُرْ
الْعَوْرَةَ مَا اسْتَغْفَرَ بِكَ اللهُ مِنْكَ
مَا لَمْ يَكُنْ سِتْرُهُ مِنْ دَعَائِكَ
تَدْبِيرُ

اگر فرموده است که خجسته و الی را در این سال تا آنکه از خود
دور سازد و بدل و ثمره دارد و کسی را که بستر میسازد
مردمان قیام می نمایند و در آن بخت و به کوفی ایشان
یکشاید زیرا که در مردم سپهها می باشد که والی بوشایه
آنها اولی و اختری است از سایر خلق و عجب جوان مردم
بموت بال دنیا و محبتی مقرون صاحب این خصلت نزد
خدای سبحانه و خلق مذموم و ملعون است حق جل
شانه در کتاب محمد بنه و در این الذین یحیون
آن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم
عذاب الیم فی الدنیا و الاخره
مدرتیکه

درستی که آنانیکه میخواهند که شیعه شود کار به دوازده شصت
 و شانزده سالیکه ایمان آوردند و در شانزدهت عدالی
 در آنان در دنیا و آخرت و از حضرت پیدا لایسما
 من الله علیه و آله مرویت که فرمود یا مَعْشَرَ
 مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُقْ بِالْإِيمَانِ إِلَى
 قَلْبِهِ وَلَا تَذْكُرُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا
 عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبِعْ
 اللَّهُ عَوْرَتَهُ يُفْضَحْهُ وَلَوْ فِي بَيْتِهِ
 ای کرد و بیکه اسلام آورد و اند زبان خود نرسیده است
 ایمان بدل نشان بد کوئی منماید و جستجوی مکنید
 عیبهای ایشان را پس بد شکیکه هر کس جستجو کند عیبهای
 مسلمانان را جستجو نماید خدای عیب او را و هر کس
 جستجو نماید خدای تعالی او را سازد اگر چه در میان خانه
 خود شش باشد و از حضرت امام صادق و مقصدی
 خلاقی علیه اشرف الصلوة و السلام مرویت که فرمود

مَنْ رَوَى عَلَى اخِيهِ الْمُؤْمِنِ دَوَايَةَ يَرُدُّ
بِهَا شَيْنَهُ وَهَدَمَ مَرْوَنَةَ لِسَقِطٍ مِنْ أَجْرِ
النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ وِلَايَتِهِ
إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ

هر کس که روایت کند برادر مؤمنی که مراد او از
آن روایت آشکار شدن عیب او و برهم زدن مرو
او بوده باشد تا او در نظر مردم خوار گردد و حشر انجام
خدای عز و جل او را از دوستی خود و در آید در دوستی
شیطان **فعل کل امر** بعضی از اعلام در این مقام
گفته که چون راده حق سبحانه و تعالی از غایت لطف و رحمت
باین طاعت و تضرعیت بندگان خود متعلق گرفته
پس هر کس چشم از این معنی پوشد و در شانه عیوب
از آن ذنوب خلق آنه گوشه در ظاهر و باطن خود را
در معرض معارضه و مقام محاده خدای برک و تعالی در آورده
خواهد بود **عَصَمَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّاسِ** یا که

والی در مقام تفحص و جستجوی بیایمانی نبوده باشد زیرا
 که او را تذکر و اصلاح آنچه از احوال ایشان بر او ظاهر
 و آشکار باشد در کار است و حکم بر امور نهانی و احوال لطیفی
 خلق مر خدا تعالی باریک و تعالی رست **طعن ظاهر**
 نقل کرده اند که در عمر بن الخطاب بخلاف حق و صواب متولی
 امر خلافت بود شخصی و رسائید که جمعی در خانه خود بامری
 ناشایسته قیام دارند عمر از غایت حرص بر بختش عیوب
 و تفحص ذنوب خلق بخانه ایشان شتافته در ب خانه راجعه دید
 از دیوار خانه برآمده بر آنجماعت داخل گردید و فی الفور
 زبان بقدسح و طعن ایشان گشود آنجماعت گفتند ای خلیفه
 بنا حق اگر از مایک خطا صمد و ریافته تو در این حرکت
 نه خطا کرده و در هر یک مخالف خدای سبحانه نموده
 اوکل آنکه خدای سبحانه منع از تجسرس فرموده و تو بوجس
 اقدام نموده دیوم آنکه نمی فرموده از دخلت در
 خانه مردمان از غیر باب آن و تو در این باب جرئت

هنگامیکه

نموده از بام خانه برآید و بیستم آنکه نهی فرموده از درخت
 بنجامین و ناز و درختستان من تو بدون از نخل
 شده و عمر با کمال و قدرت از این سخن بغایت خجل و شرمناک
 گردیده و باید که وانی توین بسبب از عیوب مردمان آنکه
 گردید مقبره امکان از خدای آن کوشش تا نایابی نه
 عیوب او را که خواهند از مردمان پس تو را شد پیر و لطف نهانی
 پوشیده از خصلت تیدالا و صیاد و هدایت است از سرور علی
 رویت شده که فرمود **مَنْ تَبِعَ عَلِيَّ الْخَضِيْعَةَ سَكَّرَ**
اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِكَرَمٍ شَدِيدٍ
 و اگر عیب برادر مومن خود را از دیگران پوشد خدای
 بسیار از عیبهای او را در دنیا و آخرت من ستر الله
 سبحان و تعالی علی عباد الهی است امام صادق
 و کاشف استار حقایق علیه السلام و اسلام مرویت
 که فرمود که بر مومن را مثالی در عرش هست که هرگاه مشغول
 میشود آن مومن عبادتی آن مثال نیز مثل آن عبادت

قیام مینماید و چون ملاک آن مثال را در انحال می بیند
 طلب رحمت و آمرزش بجهت آن نمودن می کنند و چون
 مشغول میشود بمصیبتی حق سبحانه و تعالی پرده بر آن مثال
 می اندازد تا ملاک بر آن مصیبت مطلع گردند **همین است**
المثل لك مثل کرده اند که دوزخی بسد ام کور بشکاف
 رفته صید می دید اسب را از عقب او بتاخت ناگاه از سگ
 خود دور شده ناگاه پایامی فرشتی رسیده شبانی را در آنجا
 دید از اسب خود آمده عنان آنرا بدست شبان داد و خود
 بجهت قضا حاجت بخاری رفت چون بجام اسب طلا بود
 شبان را طمع بحدی که آمد کار روی سپردن آن را در دوش و سر
 در قطع طلا نمود و برام با شجاعت نظر میکرد و شبان را دید که
 مشغول بریدن جام است از این معنی قضا فل نموده و نخله صبر
 کرد تا شبان قضا حاجت خود نمود و ناگاه دست بر سر و
 چشم خود را در و شبان گفت اسب را پیش پا و رک از زیر
 پا و چیزی بخشم مرغ آمده از امنیستوانم که و شبان

اسب را پیش آورد و بهرام چشم از کارشالیه او پوشیده
سوار شد و اسب را تاخته بشکر خود پیوست و بکلودار خود
گفت که من طلاهای بجام را بروی بخشیده‌ام اگر آنرا نزد
کسی بینید متعرض او شوید و آزاری بمرسانید و **عزیز**
منقول است که انوشیروان بر سر منگی چشم نموده او را
رنجست و او که بهر جا خواهد رود و دیگر بنظر او در نیاید و
ملوک بعمم را رسم خیال بود که در هر سالی یکروز بار
عام میدادند و در آنوقت از وضع و شرف هر که
حواستی بدان بخش جانشینی و سرنسبک مردود در آن
روز بجلوس آمده دستار خان پیش اشراف می‌انداخت
و آتش نزد ایشان مینهاد و بتصور آنکه پادشاه از وی خوشنود
گشته بیکپس او را از این شغل منع مینکرد و بهنگام وضت
طبقی از طلا و احمر که هزار مثقال وزن داشت نهان ساخته
بنجانه خود برد و بر این بیکپس بجز انوشیروان اطلاع
نیافت چون مردم مشرق شدند و نهالار جستار

و نقد او اونی طلا و نقره کرده یک طبق را بنیشت
 خواست که خدمتکاران را در عرضه تقدیب بر آورد
 پادشاه با او گفت که دست از این چارگان بردار که
 آنکس که طبق را برده باز نخواهد داد و آنکس که دیده
 باز نخواهد گشت بعد از یک سال دیگر در بار عام آن سرنگ
 بساط بوسی رسید چون چشم آنوشیروان بروی
 افتاد نزد خود طلپیده در کوشش او گفت که مگر وجه
 پارسال با تمام رسیده که باز ا سال بخد مت آمده
 سرنگ پای نوشیروان را بوسیده و تنیده معتدست
 نمود نوشیروان از سر حریف او در گذشت و باز
 بخد مت خویش اختصاص داد و مضافاً
 بآزای هم اُظْلِفَ عَنِ النَّاسِ
 عُنْدَهُ كُلِّ حِفْدٍ وَاقْطَعُ عَنْكَ
 سَبَبَ كُلِّ دِرْزٍ وَ لَعْنَابِ عَنْ كُلِّ مَا سَلَا
 بَصُحَّ لَكَ بِتَبِيبِ

امر فرمود آنحضرت در این مقام والی را به چنین
 اول آنکه بکشاید که هر کسینه از مردمان که در دل
 دوست و پاک سازد باطن را از دشمنی خست که بدترین
 بر شیوه و نحوست زیرا که اگر این معنی بفعل نیاید والی
 میل بجانب اتمام نماید و از آن منفده های بزرگ
 پدید آید پس باید که چون قدرت و توانائی کمال یابد
 عداوت و دشمنی زوال پذیرد چنانکه از وصایای
 حضرت سید الوصیین صلاوة الله و سلامه علیه است
 إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَأَجْعِلِ الْعَفْوَ
 عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ چون قدرت
 یابی بر مؤاخذة دشمن خود بگردان عفو کردن از او شکر
 و سپاس از برای قدرت یافتن بر او حکمت
 حکما گفته اند چون کسی مرتبه فرمان یابد و نوادار
 او بر صفی زمین تابد باید که دشمنی مردمان را از دل
 بدر کند و ریشه کینه ایشان را از سرچ بر کند تا مردم

اور از صمیم دل دوست دارند و تخم محبت او درین
 دل بکارند و ویم آنکه بقطع اسباب کینه و رفع عیش
 دشمنی پروا ندانند و مفرقه اهل فساد و نیمه را از ساحت
 نور خود دور سازند زیرا که این جماعت کلزار سلطت
 و سب از وائی را خار و ناموس حکومت و چشوائی را
 عازند **جنگ** بزرگان کشته اند که باید ولایت
 دوست دارند هر چه را موجب محبت و دوستی رفیت
 باشد بقتدریکه دشمن دارند آنچه را مورد عداوت و
 دشمنی ایشان کرد و ستم آنکه تفاضل و رزوا نکند و
 کرده که نزد او و صوح و ظهور نیافته باشد و پرتو صدق و
 حجت آن بحجت و دلیل بر صفت ضمیمه او شافیه باشد از
 سخنان کابر است باید که عاقل شیوه تفاضل را از دست نهد
 و آنرا بکلیله از خنده آسایش نهد از دست غم زهد
مفالدی وازی همز لا یجملن
 الی تصدیق ساع فان الشاعی غاش ومان

تَشْبَهُ بِالنَّاصِحِينَ نَذِيرٌ

همی نسب بوده آنحضرت و الی را در این مقام از اشتباه
کردن در قبول سخن بدگوی و غیاض در باره مردمان را
که بدگوی و غاف و حاین و بدخواه است هر چند خود را مانند
خیرخواهان نماید و سخن پسیمی و غمازی مردم خصوصاً نزد
پادشاهان و ارباب حکم بدترین فصلتها بلکه مورش
تولید فتنها و تغییر دولتهاست از حضرت خیر البشر صلی الله
علیه و آله و ایت شد که فرمود **شَرُّ النَّاسِ
الْمُثَلَّثُونَ** بدترین مردمان ثلث است گفتند ای
پیغمبر خدا کجاست ثلث فرمود **الَّذِي يَسْعَىٰ بِأَخِيهِ
مَالِي السُّلْطَانِ فَيُهْلِكُ نَفْسَهُ وَيُهْلِكُ
أَخَاهُ وَيُهْلِكُ السُّلْطَانَ** ثلث آنست که
که غمازی برادر دینی خود نزد صاحب حکم نماید پس
اقدام باین معنی بکند نمود و تباه ساخته بم نفس خود را
و هم برادر خود را و صاحب حکم را و از حکم رافقه حضرت

کند موسی سرمود تا همه قوم او از غنای تو به گردند
 و حق سبحانه و تعالی باران کرامت فرمود و حکایت
 بزرگان کشته اند چون کسی نزد تو گوید که فلان ترا چنین گفت
 یا چنین بگوید بر تو شش چیز لازم است اول آنکه او را
 راست گوئی نه آنی زیرا که تمام فاسق است و سخن فاسق مشبه
 دروغ باشد دوم آنکه او را منع کنی از نیمه و سخن پستی
 زیرا که نیمه منکر است و نهی از منکر واجب است سیم
 آنکه او را دشمن داری زیرا که اگر خدای سبحانه او را دشمن
 میدارد چنانچه در خبر آمده که دشمنی بین شما نزد خدای سبحانه
 اتانند که سخن چینی میان دوستان دشمنی میافکند چهارم
 برادر مسلمانان بد ببری که بعضی بکانه و زرو بکناه باشد
 پنجم تجسس و تخیر نکنی که تجسس منی غنای تو را
 برپای سخن گوید چنان بکنی بزرگی کشته اگر غماز را بنموده باشد
 از زحمت اینها همه بری من **هَلُولُ الْكَلَامِ**
 آورده اند که یکی از ملازمان نوشیروان غمازی ششمین بود

کرده انوشیروان کشت این سخن را تحقیق میکنم اگر راست است
 ترا بسبب غمازی دشمن خود هم دشت و اگر دروغ است
 ترا بدین جهت عقوبت خواهم کرد و اگر توبه میکنی از جریمه
 تو در خود هم گذشت ملازم گفت سرج به کردم و انوشیروان
 گفت من هم عفو کردم و گویند که یکی از عمال انوشیروان با
 بانوشت که فلان خواجه از رعایا هتد مال دارد که در خزان
 پادشاه عثد آن نیست انوشیروان در جواب نوشت که
 سپاس مرخصدیرا که بسبب عدالتی که از ما بظهور میرسد عثد
 ما از ما غنی تر شد و اند پس خبر مودتا آن ساعی را بیست
 رسانیدند و گویند که کسی از روی سعایت و غمازی مقتضی
 عباسی نوشت که فلان مکسر از معارف و فائده و از او
 مالی خطیر مانده و یک پسر طفل دارد و اگر فرمان شود
 کفاف طفل را از آن مال بگذارند و باقی بخراند برسم
 قرمن بسیارند چون سیستم سلوغ رسد تسلیم او شود
 و حال خزان را تو فیری و روشنی هم رسد مقتضی دفعه بعد

جوابی باو نوشت که ترجمه اش اینست متوفی را خدا می بخشد
 پیام مرزاد و بر مال میراث او برکت کند و یتیم را ملطف
 و رافق خود پرورش دهد و غماز بنفیرین لعنت
 حضرت رسالت نباهی که قار باد **وَمِنْ عَمَلِهِ**
الْغَمَزُ وَالشَّحَايَةُ منقول است که جمعی از
 غمازان و منفدان بعضی متوکل عباسی رسانیدند که
 حضرت امام مادی را پسندای سرخاضر و مادی علیه
 اشرف الصلوة و السلام داعیه خلافت دارد و بزرگ
 شما بطریق تذریبوی میید همه را با سلوک میدهند و
 و تمام شیعیان پیران او بر دست وی بیعت کرده اند
 و عتق پر خروج خواهند کرد و نقشه عظیم خواهند کشید
 متوکل از این سخن بدکان گردید و شبی معید حاجب را
 زود بانی بسد و از راه بام نیمشب پنجاه مادی درای
 بین در پی کارست و در خانهای او از اسلحه داد و
 سلطنت آنچه دارد پیش من آید معید حاجب نفر خادم زده با

گرفته پاد و بردیوار خانه امام علیه السلام نهاد و از راه
 بام چند کس میان سراسر ای امام آمد شاقا آن شب
 بغایت تار یک بود سعید بنیدانت که بکدام خانه
 در آید و چگونه تفحص حال نماید ناگاه امام علیه السلام
 از درون خلوت خانه خود آواز داد که ای سعید
 حاجب همنجا باش برای تو چسراغ فرستم سعید متحیر
 شد که امام از کجا دهند که من آمده ام بعد از ساعتی
 خادم امام چسراغی برافروخت و یکدسته کلید نزد
 سعید پلید آورد و گفت امام فرموده که تمام خانه های
 ما را تفحص کن هر چه یابی از جنس اسلحه و آلات
 حرب بگیر بعد از آن نزد ما پاد خادم یکت خانه را در
 کشاد و سعید بنجا نهاد آمد و برپس چیز از آنچه بچست
 نیافت پس نزد امام علیه السلام آمد و چون بمجلوت
 خانه قدم نهاد دید که چسیری افکنده اند یعنی صیر
 و مصلا بر روی آن کسترده امام روی عقبه نشسته

و برکنار مصداق شمشیری در خلاف نهاد و همیان
 در گوشه آن خلوتخانه نهاد امام فرمود از سبب
 سلطنت در این حادثه خانه ما این شمشیر و این دست
 که در این روزها متوکل فرستاده این هر دو را برد
 و پیش او برتا حقیقت حال ساعیان و سودان بر او
 کشف شود سعید آن شمشیر و همیان را گرفته پیش متوکل
 آمد و قصه ریشه روح بازگشت چون متوکل همیان را به
 همان محله نمود بی نهایت حجل و منفعل شد و از کرده
 خود پشیمان گشت و چندی از آن ساعیان و مفسدان را
 سیاست رسانید و ده هزار مثقال دیگر زر خالص
 در همیان دیگر کرد و هر دو همیان را بخدست امام علیه
 السلام فرستاد و عذر بسیار خواست **کمال**
 از سخنان کار برست قبول کردن سخن مکرری و غماز از بد
 کوئی و غمازی بدتر است زیرا که نمودن راه بدلیل نمودن
 آسنت و کشتن سخن زشت مانند پذیرفتن آری به کو

بر چند هست گوید باید اورا ششم دشت و همت رفیع
 فذوقنا وادکاشت مفا^{۱۰}ل^{۱۱}د^{۱۲}سپین^{۱۳}و^{۱۴}ه^{۱۵}
 وَلَا تَدْخُلْنَ فِي مَشُورَتِكَ بِحَبْلٍ
 يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَبَعْدُكَ
 الْفَقْرُ وَلَا جَبَانًا بِضَعْفِكَ عَنِ الْأُمُورِ
 وَلَا حَرَبِيًّا بُوَيْبُنُ لَكَ الشَّرُّ بِالْحُبُورِ
 فَإِنَّ الْجُحْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ
 غَرَايِرُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ

بِاللَّهِ تَبَكُّبُ

بر شو شمن دان اکاه دستور نیست که ارباب حکم و ولای
 در تدبیر مهام حکومت و ترتیب مصالح و لایست مشورت
 با عقلاء و دانشوران لازم است و خدای سبحان و
 تعالی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را با پیویاری
 و استغنائی از مشورت با امت بجهت تعلیم و ارشاد
 ایشان بشا ورت نامور ساخته چنانکه در کتاب محمد

فرموده و شما و همسرم فی الامر و مشورت کن با جماعت
 در کار و از حکم علیه حضرت پیدالا و بسیار صلوات الله
 و سلامه علیه است ما ضلّ من استبشّان که راه شود
 آنکه مشورت کند در کار با دیگران و از آنجمله است
 مَنْ نَشَاوَرَ الرَّجَالَ مَشَارَكَةً فِي عُقُولِهِمْ
 هر کس مشورت کند با مردان شرکاء ایشان باشد در عقول
 ایشان و حکما گفته اند هر کس مشورت عقلی کند
 هرگز پشیمان نشود زیرا که چون در امری با خردمندان
 مشورت نماید و موافق مدعا صورت بخندد و داند که از
 عدم مساعدت تقدیر است نه از قصور تدبیر است پس
 پشیمانی او را رومی ندیده و هرگاه بدو مشورت از باب
 عقول بامری اقدام نماید و نتیجه بد دهد و داند که در تدبیر
 خطا نموده و در خط پشیمانی افتد و توخ نفس خود
 نماید که چرا در آن امر با دیگران مشورت ننموده و از این
 اکابر است همچنانکه کسی که همه قیمتی دارد از او

در خاک افتاده کم شده باشد چنانکه خاکی که در موضع
 سقوط کوپرو حوالی آنست جمع کرده جستجو نماید تا آنرا
 پیدا کند همچنین کسیکه جوایز رای صحیح باشد باید رای
 عقلا را فراهم آورده بایکدیگر بسنجد و رای درست را
 از میان آنها پیدا کرده بآن عمل نماید و یکی از ملوک مکه
 که من هرگز در امری خطا ننموده ام که به یکی اعیان سلطنت
 و اربکان دولت من در آن خطا با من شده یک نباشند
 زیرا که من هر چه کنم بعد از مشورت ایشان کنم و اما رای
 به یکی در امری مشفق نگردیده ام بآن تمام و گویند که
 یکی از ملوک هرگاه خواستی که به تحسیر و لایق مملکت
 خود حرکت نماید جاسوسی بجانب فرستاده تا بر احوال
 فرمانده مانی آنجا مطلع گشته از اوضاع او خبر
 معلوم نماید اول آنکه در کارها با عقلا و حساب تجربه
 مشورت نماید باینه دویم آنکه از خیرت است احوال اعمال
 رعایای اطراف مملکت خود جستجو نماید باینه سیم آنکه

در کارها مایل و تانی میسماید و از تعجل بشتاب زودگی
 رخصت از میکند باین پس اگر جاسوس خبر آورد که در کارها
 بشورت عمل میکند و از خصوصیات احوال و اوضاع
 ولایات خود خبر بگیرد و در احسنه ای امور مایل و
 تانی میسماید متعرض ولایت او نشدنی و هستی که بر
 او غلبه باسانی میسر نیست و اگر خبر آوردی که برخلاف
 آن عمل میسماید روی بولایت آن گذاردی و مملکت
 او را بخیط تصرف در آوردی پس چون زمره فرمان
 رویان و ارباب حکم را در کارها از مشورت چاره
 نیست و باید که با جمعی نمایند که ترغیب کنند ایشان را
 باقتنای ذخایر باقیه اخرویه بباکری و بیکه تحریر نمایند
 ایشان را بر اذخار و خایر و نیوایه و انیت از این جهت
 آنحضرت در این مجاله نمی فرموده و الی را از مشورت
 نمودن تا به کسر اول بخیل زیرا که او را از افاسه
 فضل و جهان منع میکند و بلحق فقر و حاجت شریف

ینماید دویم جان و بد دل زیرا که او را از قهضم بر حسب
 و کارزار و دفع دشمنان و اشهر است می سازد و
 از جرأت در امور و جرات بر از آنکه کرده و مخدور
 باز میدارد و ششم حرص بجهت آنکه او را بجمع مال تحریک
 ینماید و حرص و شره را که مؤدی بچور و ستمکاریست
 در نظر او زینت میدهد بعد از آن فرمود که این سه
 خلقت مذموم یعنی بخل و حسد و غنای محلفه
 است که در سخت به گمانی بخدای سبحانه مندرج است
 زیرا که کسی که داند خدای سبحانه فیاض و جواد مطلق است
 و متعالید از راق بدست قدرت او دست بخل نمی ورزد
 و باب اتفاق و بدل مال بر روحی خلق نمی بندد و کسیکه
 داند که خدای سبحانه در هر حال کفیل احوال او است
 آنچه از مال خود صرف میکند عوض آن از حسن انبوه
 و کرم الهی و میرسد حرص بر انداختن مال ینماید و سخت
 بر او خازان نمی کارد و کسی که داند خدای سبحانه

و تعالی فقط حقیقی است و چون است باشد بنده کانا
 از ضرر او آفتها هر هست و کاهمانی سینما بد خود را از آفت
 بر حروب باز نازد و در حدیث امور چون کن او را
 اضطرابی بدینا بد معنای لری چهار در هر
 شَرُّ وُزْدَا اِنَّكَ مِنْ كَانٍ لِلَا شَرَّ اِذَا رَفِئَكَ
 وَ زَبْرًا وَّ مَنْ شَرَّ كَهْمُ فِي الْاَتَامِ فَتَلَا
 بِكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةٌ فَانْتَهَمُ اَعْوَانُ الْاَكْمَةِ
 وَاِخْوَانُ الظَّلَامَةِ وَاَنْتَ وَاَحَدٌ مِنْهُمْ
 خَيْرٌ اَلْخَلْفِ بِمَنْ لَهُ مُثْلُ اَرَا اَتَهْمِ وَا
 نَفَاذِهِمْ وَاَبْسَرَ عَلَيْهِ مُثْلُ اَصَارِهِمْ
 وَاَوْزَارِهِمْ بِمَنْ تَزْعَاوُنَ ظَالِمًا عَلَ
 ظُلْمِهِ وَاَلَا اَتَمَّ اَعْلَى اَتَمِّهِ اُولَئِكَ اَخَفَتْ
 عَلَيْكَ مَوْنَةٌ وَاَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةٌ وَاَحْلَى
 عَلَيْكَ عَطْفًا وَاَفْكَلُ لِيَبْرِكَ الْفَنَّا
 فَاتَّخِذْ اُولَئِكَ خَاصَّةً لِيَخْلُوا بِكَ

وَحَفَلَا نِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ أَثَرُهُمْ عِنْدَكَ
 أَقُولُهُمْ بِمِرِّ الْحَقِّ لَكَ وَأَقْلَامُهُمْ مُسَاعِدَةٌ
 فِيمَا تَكُونُ مِنْكَ بِمُتَاكِرَةِ اللَّهِ لِأَوْلِيَاءِهِ
 وَافْعَاذُكَ مِنْ هَوَاكَ حَمَتْ وَقَعَ بِقَلْبِكَ
 بر صفو و ضمیر صافی صاحب خرد پرتو این معنی یافت که
 وزارت اعظم ارکان مملکت و فرمانروائی و اقوی
 اسباب اشطام امر حکومت و پیشوا ثبت بی وساطت
 و زیری خیر که بجله عدالت و ضاف آرسته باشد هم
 مملکت استقامت نیابد و بدوینست مشیری صاحب
 رای و تدبیر که بنیاد شیم و محاسن او صاف پیر
 باشد مصاحب اشطام میاوه از حضرت امام صادق
 را بنما نخی سلاقی علیه اشرف الصلوة و السلام روایت
 شد که فرمود اِذَا ارَادَ اللَّهُ بِرَعِيَّتِهِ خَيْرًا
 جَعَلَ لَهَا سُلْطَانًا رَاجِحًا وَ قَيِّضَ لَهُ
 وَ زِيَّادًا غَالًا چون را ده خدای سبحان

و خیریت حال رعیتی معلوم میگردد اندیشه ما نفع ما بر ایشان
 پادشاهی محسوسان و مصلحتها و آموخته سازد و از برای آن
 پادشاه وزیر علی دل داد و در رس حکم از پادشاه
 حکما گشته اند پادشاه و بنبره طبیب است و رعیت ثبات
 پیما را ن و وزیر مانند واسطه میان طبیب و بیمار اگر
 شفای بیمار را خواسته احوال او را چنانچه هست طبیب
 گوید طبیب موافق آن معالجه نموده حال بیمار بصحت
 انجامد و اگر هلاک بیمار را خواهد احوال او را بر
 وجهی دیگر طبیب و انما ید و طبیب از تفرار بجا و اشتغال
 نماید حال بیمار با هلاک نمودی کرد و همچنین وزیر اگر صلاح
 حال خلق را خواهد احوال ایشان را چنانچه هست عرض
 کند پادشاه و نه اخور آن بتدارک و صلاح پردازد
 و احوال خلق نیکو گردد و اگر فساد حال مردمان را جوید
 و احوال ایشان را برخلاف آنچه باشد عرض نماید و
 پادشاه از آن متدارک عمل کند حال مردمان متباه نماید

پس باید که وزیر را استعفا بدهد و متباین آنچه موافق
واقع باشد بعرض پادشاه رساند و از آن صفت
پدید نیاید لا محرم چون آن استعفا و وزیر را بر عهده
خیر اندیشی منتهی استقامت امر و لایت و میل
ایشان بجانب ظلم و ستمکاری و ورش اختلال میان
آنحضرت در این مقام که تری منتهی بوده و الی را از آنکه
وزیر سازد و اهل باز خود کرد و اند جمعیر که پیش از آن
بوزارت ظلم و ستمکاریان قیام و بشارکت ایشان
بانه و حق و زرو و بال و تنه نام نموده باشند زیرا که
والی را بهمرسانیدن جمعی که در کار دانی و تمثیل قضا
نماند ایشان باشند لیکن بتجمل و زرو و بال نموده اعانت
ستمکاری بهر قسم کردن و انداد نگاه کاری بر نگاه کردن
نموده باشند در عوض آن گروه باسانی میسر است
و چون انجماعت را و خیل سازد مؤنت ایشان بر او
نسبت ترو مؤنت ایشان مراد را بهتر و میل ایشان

مباحثه دونه
است

بسوی او از راه اشتقاق و مربانی پشته و الفت و نسبت
 ایشان با دیگران کمتر باشد بعد از آن امر فرموده آن
 حضرت و الی را تا نگه ایشان را بملازمت و صحبت
 خاص و فرستاد او در خلوتها و محلتها با خود دارد
 و برگزیده از میان ایشان بزمینزدیکی و اختصاص بر
 کدام از قسدها که بجهت سخنان حق و اگر چه تلخ بوده باشد
 خواه این معنی موافق خواهش او الی بوده باشد و خوا
 : **تَوْحِيدُ** ملوک و سلاطین عالم و کار
 گمان ایشان از ولایت و امر او حکام را و وجود جمعی را
 بنحمان تحکشانند و راه خیر خواهی خلق را بقدم ارادت
 پیمایند در کار است از اقوال حکیم حضرت سید الاولیاء
 صلوات الله و سلامه علیه و ده است **لَا يَخْمُرُ فِي قَوْمٍ**
لَيْسُوا بِأَبْنَاءِ صَحْبٍ وَلَا يَحِبُّونَ الشَّارِحِينَ
 نیست هیچ خیری در کرد و بیکه نباشند خود خیرخواه و
 دوست ندارند خیرخواهان را و از سخنان نکاه و است

بیشتر
 کنند

باید که بهوشمند مرد خیرخواه را از نفس خود دوست تر
 دارد زیرا که خیرخواه او را به نیکی راه نماید و بدشمن او را
 به بدی امر کند و گفته اند دوست آنست که با تو رست گوید
 و راه کج ننویسد نه آنکه کج را نزد تو رست سازد و ترا در
 ورطه بلا گذارد و از دو بزرگوار پرسیدند که از سخنان کدام
 بهتر است گفت کلام حق که بپادشاه عرض کنند زیرا که دفع
 آن تا افتراض زمان میماند و گویند یکی از ملوک هرگاه
 خواستی که فرزندان خود را آزمونیش نماید سخنان حق به
 بایشان اتقا کردی پس هر کدام آنرا بسمع قبول مینمودند
 و آنست که بجلای عقل و بیاست آرت است و هر یک
 پذیرای آن نکشتی دانستی که از مراتب عقل و دریافت
 چندان بهره نیافته **من ملوک الکمل امر**
 پادشاهی پرسیدند که کسی دوست تر داری و چه
 کس را دشمن تر گفت کسیر دوست تر دارم که سخنی
 بمن گوید که او را در آن نفعی نبوده باشد و مرا و خلق را

نفع در این بسیار باشد و کسی دشمن تر دارم که نزد من
 زبان سخنن کشاید که نفع خود منظور دارد و چشم از خیر
 من و خلق الله پوشد و از بخان بعضی ملوک است کسی
 بجهت نفع من بعضی را خود را صنی نشود و سخنان حق بعضی من
 زیرا که حق کوی به طه خطبه نزدیک و مزاج کوی از
 ساعت آفت دور است و گویند که یکی از پادشاهان
 رویای بیان دولت خود کرده گفت در میان شما
 کسی هست که مرا از نفس خود دوست تر دارد و همه گفتند
 ما تر از نفس خود دوست تر سید ابراهیم پادشاه گفت
 اگر را شکو بودید یک مرتبه زبان سخن حق نزد من میگوید
 مَعَالِمًا يَا نَوِي هَمْرُ وَالصَّبْرُ بِإِقْلٍ
 الْوَدْعُ وَالصِّدْقُ ثُمَّ رَضَاهُمْ عَنِ أَنْ لَا
 يَطْرُقُ وَلَا يَحْوُلُكَ بِيَا طِلْ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ
 كَثْرَةَ الْأَضْرَاءِ مَحْدِثُ الرِّهْوَةِ وَنَدْبُهَا مِنْ
 الْغَرَّةِ نَدْبُهَا مِنْ مَرَسْمِهَا نَحْوُهَا نَدْبُهَا مِنْ رَأْيِهَا

مقاله بدو سپرد اول آنکه نزدیکی جوید و همیشه بنمایید با
 پسر پسر کاران و در استکویان که کردار ایشان از لوث
 فسق بتر و کثارتشان از وصمت دروغ معترست
 زیرا که مصاحبت این جماعت شمر رعبت طبع با خلاق کریم
 و مجالست بدکاران و دروغگویان مورث میل
 نفس با و خفاف و میمیه است از حضرت سید عالم
 صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود المَرْءُ عَلَى
 دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ مرد بر طریقت و سیرت دوست
 و مصاحب خود است یعنی خونی آدمی در غالب
 تابع خوی همشیر او است پس اگر خوی همشیر او نیکو است
 او نیز خوی خود را بخوبی نیکو آید و اگر خوی هم
 نشین او باشد او نیز سیدی میل نماید و از حضرت
 امام صادق و پیشوای حنبلایق علیه افضل الصلوة
 اسلام مرویست که فرمود لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ
 أَنْ يُوَازِحَ الْفَاجِرَ وَلَا الْكَاثِبَ وَلَا الْكَذَّابَ

نه او ار مینست مرسلما ن را که برادر می مصباحست
 نماید باید کار و نه چسبید و نه با دروغ کوی حکمند
 نافحدر پادشاهی از حکمی رسید که بچه خیر خود را
 از به خواسته شما سهم حکم گشت به بزرگاری و تهنه داری
 خدای سبحان زیرا که کسی بفرمان نعمت منعم حقیقی که او را
 از کیم نه م مبنی و وجود آورد و هسته نماید و با آفریدگار
 خود که او را کسبت حیات بخشید و طریق عصیان تو
 سرکشی پیماید معلوم است که در راه خیر خواهی خشنمای
 با تو کجی همراه خواهد بود و وعده که در کار تو پدید آید چگونه
 خواهد گشت و زنها را ای ملک یا غیاث خدای را در مارا
 خاص خود راه ده و دل بردوستی و وفاداری ایشان
 در پی حققت من که کسیکه کنعان نعمت کند خدای سبحان را
 بزد و در پی عاقبت اندیشی بدست نیز زد و عشرت پسند
 کفران نعمت تو کوشد و چشم از نوازش تو احسان تو
 تو پوشد من ملوک الکمل اهل از شرفان نبی

ملوک است بحکس زخمه در حصار سلطنت مانند درونکوی
 شوند نمودن زیر آگاه باشد که دل را با یک حرف از حلقه محرف
 سازد و در یک نفس نفوس عالمی را در ورطه بلاء اندازد
 و از این محسنی روشنا پادشاهی زوال پذیرد و پیمان فرماندهی
 از هم پاشیده دیگر مزاج بخشد و آورد و اندک روز
 منصور عباسی با عنوان دولت خود گفت من بکسر محتاجم
 اول عاملی که مال رعیت بمن نهد و مال من نیز بشیر
 رعیت نکند و دوم شهنشاه که داد مظلوم از ظالم بستاند
 و حکم مطیع و غرض کند پس آیه کشید و گفت ای دروغ
 از سیم پرسیدند که اولیت کشت شخصی که از روی رستی
 و خیرخواهی صورت احوال ایشان را چنانچه هست
 بمن باز نماید و دوم آنکه آن گروه را در ملازمت و صحبت
 چنان رام نماید و عادت دهد که بمبالغه در مدح و ستایش
 نمایند و زبان بسجی که او را در مقام فخر و خود پسندی
 در آوردند نمایند زیرا که ستایش نمودن بسیار

آو میرا در ورطه کسب و خو و پستی اندازد و او را بگوید
 بر خط عجب و غرور نزدیک می سازد **کلام**
در احوال گویند که شخصی در برابر یکی از ملوک
 زبان بستایش او کشود و تعداد شفقتها و مرحمتهای ملک
 بر رعیت نمود ملک گفت شمار را شکر و سپاس خدای
 سبحانه بجای بیاورد که مرا با شما مهربان ساخته و دوستی
 و محبت شمارا در دل من انداخته و برین دایمی شکر و
 ستایش خدای عز و جل لازم هست که شمارا از من
 انسی و خوشنود گردانیده و بدین وسیله جلیله مرا بزرگو
 کرامت بدهی رسانیده پس باید که تسبیح زبان
 به ثنای منعم حقیقی نمائیم و تقاس کرامی را بر شکرت حقوق
 آنسر به کار عزتشان به مقصور داشته در سپاس و
 ستایش دیگری نه ف **تائیم مقنا لدر**
شاکری هم و لا یکو من المحسن و
المسبح عنک بمنزله سوا ذلک

تَتَجَبَّدُ الْاَهْلُ الْاِحْسَانِ فِي الْاِحْسَانِ وَ
تَذُنُّ بِهَا الْاَهْلُ الْاِسَاءَةِ عَلَى الْاِسَاءَةِ وَ
الْزَمُ كُلُّهُمْ مَا اَلْتَمَ نَفْسُهُ فَبِيكُم
نهی نموده است و آنحضرت و الی را در این میان از آنکه نیکوکار
و بدکار را نزد خود در یک منزل دارد و خیرخواه را
بر بدخواه فرستد نگذارد زیرا که این چنین موجب آن
میشود که نیکوکاران عادت بدی کرده از آن باز نیایند
پس باید که الزام کند هر یک از ایشان را آنچه الزام
منو و نفس خود را با آن متعادل نماید با ساست را با ساست و
احسان را با احسان از وصایای شریفه سید الکواکب
صلوات الله و سلامه علیه است اِنْ جَرَّ الْمُبِیَّ
بِثَوَابِ الْحُسْنِ زَجَرَ و از این که بدکار را بخشنید
عوض نیکو بزرگوار حکایتش مکن از حکیم شوال
کرد که بنای مملکت بر چه باید که هست حکیم گفت بر نیکی
کردن با خیرخواهان بدی نمودن با بدخواهان تا یکنوازی پیدا

گشته بزرگمی هستند و بدان از جارباقه از بدی بآیند
 مَنْ خَاسِرٍ الْكَلَامِ از پادشاهی پرسیدند ای
 ملک از چه چیز بیشتر لذت می بری گفت از رو خیرگی
 نیکوکاران را با احسان و اخشن و دیگری بدکاران را از آن
 بی بهره ساختن مَفْنَأِ الْمَرْءِ هِفْدَهُمْ
 وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ يَأْذِي بِي إِذْ أَحْسَنَ ظَنِّي
 ذَالِ بِرِعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ وَتَحْقِيقِهِ الْمَوْنَانِ
 عَنْهُمْ وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِمْ لَا يَأْهَمُّ عَلَى مَا لَيْسَ
 لَهُ قَبْلَهُمْ فَلَئِنْ كُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ
 يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرِعِيَّتِكَ فَإِنَّ
 حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا
 طَوِيلًا وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ
 لِمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ
 سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لِمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ
 نَبِيُّنَ رَغِيبٌ فَرَسُودُهُ انْخَضَرَتْهُ وَالْإِلَ

در این مقام بانکه ابواب انعام و احسان بر روی عفت
 کشاید و تخفیف ثنونات و وضع تحمیدات از ایشان نماید
 تا این معنی شمر حسن ظن و بر عفت گشته از شقت بدگمانی
 فارغ گردد و زیرا که احق مردمان حسن ظن و الی کسی است
 که نسبت باو نیکی بجای آورده باشد و احق ایشان
 ببدگمانی وی کسی است که باو بدی نموده باشد پس چون
 دوست و الی کسی است که او را با احسان خود نواخته
 و دشمن و انکس که او را از نیکی خود محروم ساخته
 چنانچه از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله مروی است
 که فرمود **حُبِّبْتُ الْقُلُوبَ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيَّ**
وَلُبِغِضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا خلقت دلها را بر محبت و بغض
 بر دوستی انکس که نیکی کند با آن و دشمنی انکس که
 بدی نماید یا آن باید که با همه کس نیکی نموده و دشمنان
 نیز با احسان و دوست خود گرداند و محبت دلها را
 بهترین همه ذخایر داند از کنوز حکم حضرت سید الانبیاء

که در

صلوات الله وسلامه علیه است انفع اليك كنوز
 محبة القلوب سود مستدین کجها دوستی
 و لهاست و چون لهای مردمان را با احسان عام با
 خود دوست سازد و حسن ظن و شمول پذیرفته از بدگمانی
 با ایشانکه غشاً مفاسد بسیار است سالم کرد و از حکم شیر
 حضرت امام البرره صلوات الله وسلامه علیه است
 سوء الظن یفسد الامور و یبعث علی الشر و
 بدگمانی فاسد می سازد و امور را و برمی انگیزد و شر را
 حکمت حکما گفته اند باید و الی در باره رعیت خود بد
 گمان نباشد زیرا که چون با ایشان بدگمان کردید دوستی
 ایشان از دل او بدر رود و دوستی و از دل ایشان بر
 شود و در وقتی که باید او را بمال یا بجان خود تسکینی
 کند بکمی از او دوری جویند و راه عصیان و سرکشی
 پونہ مفالہ ہیجدهم و لا تنقض
 سنت صالحه عمیل بها صد و ده

الْأُفْسُ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ وَصَلَحَتْ
 عَلَيْهَا الرِّعْيَةُ وَلَا تَحْدِثَنَّ سَنَةً تُظْهِرُ
 كَيْشًا مِنْ مَاضِي ذَلِكَ السَّنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ
 لِمَنْ سَنَّهَا وَالْوَزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا
فِي كِبَرِهَا نَهْنَسَ مَوْدُودُ أَخْضَرَتْ وَالِي رَاوِشِ
 قَالَهُ از دجسته آواز شکستن و تغییر دادن طریقه نیکو
 سیرت شایسته که عمل کرده اند بآن سال تغییر است و
 اشطام یا قه بعب آن سال شد الفت و بصلاح آمده
 بر عایت آن حال رعیت دویم احداث نمودن چاه
 آوردن طریقه و سنتی که بسبب آن تغییر باید و عمل نمود
 سنتی از آن سنن پیشین زیرا که چون والی بقیض تغییر
 سنتی که دیگری برپای داشته اقدام نماید بحد و جواب
 اقامت آن بکس باید کرد و وزر و وبال تغییر آن
 بوالی از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
 مرویست که فرمود مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً

كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ يَعْمَلُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
 وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَبِيَّةً كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا
 وَفِيْنْدُ مَنْ يَعْمَلُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
 هر کس که بر پای دارد و طهر ثقیه نیکو را باشد مراد را و او را
 و مزد بر پای داشت آن و ثواب و مزد هر کس عمل کند
 بآن تا روز قیامت و بر کس بر پای دارد و طهر ثقیه مدبر را
 باشد بر او و زرو گناه و احداث نمودن آن و وزرو
 گناه هر کس عمل کند بآن تا روز قیامت **حکایت**
 بزرگان گفته اند باید که عمال از احداث رسوم منکره
 استرازنمایند زیرا که چون بدعتی از عالمی بدیدند
 عمل او چندان نیاید و رسم محدث او مدتها بر صفحه
 روزگار ماند و حال عباد الله بسبب آن بربان انجامد و
 بدین جهت عامل را در دنیا جز مصادره و مؤاخذه پادشاهی
 و در عقبی سوائی از خوشت و عقوبت الهی ثمره و حاصلی
 نباشد **کلام در انوشیروانی** یکی از اکابر عاملی را پند

داده گشت ز نهار که از بدعت دوری بسته که طریقه
 شایسته که پیشین بپای داشته اند برای دار و عار و نقص
 تغییر آن را بر نفس خود روا ندارند و نام خود را ببدی
 صفتی روزگار گذار که بعد از تو خواست گشت که خیر
 اندیشی بنای سیری گذاشت و دیگری آن را شواست
 نگاه دهشت مَفْنَالِمْ فَوْزِ هُمْ
 وَأَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ وَمُنَاقَشَةِ
 الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ
 وَاقَامَةِ مَا اسْتَغْنَى بِهِ النَّاسُ
 قَبْلَكَ تَبْكِبِينَ ^۹ امر فرموده انجمن
 در این مقام انجمن در سخن اندن و سطره کردن با
 عالمان و سخن گفتن و همیشه نمودن با حکیمان در استوار
 ساختن آنچه بصلاح آمده از تهیید آن امر بلا دوری
 داشتن آنچه استقامت یافته سبب آن حال عباد و
 خیر دانا پوشیده نیست که مجالست و مصاحبت علما

دین دار و مطهر و محاربه با کفار است و هاتوا بکم حصو
 کمالات صوری و منوی منتهی میل سعادت دینی و
 و نبوت از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله
 روایت شده که فرمود بحی السکة اهل
 الدین یشرک الدینا و الاخره بمنشی
 با صاحبان دین بزرگی دنیا و آخرت است و از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله مرویت که فرمود انظر
 الى وجه العالم عبادة کما کردن بروی عالم
 عبادت است و از آنحضرت نیز مرویت که فرمود
 قالن الحواریون لعیسی روح الله من
 نجالیس قال من یدکرکم الله و یبته و
 یزید فی علیکم منطقة و یرغیبکم فی الاخرة علیکم
 گفته حواریین عیسی ای روح الله با که بمنشی کنتم عیسی
 علی بنیاد و عایه سلام گفت با آنکس که یاد شما آورد
 خدای را دیدن او زیاده کند در علم و در شایسته کفای

او راغب سازد شمارا در آخرت کردار او و از حکم شرافت
 حضرت سید الاوصیاء صلوات الله و سلامه علیه
 جَالِسَةُ الْحُكَمَاءِ حَبْوَةُ الْمُفْلُوبِ وَ شِفَاءُ النُّفُوسِ
 بمنشینی بایکسان زندگانی و لهائی و شفا نفعی است و از
 انجمله است خَبْرُ مَنْ صَاحَبَتْ ذُو الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ
 بهترین آنانی که مصاحبست نمائی با ایشان صاحبان علم
 و حلم اند و منقول است که تهمان پسر خود گفت یا بنی
 جَالِسِ الْعُلَمَاءِ وَ ذَا جَمْعِهِمْ بَرَكَتُكَ فَإِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
 الْجُحَى الْمُفْلُوبَ بِوَرَحِمَتِكَ كَمَا بِالْجُحَى الْأَرْضَ بِوَأَبْلِ السَّمَاءِ
 ای پسر من بمنشینی کن با علماء و سزاوی ایشان سو
 یعنی نزدیک جوئی ایشان پس بدستیکه خدای عز و جل
 زنده میکند و لهارا بنور حکمت بخیا کند زنده میکند
 زمین را باران آسمان اثر عرش پدید
 آورده اند که در عصر پیشین شخصی شهبازی داخل شد
 مردم آنجا را مغموم و کسین حال دید و بپنداریدند او بر کوههای قبور

ایشان افشاده دید که بر بعضی از آنها نقش کرده اند که حساب
 این قبر در سال عمر کرده و بر بعضی نقش شده که
 پست سال عمر کرده و بر بعضی دیگر مدتی نزدیک با آنها
 این معنی منشا تعجب او گردیده از اهل آن شهر پرسیده که
 چه جته دارد که شما همه مستمر و کهن سالیده و اموات شما
 عمری چند این یاقه انده نشان در جواب گفته اند که اموات
 مانده مثل ما زندگانی کرده اند طریقه ما آنست که از
 ایام زندگانی خود آنچه صرف صحبت علما میکنیم از عمر
 خود حساب مینماییم و همانرا بر الواح قبور خود نقش میکنیم
 و باقی ایام حیات را که در صحبت اهل علم نگذرانیده ایم
 از عمر خود نمی شماریم **شرح حسن** آورده اند
 که حسن بیه که در عهد خویش والی مملکت ری بود بجهت
 حکما و علما از سلاطین روزگار خود ممتاز بود و نوبتی نداء
 روم رفت و در مبادی قال غلبه شکر اسلام را شد
 و برکنار از سیلا تمام یافتند بعد از آن نوبت اهل روم

عموم یافت و از طراف لشکر جمع کرده روی بشکر
 عراق نهادند و ایشان تمام یافتند و بعضی بقبایری
 مبتلا شدند ملک روم منبسط و اسیران از خود خود
 و در آن میان شخصی دابو نصر نام از اهمل روی بد چون
 معلوم کرد که از روی است گفت ترا پیغام میدهم به
 پادشاه خود برسانی گفت بلی خدمت کنم گفت حسن
 بویه را بگو که از قسطنطنیه آمدم که عراق را تراب کنم اما
 چون از سیرت و احوال تو تفحص نمودم مرا معلوم شد که
 آفتاب دولت تو هنوز متوجه اوج کمال است و متری در
 مدارج اقبال چه کسی را که آفتاب دولت روی کهنه
 زوال و مغرب افول و تهال نهد نزدیکان حضرت او
 حکماء عالم قدس و فضلا و ما را چون بنالیمید و ابو
 جعفر خازن و علی بن قاسم نباشند چه اجتماع این طایفه
 از قاء بارگاه تو دلیل بر دوام اقبال و از دیاد جاو و
 جلال باشد از این جهت متعرض مملکت تو نشدم

من جانشین خاندان نوید که میرا بمجلس سامانی که
 از اجده ملک آل سامان بود پیوسته بمالست و مصائب
 اهل مملکت و دواش اوقات گذرانیدی و غمنازه اگر
 این زمزمه شیرین را و سیل غارت و کرمیت کردندی
 نزد حق روزی عالمی بپس روی درآمد آن ملک چهل و
 تحویل و تعلیم بسیار نمود و در دست تمام رفق اهل مملکت
 کام و را مشایعت نمود و شبها که حضرت ربالت پناه
 صلی الله علیه و آله را بخواب دید که میفرماید ای جمیل چون
 بسبب اینکه یکی از علماء و امامت مرا غیور داشته از حضرت
 حق سبحانه و تعالی در خواست کردم که مرا در دو جهان
 غیور دار و چون بخت قدم در عقبه او رقی دها کردم
 تا بهشت تن زینل و عقبه تو پا و شاهی گشتند و هر دو
 و ما در حق تو مستجاب شد **مُعَا لِرَبِّ سُبْحَانَ**
وَأَعْلَمُ أَنَّ الرِّجْعَةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ لِبَعْضِنَا
إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غَيْرُ بَعْضِنَا عَنْ لِبَعْضٍ شَرِّهَا

جُنُودُ اللَّهِ وَمِنْهَا كِتَابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ
 وَمِنْهَا قِصَّةُ الْغَدَلِ وَمِنْهَا عُمَالُ الْأَنْصَارِ
 وَالرِّفْقِ وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخُرَاجِ
 مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةُ الثَّانِي وَ
 مِنْهَا الْبَحْثُ فِي أَهْلِ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا
 الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمُسْكِنَةِ
 وَكُلُّ شَيْءٍ سَمِيَ اللَّهُ تَعَالَى سَمِيَّهُ وَوَضَعَ عَلَى
 حَدِّهِ وَفَرَضَ فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مُحْفُوظًا بَيْنَ كَيْدِ
 أَثَرِهِ فَرَسُودِهِ انْخَرَسَتْ دَرَايِنُ تَقَالِطَاتِ رَعَايَاكَ
 اسْتَقَامَتْ نِيْلُ يَدِ حَالِ بَعْضِي أَزْأَنَاهَا مَكْرِيَةً بَعْضِي وَاسْتَقَامَتْ
 حَاصِلُ نَيْتِ بَعْضِي رَأَايَ بَعْضِي مَجْمُوعِ أَهْلِ هَيْئَتِ طَبَقَةِ
 أَوَّلِ شُكْرِيَانِ وَسِيَاهِيَانِ دَوِيمِ كِتَابِ نَوَيْدِ كَانِ
 شِمِّ حَقِّ شَرِّعِ وَقَاضِيَانِ حَمِيَّارِ مَضَابِطَانِ لَا يَتِ
 دَعَا طَانِ نَجْمِ أَهْلِ خَسْبِ وَجَزِيَّةِ أَرْسِلَانِ مَوْثِقَانِ

ششم بود اگر آن و پیشه و ران بهشم طبقه سفلی از شیران و
 سکنان حق سبحانه و تعالی سسم و نصیب هر یک از
 ایشان از نام برده و وضع نمود و بر حد و فرضیه هر یک
 در کتاب خود یا نسبت پیغمبر خود مستل الله علیه و آله
 عهد و میثقی که نزد اهل بیت نبوت صلوات الله
 و سلامه علیه محفوظ است **مقاله بیست و ششم**
بکم فاجنود یازن الله حصون الرعیه و دین
الولایة و عز الدین و سبل الامن و کبر نفوس
الرعیه لا الایمهم ثم لا یوأم للجنود الا بمراسا
یخرج الله لهم من الخراج الذی یفوقون به على
جهاد عدوهم و یعتدون علیه فيما اصابهم
و یكونون من وراء حاجتهم ثم لا یوأم لهذا
الصنفین الا بالصنف الثانی من القضاة
والعُمّال و الکُتّاب لما یحکون من
المنافیذ و یجمعون من المنافع و یؤتمنون

عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأَمْوَرِ وَعَوَامِّهَا وَلَا تَوَامُّ
 لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالْخُبَرِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ
 فِيهِمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَاتِفِهِمْ وَ
 يُفِيهِمُونَ مِنْ أَسْوَافِهِمْ وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ
 التَّرَفِّيقِ بِإِدْيَاهِمُ بِمَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرُهُمْ
 ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ
 وَالْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَجُونَ زُرْقَهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ
 وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ وَلِكُلِّ عِلٍّ عَلَى الْوَالِدِ
 حَقٌّ يُقَدَّرُ مَا يَصِلُحُ

نَبِيكَ پان فرموده است و این
 مقال حاجت بعضی از طبقات رعیت را بعضی دیگر زیرا
 که لشکر این چهار رعیت اند و زینت و لایه اند و غرت
 دین اند و باعث امنیت اند و استقامت نیاید حال
 رعیت مکر با ایشان و مشط نم کرد و حال شکر مکر
 خراج که از رعیت بیرون می رود با ایشان دارد می شود

که حرف با احتیاج خود نموده بدافعه و مقابله دشمنان قیام
نمایند و قوام امر این دو صنف موقوف است بصنف قضایه
و عمال و کتاب که هر یک مساعی جمیده در آنچه باو متعلق
است بطور رسایند و سلسله تمدن و اجتماع شطرنج
یابد و نظام امر اصناف مذکوره منوط است بصنف
تجارت که برپای میسازد از دام خرید و فروخت را در
میان سایر اهل صنایع و اهل حرفه و صنعت که مستغنی
می سازند از مباشرت کتب و احتراف و ظهور آثار
خیر و برکت برصفحات حال مجموع این اصناف
مربوط است بمعونت و دستگیری صنف عجزه و فقرا
و مساکین که دست قدرت ایشان از کسب معیشت
خود کوتاه و شد غلت ایشان منسل و جود قربت و
اعطاسم جهان سیل است و چون در قدرت کامله
و عنایت شامه الهی توسعه و کنجایشی از برای تعویذ حال
هر صنفی از این اصناف ثابت و هر یک از ایشان را فرآور

منزله خود بروالی تمیقتد را آنچه با صلاح آورد و حال
 لازم است باید که والی در تدبیر امور ایشان اعتماد بر
 خدای سبحانه نماید و از عهد حق سرک بقدر وسع
 و طاقت بر آید **مَقَالَةُ بِدِيْنِهِ وَفِيْهِ**
قَوْلٌ مِنْ جُودِكَ اَنْصَحَهُمْ فِيْ نَفْسِكَ لِلّٰهِ وَ
لِرَّسُوْلِهِ و لا مامك انعامهم جيبا و انصاحهم
 حلا يمكن يبطي عن الغضب و ليس ترجع الى
 العذر و بدؤت بالضعفاء و بنو علي الاقوياء
 و بمن لا يشي العنف و لا يفتعد به
 الضعف **تدبیر** این امر سه موده است حضرت والی
 در این مقال با که امیر و سه کرده سازد بر شکر این خود
 کسیرا که در او ز صفت بوده باشد اول آنکه فرمان دای
 ترین ایشان باشد مر خدای عز و جل را و پنجم بر خدای صلی
 علیه و آله و امام خود را و ویم آنکه در ار استمکی سحلی
 پاکی دامان زلوش خیانت بر ممکن نیست امتیاز دست

باشد ششم آنکه حکم و بر داری و از دیگران پشتر بوده باشد
 چهارم آنکه زود و بغضب زود و در ششم شتاب زود و کی تمام
 پنجم آنکه اگر کسی در مقام استندار در آید عذر او را قبول
 کند و از پذیرفتن آن با و اعتساع نماید ششم آنکه نسبت به
 معفو و ناتوانان رفت و مردمانی بجا آورد هفتم آنکه بجا
 آید و زیر دستمان از راه قدرت و توانائی میل نماید
 هشتم آنکه در طمع او عطف و غلظتی که او را از موطن علم
 و سکون بزا بکسر اندبوده باشد نهم آنکه او را ضعف
 وستی نبوده باشد که از منع و زجر متعدیان متغلبان
 و اخذ حقوق ناتوانان و مظلومان را قویا و مستمکانه
 باز دارد **مَقَالَةُ بَيْتِ يَكْرُمُ الصُّوفِ**
بَيْنَ وَيِ الْأَحْسَابِ أَهْلُ الْبُؤَاتِ الْفَسَاحَةِ
السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلُ الْجَدَّةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ
فَلَسْنَا حَذَقْنَاهُمْ جَبَاعَ عَمِ الْكُرْمِ وَشَعْبَ عَمِ الْعُرْفِ تَلَسَّيْنِ
 امر فرموده انحضرت و الی را در این مقامه باینکه طبعی سازد

و بخود ملازم گرداند از شکر باین جمعی را که از اهل حسب و
 یکنامی و خانه و اودامی کرامی بوده ایشان را سابقهای نیکو
 باشد بعد از آن جمعی را که از اصل دیرین شجاعت و صاحبان
 جوانمردی سخاوت بوده باشند زیرا که اینها عت و صوف
 بزرگوار است جمع و از اصول نیکوئی متفرع اند **مُقَالَ**
بِسَبِّكُمْ فِي أَهْلِكُمْ نَفَقَةٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ مَا
يَنْفَقُهُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا وَلَا يَنْفَقَانِ فِي
نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوْلَهُمَا بِهِ وَلَا تُخْفِرَنَّ لَطْفًا
لِعَاهِدَتِهِمَا بِهِ وَإِنْ قُلَّ فَإِنَّهُ فَا عِيَّةٌ لَهُمْ
إِلَى بَذْلِ النَّصَبِ خَيْرٌ لَكَ وَحُسْنُ الظَّنِّ بِكَ
وَلَا تَدْعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أَمْوَالِهِمْ إِيَّاكَ لَا عَلَى جَسِيمِهَا
فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لَطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْفَعُونَ
بِهِ وَالْحَبِيبِ مَوْفِعًا لَا يَسْتَغْنَوْنَ عَنْهُ
نَدِيَّةً بَيْنَ ^{۱۹}
 امر فرموده است **وَالْأَخْرَجَ**
 در این مقاله بآنکه خستجو و تفحص نماید از احوال شکرمان خود

بچا که تشدد و جستجو نمایند پدر و مادر از احوال فرزند
 خود تا بر تحقیق حال هر یک آگاه می‌باشند و فراخور آن تدارک
 و تلاشی پروا از دو نوع می‌شود و اول از سرچشمه اول
 غلبه نمودن یعنی که بایشان رسانیده باشد و دوم تحسین
 مدد بانی و نوازشی که خواهد نسبت بایشان بجای آورد زیرا
 که اندک مدد بانی که از والی پیدا می‌گردد موجب حسن ظن
 رعیت می‌شود و طمع ایشان را بخیرخواهی والی رهن می‌آورد
 ستم بام نمودن از تفحص و جستجوی کارهای خیر و ایشان
 با عتقاد جستجو از کارهای بزرگ ایشان زیرا که چنانچه از تشدد
 و جستجوی کارهای بزرگ ایشان را استغنائی حاصل
 نیست همچنین ایشان را در ضمن تشدد کارهای خرد منافع
 و فوایدی هست که والی را از ملاحظه و مراعات
 آنها کزیری نیست **مَنْ عَالَ لِحَرْبٍ بِلَيْسَ بِمُجْتَنِبٍ**
وَلَيْسَ كُنْ أَتَدُوْهُمْ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ دَاوَاهُمْ
بِیْ مَعُونَتِهِ وَأَفْضَلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جَبَلٍ يَنْهَى

لِيَسْعَهُمْ وَلِيَسْعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِهِمْ
 حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ
 الْعَدُوِّ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ
 عَلَيْكَ وَلَا يَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَبْطِهِمْ عَلَى وَلَا فِي
 أُمُورِهِمْ وَقِلَّةِ اسْتِثْقَالِ دُورِهِمْ وَتَرْكِ
 اسْتِثْبَاتِ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِمْ فَافْتَحْ فِي مَا لَهُمْ
 وَوَاصِلُ مَنْ حُسْنُ الشَّاءِ عَلَيْهِمْ وَلِغَدِيدِ
 مَا أَكْبَلَى ذَوَالِ لَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ
 لِحُسْنِ فَعَالِهِمْ تَهْمُ الشُّجَاعِ وَتُخْرِصُ التَّكَلِّفَ
 انْشَاءً اللَّهُ ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا أَكْبَلَى
 وَلَا تَقْصُرْ بِلَاءَ أَمْرٍ إِلَى غَيْرِهِ وَلَا تُقْصِرْ زَا
 دُونَ غَايَةِ بِلَاءِهِ وَلَا يَدْعُوَنَّكَ شَرُّ أَمْرٍ إِلَى
 أَنْ تَعْظِمَ مِنْ بِلَاءَتِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا وَلَا ضَعْفُ أَمْرٍ
 إِلَى أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بِلَاءَتِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا
 نَبِيَّكُمْ

ارزنده موده آنحضرت والى

در این مقاله باینکه برگزیده ارشد و ران لشکر خود بنزد قرب
 و اختصاص کسی که در معونت و یاری نمودن لشکر گشته
 ایشان را و اهل عیال ایشان بخاندان امور دهران سازد و تا از
 تا از تفرقه خاطر فارغ گردیده بهمت بر مجاهد و مدافع
 دشمنان مقصود دارند و بسبب مهربانی از والی که
 نسبت با ایشان توقع یابد و لهای ایشان میل بجانب
 والی نموده بکلی با او مسدیان کردند و دوستی و
 خیر خواهی ایشان وقتی بصحت می پیوندد که طریق شفاق
 نسبت بوالیان امور خود مسلوک داشته دولت شایان
 بر خود گران شمارند و همت بر انقطاع مدت ولایت
 آن نگارند بعد از آن امر فرموده آنحضرت والی را
 تشحیر که نسبت بسپاه بعل آورد و اول آنکه از واک
 ایشان را بر آورد تا این معنی موجب امیدواری
 ایشان گردد و دوم آنکه هنرمندان ایشان را مدح و
 ستایش نماید و زبان بشمردن هنرمندی ایشان گشاید

تا از این معنی دلیر بجزکت و جنش در آید و بدول را غلبت
 بحرب و کارزار بهم رسد ششم آنکه بداند و بشناسد هنر یک
 از ثنایان پنجم آنکه هنر بر یک را به شهادتی منظور داشته و
 با هنر دیگری ضم نماید چنانکه چنانکه پیاپی هنر بر یک
 پنجم آنکه هست مذکور سازد و در این معنی کوتاهی بر نیست
 ششم آنکه کار خرد و هنر که از مردی بزرگ صمد و ریاء
 خرد و کم شمار دو بطنی مرتبه او را باعث بزرگ
 شمردن کار خرد او نداند و کار بزرگ و هنر بسیاری که مرد
 خرد آن تمام نماید بزرگ و بسیار شمارد و پستی ننهد
 او را موجب خرد شمردن کار بزرگ او نکند و هفتم
 بِسَبْتِ مَشْتَمِرٍ وَازْدُنَا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
 مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَنَشْتَرِيهِ عَابِكَ
 مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِقَوْمٍ
 أَحَبَّ أَرْشَادَهُمْ بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ
 وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ

تَنَازَعُنِي فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ^{إِنِ ارْتَدَّ}
إِلَى اللَّهِ ^{لَا خِلَافَ لَهُ} لَتَكُنَّ مِنَ الْخَائِبِينَ
المفترقین بین مرفسہ مودہ آنحضرت والی را در این
مقالہ بآکہ رونماید و باز کرداند بخدای سبحانہ و پیغمبر او
صلی اللہ علیہ وآلہٖ و آلہٗ اچنہ مشتبہ کرد و براو از امور زیر
کہ خدای سبحانہ و تعالی در کتاب مجید بچند راہنمائی کرو
کہ خواستہ است ارشاد ایشان را فرمودہ یا ایہا الذین
آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ
وَالرَّسُولِ — ای آنکسانیکہ ایمان آورده اند
مندان برید خدایا و منہ مان برید پیغمبر او را و
خداوندان حکم را کہ عبارت از حضرات اہل بیت نبوت
و خانوادہ رسالت صلوٰات اللہ و سلامہ علیہ
پس اگر نزاع کنید با یکدیگر در چیزی و مشتبہ شد
آن چیز بر شما برگردانید از ابو می خدا و پیغمبر خدا

و مراد از بازگردانیدن امر بسوی خدا می سبحانه فراگردان
 آنست از محکم کتاب و مراد از بازگردانیدن امر
 بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله فراگردان آنست آنست
 او که سبب جمیع خلق است بر جاده طاعت و فرمانبرداری
 حضرت حق جل شانهدون تفرق شایسته تفرق صفای
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنْتُمْ أَنْتُمْ لِلْخَيْرِ مِنَ التَّائِبِينَ
 أَفْضَلُ دَعَاكَ فِي نَفْسِكَ مِنْ لَا تُضَيِّقُ بِهِ الْأُمُورُ
 وَلَا تَحْذَرُكَ الْخُصُومُ وَلَا يَتَمَادَى فِي الدَّائِلَةِ
 وَلَا يَحْضَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْجَوْنِ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا
 تَشْرُفُ نَفْسُهُ إِلَى طَيْعٍ وَلَا رَيْكَ تَقَى بَلَدِي
 فَهَمَّ دُونَ أَفْضَاةٍ أَوْ فَهَمَّ فِي الشُّبُهَاتِ
 وَاحْذَرُ هُمْ بِالْحَيِّجِ وَأَقْلَهُمْ تَرْتُمًا بِمَرَا جَعَدِ
 الْمُخَصِّمِ وَأَصْبَرُ هُمْ عَلَى هَكَذَا شَيْفِ الْأُمُورِ
 أَصْرَمَهُمْ عِنْدَ انْضِاجِ الْحُكْمِ بِمَنْ لَا
 يَزْدَحِيهِ لَأَطْرَاءُ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ لَأَغْرَاءُ

اُولَئِكَ فَاذْكُرُوا نَبِيَّكُمْ

فرموده آنحضرت و الی این مقال که بآنکه خستیار نماید و
برگزیند بجهت قضا و حکم در میان مردمان کسی را که بوفور فضل
ست تفوق و تقه نام بر یکی داشته باشد و بدو از ده
صفت آراسته باشد اول او را شکی و عجز روی ندهد جدا
اموریکه با او میرسد و بگویم آنکه اهل خصومت بملاج و ابرام
بر روی غلبه شوند نمودن و ستم آنکه استیادگی در خطا و لغزش
که از او واقع شود ننموده چون حق بر روی بکشاف یابد آن
رجوع چسبند و آنکه دامن را از لوث طمع که سورت
ذلت و خواری دنیا و عقبی است پاک دارد و تخم آنکه با پای
بر امریکه را در رویا بدرسد و بفهمد نازک آنکه نماید ستم
آنکه چون امری بر او مشتبه گردد توقف کند در مضای آن
پیش از رفع شبهه جزا نماید بگویم آنکه در قضا یا اخذ به
تحت و پنه نماید و بدون قیام آن وقت تمام حکمی از احکام
نماید بستم آنکه او را از مراجعت اهل خصومت طلال و دلی

حادث نشو و نسیم آنکه در شکست صاحب کارانهاست
 صبر کار برد و هم آنکه در هنگام و ضووح حکم قطع و فصل
 بهادرت نماید باز و هم آنکه در دستهایش مردم بروی
 کبر و خود بینی پدید آید و در دوازدهم آنکه تحریر و
 تحریر کسی را و از طریق منحرف سازد بعد از آن فرمود
 که این قسم جامع است اندک در روزگار و کم یافت شود
 کسی که آریته باشد بجمع این صفات و آثار مقلد
 بیست و هشتم ثم اکثر تعاهد
 قضاة و ائمة له فی البدل ما یزید علیه
 و یقل معه حاجته الی الناس و اعطاه من
 المنزله لذاتک ما لا یطعم فی غیره من خاصته
 لیس من بذلک اغنی الی الرجال له عندک
 فی ذلک نظر ابلیغ فان هذا الدین قد کان سیرا
 فی آیدی الاشرار یعمل فیہ بالهوی و تطلب
 فیہ الدنیا نیک بین امر فرموده آنحضرت الی

در این مقاله بجهت چنانکه در شان جاهل قضا و حاکم شرع بجا
 آورد و اول آنکه از احکام او خبر گیرد و اطلاع بر آن حاصل
 نماید تا این معنی او را از حیف و میل مانع آید و دوم آنکه
 باوقدری از مال بذل نماید که با بجا جت او مسدود
 گردد و رفع عذرا و در طمع کردن بشود و سیم آنکه او را نزد خود
 منزل دهد که دشمنان راه به کوئی او نیافتد از بهتان مردمان
 ایمن گردد و بعد از آن امر کرده و الی را در این مقاله که
 در رعایت این مرتب نهایت جهد و اهتمام مبذول
 دارد و تمهید بر تشیید معالم دین حق کار و زیرا که این آیه
 بوده در دست جمعی از مشرکان که در آن باقتضای هوای
 نفس خود عمل نموده اند و آنرا وسیله طلب رخا و رف
 دنیا ساخته راه مخالفت خدا می عز و جل و پیغمبر آن صلی
 علیه و آله می پیورده اند پس و الی باید قدر این دین و مذهب
 بدانند و آنرا در دست ماسوران متبذیر و هوا و هوسا
 نکرند و من الله سبحانه التوفیق و الهی اینه و الحمد لله رب العالمین

طريق الخوايزه مقال الربيب في نظم انظر في امور عمالك
فاستعملهم اخيارا ولا تولى لهم مخااة واثرة فانها جاع
امر فموده انضرت والى را در اين مقارن با كه حبه
ضبط و عمل ولايت جمعي اكه تجربه و آزمائش نمود و برت
حال اتيان اكا هي فته باشد تعيين نمايد و هي نه
اورا از دو چير اول اكه در برابر خير كه حامي و دهند
يا از او قتل نمايند ايشان را عامل سازد و دويم اكه از روي
خود را ئي بدون مشورت و مطارعه ارباب عقل و خبر
نصيب و تعيين جمال زير اكه ايند و خير جامع انوار مورد
خانت و قاطع اسباب عقروا انت اند مقال
سوام و توح ففهم اهل التجربه و الحياء
من اهل البونان الصاحبة و القدم في
الاسلام المتقدمه فانهم اكرم اخلاقا و
اصح اعراضا و افضل في المطامع ما شرافا
و ابلاغ في اعوا في الامور نظرا

۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تنبیه بین امر فرموده آنحضرت و الی راناکم طلب کند

و بهرسانند از برای عمل جمعی را که از این تحسین به شمارند و
بر یو چنان آرزوسته باشند از خاندان و دایه شایسته که در نسب
و آزادی بر یکسان فایز و قدم ایشان در اسلام سابق
بوده باشند زیرا که این جماعت اخلاق ایشان شریف تر

و اعز از ایشان صحیح تر و طمعه های ایشان کمتر و نظر
ایشان در عوالم کمال سائرست پس باید که و الی این
زمره را بجهت تقوی عمل حسیبانه نماید و خسار و تلافی
زیور حسن کفایت ایشان را بد مقفالتی

بِكُمْ ثُمَّ اسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْاَدْرَاقَ فَإِنَّ
ذَلِكَ قُوَّةٌ عَلَى اَصْلَاحِ اَنْفُسِهِمْ وَ غِنًى
لَهُمْ عَنْ مَنَاقِلٍ مَا حَتَّ اَيْدِيهِمْ وَ حُجَّتُهُ
عَلَيْهِمْ اَنْ خَالَفُوا اَوْ تَكُونُوا اَمَّا مَنَّكَ

تنبیه بین امر فرموده آنحضرت و الی

در این مقام راناکم بجهت ثنوت اعمال قدریکه کفایت حال

ایشان کند تعیین نماید و در توسعه اوراق و فرستادن
 این کرده سعی و اہتمام بجای آورد زیرا کہ این مہمی
 متضمن فایده ہست اول آنکہ سہ تمام احوال خود
 از آن منوہ تواند شد ضبط و نسق لایست پذیرد
 دوم آنکہ استغنا حاصل شود ایشانرا از بخر کردن آنچه
 در تحت ضبط شایست از داخل ولایت ستم
 آنکہ اگر دست بخوانت دراز کنند والی ایشانرا مورد
 بازخواست پادشاه و زبان ایشانرا زغدر کوتاہ و تحت ولایت
 بر ایشان تمام باشد **مفاد رسمی در ویم**
 ثُمَّ تَقَفُّدَا عَمَّا لَهُمْ وَالْعَبَثُ الْعَبُورُ مِنْ أَهْلِ
 الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنْ لَعَا هَدُوكَ
 فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَذْوَةٌ نَحْمُ عَلَى سَبْعِ عَمَالٍ الْكَافَةِ
 وَالرُّفُوفِ بِالرَّعِيَّةِ وَتَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ
 أَحَدٌ مِنْهُمْ لَبِطَ يَدُهُ إِلَى خِيَابِنَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا
 عَلَيْهِ عِنْدَ أَخْبَارِ عِبُونِكَ أَكْفَيْتَ بِذَلِكَ

طَسَّ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ
بِأَصَابٍ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ تَصَبَّتْهُ بِمَقَامِ
لَهُ وَوَسَّيَتْهُ بِالْحَيَاةِ وَقَدْ تَعَارَتْ
لَهُ نَفْسُهُ نَدْبًا بِأَمْرِ مَرْدُودِهِ أَخْبَرَتْ
وَالِي رَاوَرِيقَ لَه بِدَوِيسِ أَوَّلِ أَكْمَرِ عَمَالِ وَلَا يَاتِ
خود منیان جا سوسان که زیور رستی و وفا آرسته
باشند تعین نماید که از خیریات احوال ایشان خبر دأ
گشته او را از حقیقت آن آگاه سازد زیرا که چون دالی
از احوال نهانی این جماعت جستجو نماید و ایشان بر این
اطلاع یابند میل کاینکانت و دیانت نمایند و طریق
رفق و محبت باینی ابرقیت مسلوک دارند و ویم آنکه
اگر احدی از عمال دست بخیاست کشاید و اخبار نهانی
و با سوسان رستگرمی بخیاست او متعش باشد تا
که بهین اکتفا نموده او را مورد عقوبت و مؤذبه
سازد و در مقام عزلت و خواری داشته و شمره

خیانت و ناپستی کرد و بد و عار تیمت چون قلاوه در دست
 کردن و اندازد و با عیشت عبرت دیگران کرد و مقتضای
 سی و سیمر و نفقداً از الخراج بما یصلح
 اهله فان فی صلاحه و صلاح امره صلاحاً لمن
 سواهم الایمهم لان الناس کلهم عیال علی
 الخراج و اهله و لیکن نظرت فی عیادة الارض
 ابلغ من نظرت فی استیلا ب الخراج لان ذلك
 لا یدرك الا بالعیادة و من طلب الخراج
 بغیر عیادة اخرج الیلاد و اهلك العیاد
 العیاد و لم یستفم امره الا فیلاد فان شکوا
 فی الا اذ علة او انقطاع شرب او بالة او
 ما حالة ارض اعتمرها او اخرجت بها عطش
 خفت عنهم بما ترجوان یصلح به امرهم
 بیهین امره مودد انحضرت و الی رادین
 متعالی به خیر اول انکه جستجو نماید و اگر بر حقیقت امر

خراج و بعمل آورد در باره اهل خراج آنچه متضمن صلاح
 حال ایشان بوده باشد زیرا که صلاح اهل خراج
 مؤدعی صلاح حال مردمانست از آنجا که مردمان همه
 عیال حاصل خراج اند و مؤنت و از راق ایشان از خراج
 بدر میروند و ویم آنکه نظم در عمارت و آبادانی زمین
 بیشتر داشته باشد از نظر در جمع نمودن خراج آن زیرا
 که باز یافت خراج مستغرق در آبادانی و ولایت و
 هر کس طلب خراج کند بدون عمارت و آبادانی و ولایت
 خراب سازد و بلاد را و تباہ گرداند حال عبدا و
 استقامت تمام نیاید امر او سیم آنکه اگر اهل خراج
 شکوه نمایند از بسیاری خراج یا حدوث افت
 ساق و سیاه طاع شراب زمین با فساد شدن آن خود
 بسبب آب گرفتگی و خوار و بعلت خشک شدن باید که
 والی تخفیف و وضع نماید از خراج فراخور آنچه بملا
 آید بسبب آن حال ایشان **مفلا لمرای**

جِهَارُ عَرٍ وَلَا يَنْفُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفَتْ
 بِهِ الْمُؤَنَّةُ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ دُخِرَ بَعْدُ وَنَ بِهِ عَلَيْكَ
 فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَتَرْبِيَةٍ وَلَا يَبْلُغُكَ مَعَ اسْتِجْلَالِكَ
 حُسْنُ ثَنَائِهِمْ وَبِحُكْمِكَ بِالْإِسْتِيفَاضَةِ الْعَدْلِ
 فِيهِمْ مُعْتَمِدًا فَضْلُ قُوَّتِهِمْ بِمَا دَخَرْتَ عَنْدهُمْ
 مِنْ اِحْتِمَامِكَ لَهُمْ وَالثِّقَةِ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ
 مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ فِي مَوْفِقِكَ بِهِمْ فَرُبَّمَا حَدَّثَ
 مِنْ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ عَلَيْهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ
 اخْتِمَاؤِهِ طَبِيبَةً أَنْفُسَهُمْ بِهِ فَإِنَّ الْغُرَانَ مُحْتَمِلَةً
 مَا حَمَلَتْهُ وَبِأَمْنًا بِوُثْقِ خَرَابِ الْأَرْضِ مِنْ اغْوَاظِ
 أَهْلِهَا وَبِأَمْنًا بِعَوْدِ أَهْلِهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ
 عَلَى الْجَبَمِ وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ
 قَلْبِهِمَا نَفِيسًا عَلَيْهِمْ بِالْغَيْبِ

تَبِيبَتِ بَيْنَ دَرِيْنِ مَقَالَةِ اسْتِخْفِيفَتِ وَالْإِلَى الرَّامِ
 فَرَسُودِهِ خَفِيفَ مَوْنَتِ أَزَاهِلِ حَسْرَةِ نَحْوِ كَيْهِ دَرِ مَقَالَةِ سَابِقَةٍ

تمیز یافت ترغیب فرموده اند و بجهت تائید و تاکید
 آن پادشاه این معنی نموده اند که پادشاه را اگر آن باشد
 آنچه با این باب خراج تخفیف دهد زیرا که در این ضمن بجهت
 او چهار فایده حاصل است اول آنکه آنچه از ایشان
 وضع و تخفیف نماید ذخیره است که نفع آن در آخر
 بوی نماید میگرد و وجه بسبب آن مملکت آبادانی و عمارت
 و ولایت ارستکی و زینت نماید و از مملکت معمور
 و ارسته و ابلی را منفعت بسیار است و دوم آنکه ذکر
 جمیع صیبت حسن که بهترین همه ذخیره است بجهت او
 حاصل میشود و سیم آنکه عدل و شفقت او در میان خلق
 شیوع و شایع می نماید و این معنی سیر مایه ابتهاج و تقاضا
 او میگرد و چهارم آنکه چون او را امری حادث شود
 و حاجت میساعده و معاونت ایشان افتد توانند
 از عهده او پیرون آمد و بطیب خاطر در راه او نازل
 مال و جان نمود زیرا که چون ولایت آباد و اهل آن معمور
 باشند

باشند تا ب و تحمل همه چیز دارند و بار و الی را
 سنگین باشد بر می دارند بعد از آن سر موده که خرابی
 ولایت از پریشانی ولایت است و پریشانی اهل ولایت
 بجهت آنست که ولایت ایشان بجهت جمع مال و اسباب
 دنیوی میکارند و چون اعتماد بر پائیندگی عمل خود ندارند
 باند و حلقه تملع غصب و رپر و اخذ کردن مال مردم را به
 می شمارند و از عبرت های روزگار که آتاقان و ملحقه بر
 شود و بنمایند چشم پوشیده و مصا دره دنیا و متواخذة
 بعضی بفرسود و رو امید دارند **مَعَالِ عَرَسِي**
يَجْمَعُونَ ثُمَّ أَنْظَرُونِي حَالِ كُتَابِكَ قَوْلِ عَلِيٍّ مَوْدِكَ
 خَيْرُهُمْ وَأَخْصُرُكَ سَأَلْتُكَ إِلَيَّ تَدْخُلُ فِيهَا
 مَكَاتُكَ وَأَسْرَارُكَ بِأَجْمَعِهِمْ لَوْ جُودِ صَالِحِ
 الْأَخْلَافِ مِنْ لَا يُنْظَرُ الْكَرَامَةُ فَجَبَّ بَرِي
 بِهَا عَالِيكَ فِي خِلَافِكَ لَكَ بِحَضْرَةِ مَالٍ وَلَا
 تُنْظَرُ بِهِ الْعَقْلَةُ عَنْ إِبْرَادِ مَكَاتُكَ عَمَّا لَكَ

عَلَيْكَ وَلَا صُدَّ رَجْوًا بِإِنْفِائِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ
 وَفِيمَا نَأْخُذُكَ وَلِيُعْطِيَ مِنْكَ وَلَا يُضْعِفُ
 عَقْدًا اِعْتَقَدْتَ لَكَ وَلَا يَجْزُرُ عَنْ اِطْلَاقِ
 مَا عِنْدَ عَلَيْكَ وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ
 نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ يَفْزِرُ
 نَفْسَهُ بِكَوْنِ بَعْدِ رَغْبَةٍ اِجْهَلُ
 تَلِيكَ بَيْنَ امْرِفَرَمُودِ اِخْتَصَرْتُ وَالِي رَاوِرَايِنَ
 مَقَالَهُ بَاكُمُ نَظَرَ كُنْتُ دَر حَالِ كِتَابِ وَنُوسِنْدَكَانِ خُودِ
 پَسِ مَتَوَلِي وَ مِبَا شَرَامُور خُودِ سَا زُو اَز مِيَا نِ اِثْيَانِ اِثْيَانِ هِر كَلَمِ
 بَهْتَر بُو دِه بَاشَد وَ مَخْصُوصِ كِرْدَانْدِ نُو شْتَرِنِ اِرْقَامِ
 وَ نَامَهَا يَكُ دَر اَن اِسْمُهُ رُو اَمُور نَهَانِي مَن دِر جَ بَاشَد
 بَكْسِي كِه جَامِعِ تَرِي نِ اِثْيَانِ بَاشَد مَرَا خِلَاقِ شَايْتِه رَا وَ
 عِلَاوَه اَن رِي نِي صِفَتِ كِه وَجُودِ اَن هَا يَحْتِ حَفْظِ اِيْنِ
 مَرْتَبِه دَر كَارِ بَهْتِ اَرَا سْتِه بُو دِه بَاشَد اَوَّلِ اَكُمُ
 زِيَادَتِي اَكْرَامِ وَالِي اَوْرَا اَز حُدُودِ مَن رَا حُدُودِ بَر خُودِ

که در حضور جماعتی جزایست بر مخالفت و نافرمانی نماید
 و یقین آنکه او را بهوشمندی وزیر کی بوده باشد که نخلت
 نوزد در ایراد عرض و شتبات بروالی و اصدار روز
 جوابای آن از جانب والی بسوی عمال و کوتاهی نماید و
 خواندن آنچه عمال بوالی نویسند و نوشتن آنچه والی
 در برابر عرض ایشان گوید سیم آنکه عقید را که از برای والی
 بند و محکم و استوار تواند نمود چهارم آنکه هتدی را
 که بروالی بسته شده باشد بدستیارسی تدبیر تواند گشت و
 پنجم آنکه قدر و منزلت خود را شناخته از حد خود تجاوز
 ننماید زیرا که کسیکه بقدر و مرتبه خود نادان باشد
 بقدر و مرتبه غیر خود نادان تر خواهد بود و مقلد
 سبی و مشتم و شتم لا یكون الا خیبانك
 یا اهلهم علی فاسبک و اسبک و اسبک
 و حسن الظن منک فان الرجال یبغضون
 لفراسات الاولات یبغضون و حسن خدمت

لَيْسَ قَدْ أَذَلِكَ مِنْ أَنْ نَصْبَحَهُ وَالْإِمَانَةُ شَيْءٌ وَ
 لَكِنْ أَخْبِرْهُمْ بِمَا وَلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَأَعْمِدْ
 لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَاقَةِ أَشْرًا وَأَعْرِضْ عَنْهُمْ بِالْإِمَانَةِ
 وَجَهًا فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى انْصِبْحِكَ لِلَّهِ وَلَمْ
 زَيْتَ أَمْرَهُ وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ
 رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُ كِبَرُهَا وَلَا
 تَتَشَبَّثُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا وَحَمَلُهَا كَانَ فِي نِكَاحِكَ
 مِنْ عَجَبٍ فَتَحَايَيْتُ عَنْهُ أَلَمْ تَنْهَ
 نَكاحِ بْنِ نَسِيٍّ فَرَمُودَهُ أَنْخَضَتْ وَالِيٍّ دَارِ بْنِ مَعَالِ
 اَزْ أَنْكَ جَنْتِيَارِ نَمَايِدِ كِتَابِ رَايِجَةِ مَبَاشَرَتِ مَمَاتِ
 خُودِ بَجَرِ وَفَرَسْتِ وَجَسَنِ ظَنِّي كِه بَايْشَانِ دَاشْتِه بَاشْدِ زِيَرِ
 كِه مَرْدَمِ حِجَّةِ أَنْكَ دُولَاتِ رَا بَايْشَانِ جَسَنِ ظَنِّي بَهْمِ رَسَدِ
 دَرِ مَقَامِ تَصْنَعِ وَنَا حَكْمِي دَرِ آمَدِهِ خُودِ خَيْرِ خَوَاهِ وَهِنِ
 وَهِنِ مَانِيدِ وَدَرِ وَاقِعِ هِشْتِ نَزَا خَيْرِ خَوَاهِي وَآمَاشِي مَنِيَّتِ
 بَلَكِه بَايِدِ كِه وَآلِيِ آزْمَاشِي نَمَايِدِ هِشْتِ نَزَا مَبَاشَرَتِ سِهَامِ

و ولایت امور مردمان بکس که پیش از او بوده اند
 پس اختیار کند هر که اعم که داد و ستش نیکوتر و با بمانت
 میان مردم و دشمنان تر باشد زیرا که این معنی دلیل فرمان
 برداری و خیرخواهی الیت مرید را و خلق را بعد از آن
 امر فرموده آنحضرت او را تا که از برای پسر مری از مهر
 خود سر کرده از کتاب تعبیر نماید که او را از دشواری کربس
 آن عجز و فتوری وی نداده و قیام بحق آن تواند نمود
 بعد از آن فرمود که هر چه می تقصی در کتاب و کار نما
 و الی بوده باشد و از آن تغافل کند و اسیر و است
 و متواضع آن بادی است **مِفَالِ رُسُی هَفَنُ**
ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالْخُبَارِ وَدَوِيَ لَصْنَا عَانِ
وَ اَوْصِ بِمِ خَيْرِ الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِّبِ عَالِهِ
وَ الْمُتَرَفِّقِ بَبْدَانِهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَسَارِفِ وَ أَسْبَابُ
الْمُرَافِقِ وَ حُلَا بِنَهَا مِنْ الْمُسَاعِدِ وَ الْمُخَارِجِ فِي
بِرِّكَ وَ لِحْزِكَ وَ سَهْلِكَ وَ جَبَلِكَ وَ حَيْثُ

لَا يَلْتَمِسُ النَّاسُ لِمَ وَاضِعَهَا وَلَا يَحْزُونُ عَلَيْهَا فَإِنَّهُمْ
 سِلْمٌ لَا خَافَ بَأْسُكُمْ وَصَلَحَ لَا يَحْشَى غَائِلَتُهُ وَ
 تَقَعَّدَ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ فِي حَوَاشِي بِلَادِكَ بِقَبْلِ
 امر فرموده آنحضرت والی را در بار مسعود اگر آن اهل
 حرفه بجهت پیران آن اگر خود با ایشان نیکی کند و شیوه
 و مهذبانی سر می دارد و دویم آنکه عمال و کارکنان خود را
 امر نماید که با همه ایشان نیکی کند و طریق اشتقاق را
 سلوک دارند زیرا که این جماعت خلق فایده و منفعتهای
 بزند و بتجار ایشان سفر بر و بجز فلانیند و از جایهای دور
 و مواضع برون که دیگران را با آنجا راه نیست آنچه مردم
 بآن جهت حاجت می آورند و از ایشان شری و مستند
 بدین می آید سیم آنکه تقصد کن و جستجو نماید از احوال
 و اوضاع این گروه و خبر گیرد از آنچه بر ایشان واقع شده
 باشد در مقرر ولایت و اطراف مملکت و مفاصل
 سی و هشتم و اعلم مع ذلك ان في كثير منهم

صَبِيحًا فَاحْشًا وَشَقَاقِيحًا وَاجْتِمَاعًا
لِلْمَنَافِعِ وَتَحَكُّمًا فِي الْبَيِّنَاتِ وَذِكْرًا
بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَدِ
فَأَمْنَعُ مِنَ الْإِخْتِكَارِ فَإِنَّ دَعَاؤَ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمْعٌ مِنْهُ وَلَيْكِنْ الْبَيْعُ بَيْعًا
سَمَحًا بَيْنَ ابْنِ عَدْلٍ وَاسْتِعَارًا لَا تَحْجُفُ بِالْأَفْرِيقِ
مِنَ الْبَايِعِ وَالْمُبْتَاعِ مِمَّنْ قَارَنَ حُكْمَهُ بَعْدَ نَهْيِهِ
لَا يَأْتِيهِ فَتَحْكُلُ بِهِ وَعَمَانٌ فِي عَمْرٍاءَ سُرَابٍ
فَبَيْعُكُمْ مِنْ دَرَاهِمٍ لَمْ تَخْضَرْ
وَالِي رَابِعُو بَكَرَ كَشْتِ تَجَارِهُلْ خَسِدِيدُ وَفَرُوشْتِ
مَيَّاشِدِ آكَاهِ كَرْدَنِيدِ وَتَا وَرَصِدِ وَازَالَهُ آنِ بَرَايِدِ
اَنْ سِهْ خَيْرِ سِتْ اَوَّلِ تَحْلٍ وَمَضَائِقِهِ بَابُ تَمِيسْ دَر مَائِشِ
كَهْ اَزِ اقْبَحِ زَدَايِلِ سِتْ دَوِيمِ احْتِكَارِ وَآنِ دَرِ عَرَفِ شُرْعِي
عِبَارَتِ سِتْ اَزْ حِسِّ اجْتِمَاعِ مَرْدَانِ بَابِ تَقْبُصِ
فَرُوشْتِ آنِ مَدِ وَاقْتِ كَرَانِي وَتَقْصِيلِ آنِ دَرِ كِتَبِ

منود در...

اصحاب رضوان الله علیهم مذکور است سیم مباشرت امر
 خرید و فروخت بکلمه هوا و خواست هیچ دبدون مقتصد بودن
 بر عایت قانون شرعی مخاصد این حیوین ظاهر است زیرا
 که از آن ضرر و زیان بسیار مردمان میرسد و عیب و بدنامی
 آن بولات لاحق میگردد بعد از آن مرفعه موده و لیا
 به چینه اول آنکه منع نماید از جهکار زیرا که رسول تعین صلات
 علیه و آل منع نموده از آن دویم آنکه ضبط امر خرید
 و فروخت بطریق نماید که از روی راستی و درستی واقع شود
 در موازین حیف و میل نبوده باشد و زخما بروجی باشد
 از آن نقصانی و زیانی بایع یا مشتری نرسیده قانون عدل
 در این مورد رعایت شود سیم آنکه اگر کسی از ایشان بجهت
 بعد از نسی نمودن الی او را از آن هتد ام نماید و در مقام
 مخالفت و نافرمانی درآمده باشد او را مورد تعذیر و
 تنبیه سازد و تجماد از حد اندائی که در کار بوده باشد نماید

مِفَالِدٌ سَيِّئٌ نَهْمُكُمْ اللَّهُ ثُمَّ اللَّهُ
 فِي الطَّيْفَةِ السُّقْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ وَ
 الْمَسَاكِينِ وَالْمُتَحَاجِّينَ وَأَهْلَ الْبُؤْسِ وَالْأَرَاكِلِ
 فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّيْفَةِ ذُرِّيَّةً وَمَعْرَأَةً وَاحِدَةً
 لِلَّهِ مَا اسْتَقْفُظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَاجْتَمَعَتْ
 لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَقِسْمًا مِنْ غُلَّتِ صَرْفِ
 الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلَّهِ أَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي
 لِلَّهِ دُنَى وَكُلُّ قَدْرٍ اسْتُرْغِبَ حَقُّهُ فَلَا يَشْغُلُنَا
 عَنْهُمْ بَطَرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ الثَّانِيَةِ لِأَحْكَامِكَ
 الْكَثِيرِ الْمُهْمِّ فَلَا تُشْخِصُ هَيْئَكَ عَنْهُمْ وَلَا تُصَغِّرُ
 خَدَّكَ لَهُمْ وَتَفْقِدُ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ
 بِمَنْ تَفْخِيهِ الْعُبُورُ وَتُخْفِرُهُ الرِّجَالُ فَتَرْغِ
 لِأُولَئِكَ تَفْشِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالْتَوَاضِعِ
 فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُودَهُمْ ثُمَّ أَعْمَلْ فِيهِمْ بِأَكْثَرِ مَا رَأَى
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ

الرَّعِيَّةِ أَخْوَجُ إِلَى الْأَنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَكُلُّ
 فَاعِدٍ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي تَارِيخِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَ
 تَعَهَّدَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَذَوِي الرِّقَةِ فِي السَّنِ عَمَّنْ
 لَا رِقَّةَ لَهُ وَلَا يَنْصِبُ لِلْمُسْئَلَةِ نَفْسَهُ وَذَلِكَ
 عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ وَقَدْ جُمِعَ مِنْهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ
 طَلَبُوا الْعَافِيَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَوَقَفُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ
 اللَّهِ لَهُمْ بِتِلْكَ ^{فِي} رَأْيِ مَقَالَةِ انْخَصَرَتْ رَغْبَتُ تَامِ نَمُودِ
 إِلَى رَابِعَاتِ أحوال عَجَبَةٍ وَهِيَ مَسْكِينٌ وَمَرَقِبَتِ
 أحوال ضَعْفَاءٍ وَمُتَحَاصِرِينَ كَشَدَّ كَانِ بَارِ مَحْنَتِ وَأَزَارِ وَخِ
 كَرْدِ كَانِ شَدِيدِ وَنَحْتِهَايِ رُوزِ كَارِ نَدَامِ نَمُودِ وَأَوَارِ
 بَارِءِ أَشْيَانِ بِخِ چَرِ آوَلِ اِگَدِ اَزْ خِندِ اِي عَزْ وَجَلِ تَبَرُّدِ
 دَرِ غَفْلَتِ وَكُوتَاهِي وَرَزِيدِ نَزْدِ اِرْكَ اَحْوَالِ أَشْيَانِ زِيرِ
 كِه اِي جَمَاعَتِ ضَعِيفِ وَنَاتَوِنْدِ وَدَرِ مِيَانِ أَشْيَانِ جَمْعِي هِسْتَدِ كِه اَزْ
 فَائِتِ تَعَفُّفِ وَجِيَا چِرِي طَلَبِ نَسْكِه نَسْتَدِ وَجَمْعِي هِسْتَدِ كِه اَزْ رَأِ
 زِيَادَتِي عَجَبِ اِي پَرِشْيَانِي وَضَعِ خُودِ رَا بَا وَنَمِيتُوانند رَسَايَنْدِ بِ

باید که از احوال ایشان در هیچ حال غافل نشود و ایستام
 بشأن ایشان لازم داند و ویم آنکه حصه از بیت المال
 بجهت از راق ایشان تعیین نماید و دیگر داند از برای ایشان
 سهمی از غلات زمینهای اهل اسلام از هر شهر می باشد
 زیرا که دور و نزدیک را هر دو از وجهه هست و رعایا
 حق همه در عهده او شد، پس آنکه تقصد کند و بجهت نماید
 از احوال هر کس از این طبقه که خود را با و شواهد رسانند از
 جمعی که خرد و بشمارند ایشان را مدد مان و بنظر حاکم می کند
 در ایشان بزرگان را تعیین کنند مقتدر را از روی ترسکار
 خدای سبحانه و فروتنی با خلق که با مورایشان رسیده از
 حسب الواقع با و رفع نماید چنانچه رزم آنکه عمل کند با بنظر
 آنچه خدای سبحانه امر نموده در حق ایشان تا او را عذری
 نزد خدای عزوجل در روز قیامت بود و باشد زیرا که این
 جماعت را حاجت بعد از اضافت دیگران شسته است
 پس باید که در تادیبه حق بسجیک از ایشان فرو گذشت نماید

پنجم آنکه از احوال ستمیان منیر و مردمان شکسته پیر که از
 سرانجام احوال خود عاجز و زبان ایشان از طلب قاصرت
 نقض و جستجو نماید و نه اخراج حال هر یک بتدارک و
 اصلاح پردازد و نهی فرموده آنحضرت و الی را از سر
 چیز اول ابا نمودن مصداق دشتن از جستجو و وارید
 امور جزئیة این اصناف زیرا که اهتمام او با امور مهمه کلیه
 موجب پذیرفتن عذرا و در ترک نمودن و اگر اشتغال بکارهای
 جزئی نخواهد شد مگر چنانچه در ترک اهتمام بکارهای
 بزرگ عذرا و مسموع نیست در عدم مبالغات بکارهای
 خود نیز عذرا و را نخواهند پذیرفت و دوم غافل شدن از
 تعدد احوال و تفحص اوضاع ایشان چه غفلت از تدبیر امور
 اینطایفه نمودی بتباه شدن حال ایشان میگردد و سیم
 تکبر نمودن و نخوت و زیدین نسبت با سبطایفه زیرا که
 تکبر نمودن بر چارگان ضعیفان منافعی علوت در دست
 منزلت است بعد از آن مندرج شده که این امور بر دولات

کر نیست و حق همه بر مردم کران میباید لیکن گاه باشد
 که خدای سبحان سبک گرداند او را بر جماعتی که جویای عبادت
 و رستگاری از عقوبت الهی باشند و نفس خود را بر
 باو ده صبر و مشکبائی تهوار سازند و اعتماد بصدق آنچه
 خدای سبحان آنها را وعده نموده از نعم آخرت داشته باشد
مَقَالَةُ چهل و نهم وَاجْعَلْ لِي ذِي
 الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَفْرَعُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصُكَ
 وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَوَاضِعُ لِلَّهِ الَّذِي
 خَلَقَكَ وَتَقْعُدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَاعْوَانَكَ مِنْ
 آخِرَائِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى يَكَلِّمَكَ مُكَلِّمُهُمْ
 غَيْرَ مُتَعَسِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ إِنِّي غَيْرُ مَوْطِنٍ
 لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَا يُوْخَذُ نَاصِيَتُهَا
 فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقُوَى غَيْرَ مُتَعَسِّعٍ
تَبْيِيحُ امر نه نموده آنحضرت و الی را

در این مقاله به چیز اول آنکه حصث از اوقات خود را
 بجهت انجام مهمات ارباب حاجات معین و مقرر ساخته در
 آنوقت خود را از اشتغال دیگر فارغ سازد و بمحض پرداخت
 احوال مردمان و آوری ضعیفان و مظلومان نشسته بار
 عام دهد که همه کس آن مجلس در آید و ویم آنکه در آن مجلس
 تواضع و فروتنی نماید از برای خدا و سبب آنکه او را بمحض
 عنایت شامله از کتم عدم بمنصه وجود آورده استیم آنکه
 ملازمان و خراس خود را از مزاحمت و مانعیت ایشان
 منع نماید که کسی متعرض ایشان نشود و توپند با او سخن گفت
 و عرض حاجات و مطالب خود نمود بدون آنکه ایشان را
 تزد و اضطرابی در سخن گفتن بهم رسد بعد از آن فرمود
 که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که در
 یک موضع که بمفرمود پاک میشوند هرگز و هرگز در
 میلان گرفته نشود و حق ضعیف از قوی در حالتیکه آن
 ضعیف آسانی ادا می سخن خود تواند نمود و او را

ایشان

کر مثنی در زبان و خطی در بیانی پدید یاید **معا**
جهل بکسر شتم احمیل الحزق منهم والی
 و فتح عنک الضیق و الا نفع یبسط الله علیک
 بذلک کثاف حمتیه و یوجب لک ثواب طاعتیه و
 اعط ما اعطینک هنیئا و اهنع فی اجمال و اعذار قبیحیه
 امر فرموده آنحضرت و الی را در این بیان به پنج چیز
 اول آنکه تحمل نماید و تاب آورد در شکی را را تاب جانت
 و در ماندگی ایشان را در ادای سخنان خود و تویم آنکه ایشان را
 بخوش روی و خوش خوئی نواشته و در سازد از
 خود بد خوئی را ستم آنکه با ایشان شیوه تواضع و فرو
 مرعی داشته نکند و از سخن بکشد و آمیزش با ایشان
 تا بسبب آن خدا تیبارک و تعالی او را مشمول رحمت
 بی منتهای خود گرداند و ثواب و مزد فرمان برداری
 با و رساند چهارم آنکه چون یکسوی عطیة نماید بر او کوارا
 باشد و اظهار طیب خاطر کند پنجم آنکه چون

کثیرا از عطا منع نماید زبان خوشش در مقام عذرخوا
 در آید **مقاله چهل و نهم** در بیان امور
 اموری که لابد از آنست که من مباشرتها و غیرها با غایت عمالیک
 نماید و غیر کتابک و منها اصداد و خارجا از انبار و عند و درها
 علیک و خارجا خرج من صدور اغوائک و تبیین
 اشاره فرموده آنحضرت در این مقال با کمال امری
 هست که باید و الی نفس خود متوجه و مباشر انجام
 آن کرد و از آن جمله است جواب مطالبی که عمال باو
 عرض نموده باشند و کتاب و کارکنان او را در
 جواب آنها عجز و در ماندگی روی داده باشد و از
 آنجمله است تمثیل مهابی که مردم رها نماند و بر
 اعوان و کارکنان او فیصل آن مشکل و دشوار کرد
 پس الی را از مباشرت امور یکدیگر می بقطع و فصل
 آن افتد ام تواند نمود چاره نیست **مقاله**
چهل و نهم و امین کل یوم عاقله فان کل

مَا فِيهِ وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِي مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ
 أَفْضَلَ نِلِكَ الْمَوَاقِفِ وَأَجْزَلَ نِلِكَ الْأَقْصَامِ
 وَلَئِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ مَا ذَا صَلَاحَتْ فِيهَا
 النَّيَّةُ وَسَلِّتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ تَدْيِينَ
 امر فرموده آنحضرت و الی را در این مقام بدو خیر
 اول آنکه کار هر روز را در همان روز بگذرانند و در روز
 دیگر نیندازند زیرا که از برای هر روزی کار همان
 روز است پس اگر کار روزی را بر روز دیگر اندازد آن کار
 علاوه کار آن روز خواهد شد و از عهده کار دور روز
 یک روز پس چون آمدن دشوار است دو نیم آنکه بگرداند
 از برای نفس خود میان خود و خدای سبحان بهترین وقت
 خود را پس خلوت گرفتن در آن از اشغال و نیواید و قیام
 نماید بحق عبادت و بندگی خدای عز و جل و اگر چه همه وقت
 او که در آن باشد پر مصالح عبادت الله استغال نماید مصروف
 در طاعت و عبادت خدای سبحان خواهد بود و چو رنمیکو

باشد نیت و بصلاح آید از حسن نیت حال رعیت

مقاله چهل و چهارم در

فی خاصه ما تلخص لله به دينك لقامه
 قرآنه التي هي له خاصه فاعط الله من
 بدئك في ليلك ونهارك ووقت ما تقربت
 به الى الله من ذلك كما لا غير مثلوهم ولا منقو
 با لغا من بدئك ما يبلغ تديك
 امر فرموده آنحضرت و الی را در این مقاله بسطه پیرا

آنکه تمت بر اقامت فرایضی که مخصوص خدا می باشد است
 کار و دویم آنکه حقوقی که خدا می بخشد را بر جوارح او
 هست ادا نموده و طیفه عبادت را در هر وقت فرو
 بگذارد سیم آنکه اتیان آنچه از برای خدا می بخشد بجای
 آورد و وسیله قرب در عنوان آگهی گرداند بر وجه کامل

نموده آن شاه شمس و صمت نقشان مبرر سازد

مقاله چهل و پنجم در

سَلَاثُكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنْقَرِبًا وَلَا
 مُضَيِّعًا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مِنْ رِبِّ الْعِيلَةِ وَ لَهُ
 الْحَاجَةُ وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ جَمِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلِّيَ بِهِمْ
 فَقَالَ صَلِّ بِهِنَّ كَصَلَاةِ أَصْغَرِهِمْ وَ كُنْ بِالْمَوْضِعِ
 رَجِيمًا قَبْلَ كَيْسٍ ^و امر فرموده آنحضرت و الی را
 در این مقام که چون باماست نماز قیام نماید رعایت
 حد توسط نموده نماز را چند آن طول ندهد که باعث
 نفرت مردم شود و چنان مختصراً بنماید که بارگاہان و
 واجبات نماز خلل نرسد زیرا که در میان مومنین جمعی
 که صاحب کوفت باشند یا حاجت ضروری داشته
 باشند پس طول نماز بر ایشان کرانی خواهد نمود بعد از آن
 فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 پرسیدم در وقتی که فرستاد مرا بولایت یمن چگونه
 نماز گذارم با مردم آنجا پس فرموده آنحضرت نماز گذار

بايثان مانند نماز ضعیف ترین ایشان از راه انکشاف و ادراک
 و جهات و باشر نمودن مهربان معنای
چهارم و آقا بعد از این
 تَطَوَّلَنَّ اخْتِجَابُكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاةِ
 عَنِ الرَّعِيَّةِ سُعْبَةٌ مِنَ الْبُصُوفِ وَقَدْ كُنَّا نَعْلَمُ
 بِالْأُمُورِ وَالْإِخْتِجَابِ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا
 اخْتَبَوْا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ وَتَعْظُمُ
 الصَّغِيرُ وَيَقْبَحُ الْحَسَنُ وَجَمَسُ الْقَبِيحِ وَكَيْثَابُ
 الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ تَأْوِيلَ
 عَنْهُ النَّاسُ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ
 سِمَاتٌ تُعْرِفُ بِهَا ضَرْفُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذْبِ
 وَإِنَّمَا أَنْتَ حَدٌّ جُلَيْنِ أَمَّا آخِرُ وَتَحْتِ نَفْسِكَ
 بِالْبُذُلِ فِي الْحَقِّ فَفِيهِمُ اخْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ
 حَقِّ لُغْطِهِ أَوْ فِعْلِ كَرِيمِ تَسُدُّ بِهِ
 أَوْ مَبْنًى بِالْمَنْعِ فَمَا اسْرَحَ كُنْتَ

النَّاسِ عَنْ مَسْئَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ
 بِذَلِكَ مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ
 مَا لَا مَوْئِنَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةٍ
 مَطْلَبَةٍ أَوْ طَلَبِ انْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ
 نَبِيكُمُ ^و **اِیْن** نمی فرموده آنحضرت و اهل را
 در این مقام از طول کشیدن احتجاب و نهان شدن او
 از رعیت زیرا که این معنی باعث دشمنی رعیت میشد و
 موجب پشیمانی او از احوال و ولایت میکرد و پیغمبر و اهل را
 نوع بشر است و او را اطلاع بر امور که از او پوشیده
 باشد میسر نیست پس چون مدتی از رعیت نهان و مخفی
 کرد و او را از احوال و ولایت غفلت و پشیمانی رود
 و مدد و پشیمانی و اهل را از او ضایع ملکیت شود
 با شتاب امور و حدیث فتنه ها و شرور گشته این
 معنی اختلاف در رعیت و ولایت پیدا یابد بعد از آن فرمود
 که نهان گشتن و اهل از رعیت وجهی ندارد و حکمت آنکه

اگر نفس او زیور سخاوت آرسته است در قیمت گزیند
آیند طلب حتی با خویش ندل و حسانی نمایند این معنی
بر او آسان باشد و از آن متاثری نکرد و اگر مستعد

بمضایقه و منع است چون مردم این معنی را یافتند
فایده گرفته از و پیری طلب نخواهند نمود و از خوا
و خواستکاری ایشان فارغ و آسوده خواهند شد
بآنکه اکثر حاجتجوی مردم بوالی از جنس شکایت و ظلم
و طلب دادرسی است و مؤنت شکنی را انجام آن

بر و ال منت مفالدر **كَمَلُ الْعَقْلِ**
ثُمَّ كَانَ لِلْوَالِي خَاصَّةٌ وَبِطَائِنِهِمْ إِسْتِثْنَاءُ
وَتَطَاوُلٌ وَفِيهِ انْصَافٌ فَاحْسِنِ مَادَّةَ أَوْلِيَّكَ بِقَطْعِ
أَسْبَابِ ذَلِكَ الْإِخْوَالِ لَا تُقْطَعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ
وَحَاشِيَتِكَ قَطِيعَةٌ وَلَا يَصْنَعَنَّ مِنْكَ فِي عَقِيدَةٍ
تَشْرِيكٍ بِلَيْهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرِّ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ
يَحْمِلُونَ مَوْنَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَيْتَةً أَوْ ذَلِكُ

لَهُمْ ذُنُوبٌ وَعِيبٌ عَلَىٰ ذُنُوبِهِمْ وَأَلَّا يُؤْتُوا
 بِبَنَاتِهِمْ **وَالْأُولَى** ام فرموده است دخترت و اولى را
 در این مقام بانکه ثنونات خویشان مخصوصان خود را
 ۱ منتقم بر رعیت فرست جویند و دست تقدیر بر آید
 در از کسب و از طریق عدل و نه با فساد و ل نمایند از
 رعیت رفیع نموده ایشان را در این مرتبه تکلیف نمایند و
 بکسی از این جماعت زمینى از زمینهای خراج با قضا ع
 ندهد و بطمع نیندازد ایشان را که مزرعه و قصبه بهرسانند
 که از آن مستبدی و مزارع ملک مردمان که در پهلوی
 آن واقع است ضرر رسیده اند آب و زمین آن
 تغلب نمایند یا مونس ملک خود را بر این جماعت عمل
 کنند زیرا که چون و اولى هم کرده را در این امور دست
 دهند منع و نایند و اگر ایشان رسد و بدنامی و بال آن در
 دنیا و آخرت و ائمه باید و جامع شود **مُفَالَعٌ**
جَهْلٌ هَشْمٌ و **الْأُولَى** ام فرموده است دخترت و اولى را

عَنْ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَكَنْ فِي ذَلِكَ
 صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَأَقْعَادُكَ مِنْ قَرَابَتِكَ
 وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَابْتِغَاءُ غَائِبَةٍ بِمَا
 يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَغْصَبَهُ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ بَيِّنَةٌ
 امر فرموده آنحضرت و الی را در این مقاله بسط
 اول آنکه الزام کند بحق کسیرا که بر او لازم شده باشد حق
 خواهد یکس خویش و نزدیک او باشد و خواهد پیکان
 و دور و دویم آنکه در این مسمی صبر و شکیبائی و زرد و
 تقرب و نزدیکی جوید بخدای سبحانه خواهد آن الزام
 بحق مقرون برضای خویشان و مخصوصان و باشد و
 خواهد سهیم آنکه طلب کند عاقبت آنکار زیکو را که
 نیکامی دنیا و رستگاری معنی است زیرا که عاقبت هرگاه
 میگزیند است عاقبت آنرا چنانچه تمام و مان ظنن
 الرَّعِيَّةُ بِأَنَّ حَقَّكَ فَأَصْحَابُكُمْ بَعْدُ رِكَ
 وَأَعْدِلْ عَنْهُمْ ظَنُّهُمْ بِأَصْحَابِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ

اِعْذَا اِذَا تَبَلَّغُ فِيهِ حَاجَتَكَ مِنْ نَفْسِهِمْ

عَلَى الْحَوْتِ

تَبَسُّبُ ۱۶ امر فرموده آنحضرت و الی راه

این مقاله بانکه چون رعیت در باره او مکان خصمی نمی

برند عذری در آن باب داشته باشد اظهار نماید و آن

کمان را از دل ایشان بدر کند زیرا که این معنی موجب

آن میشود که دهند کرده و الی از حیف بریت برستم آ

که در هر طریقه حق مَقَالَةً بِمَنْ هُمْ

وَلَا تَذَقُّنَّ صَلَاتِي غَاكَ إِلَيْهِ عَدُوٌّ لَكَ إِلَهُ بِهِ

رَضِي فَإِنَّ الْحَرَامَ الصَّلَاةَ عَرَّ الْجُودُ لَكَ وَرَأَى مِنْ

هُوَ مِلْكٌ وَأَمَّا لِيْلَادِكَ وَلَكِنَّ الْحَدَّ كُلَّ الْحَدِّ

مِنْ عَدُوٍّ بَعْدَ صَلَاتِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ

لِيَتَغَفَّلَ فَيُحْدِثَ بِالْحَزْمِ وَأَتَمُّ فِي ذَلِكَ حُسْنُ

الظَّنِّ تَبَسُّبُ ۱۷ نمی فرموده آنحضرت و الی

در این مقاله از ابا کردن و دفع نمودن محاسنی که دشمن

عیب آبی نماید و متروک برضای حق سبحانه و تعالی بود
 باشد زیرا که در صلح نمودن با دشمن خیزد باید است
 اول استراحت و کاهش لشکر از تعب و مشقت حرکت
 و کارزاری و قویم رحمت و آسودگی و الی اخرسم و از
 ستم امتیت بلاد و رفاهیت حال عباد و لیکن باید و الی
 صدر تمام نماید از عذر و فریب دشمن بعد از صلح نمودن
 او زیرا که بسا باشد که دشمن در مقام غافل کردن
 خصم بوده و ظاهر او صلح زند و باطن او کوسه خنک
 کو بد پس الی را در این باب لازم است که نهایت حزم
 و در اندیشی بکار برده و بحسبین طریقت نمک و طریق
 است با طراز دست نه **مُقَالَ لِرَیْبِخَا لَا**
بِکَرٍ وَ مَا نَعْفَدُکَ بِبَیِّنَةٍ وَ بَیِّنَ عَدُوکَ
 عَفْدُکَ اَوَّلَیْسَ دُنِیْلَ غِمَّةٌ فَحَظُّ عَهْدِکَ
 بِالْوَفَاءِ وَ اَرَعُ دِمْنِکَ بِالْاَمَانَةِ وَ اجْعَلْ
 نَفْسَکَ حَبَّةً دُونَ مَا اَعْطَیْتَ فَاِنَّ لَیْسَ

مِنْ فَرَايضِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَيْءٌ النَّاسُ اسْتَدْرَجُوهُ
 اِجْتِمَاعًا مَعَ تَقَرُّبِ اَهْوَاءِهِمْ وَتَشَدُّدِ اِرَادَتِهِمْ
 مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ
 الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا
 اسْتَوْصُوا مِنْ عَوَادِ الْغَدْرِ فَلَا تَعْلَوَاتَ
 بِيَدِ مَنِكَ وَلَا تَحْيَسَ بِعَهْدِكَ وَلَا تَحْتَلِنَ
 عِدْوَكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْزِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ
 وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ دَرِمَةً أَمَّا أَضَاهُ بَيْنَ
 الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَحَرَمًا لِيَسْكُنُوا إِلَى مَنْعِهِ
 وَلِيَتَفَيْضُوا إِلَى جَوَارِهِ فَلَا رَدَّ غَالٍ وَلَا
 مُدَالَسَةٍ وَلَا خِدَاعٍ فِيهِ وَلَا تَعْقِدُ عَقْدًا
 تَجُوزُ فِيهِ الْغِلَالُ وَلَا تَعُولُنَّ عَلَى الْحَنِّ الْقَوْلِ
 بَعْدَ ذَلِكَ أَكْبَدُ وَالتَّوَقُّفُ وَلَا يَتَعَوَّنَكَ
 ضَيْقُ أَمْرِ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ
 أَنْفُسَاهُمْ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ

تَجَوَّازُ نَفَرٍ آجِهٍ وَفَضْلُ عَافِيَةٍ مِنْ غَدَرٍ تَحَاوٍ
 تَبَعَهُ وَأَنْ يَحْبُطَ بِلَيْتٍ فِيهِ مِنَ اللَّهِ طَلِبَةٌ
 لَا يَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتُكَ
 نَبِيَّكَ مِنْ أَمْرِ مَرْدَةٍ تَخْتَصِرُ وَالِي رَاوَرِ
 قَالَهُ لَنْكَ مِهَانَهُ اَوْ دُشْمَنِ عَهْدٍ وَ پیمان بی بسته شود وفا
 کند آن عهد و پیمان بکوشد درهما فطنت و مراعات
 آن زیرا که کلمه یکی خلق همسان حسن عایت ذمه و
 خدا امان مشفق است چنانچه مشرکان و کفار در میان خود
 در میان خود این معنی را الترام نموده اند و عایت
 عذر دراپه دانسته اند پس والی از عذر کند و دهد
 و پیمانیکه بسته باشد شکند و دشمنی انفرید زیرا که این
 معنی جرأت بر خدای سبحانه است و جرأت بر خدای
 سبحانه نماید مگر کسیکه سرشته بودی ببل و شقاوت گشته
 باشد و حق سبحانه و تعالی عهد و پیمان خود را واسطه
 امان گردانیده و در میان بنده کان پناهی شده است آنرا

از برای مدد و مان که بر سر در آن آرام بگیرد از خوف
بیمای من باید پس باید که اسباب عهد و پیمان در هر
حال مشدود و بواب غدر و تدلیس و خدعه مشدود
باشد بعد از آن نمی فسد موده و الی را از سه چیز آید
انکه عهد و پیمان را بر وجهی فسد و که آن علت فساد
راه تواند یافت دویم انکه بعد از محکم کردن آن با احتمال
توریه و تاویل در مقام نقض و ابطال آن در آید ششم
انکه تنگی امر که لازم شد و باشد او را در آن عهد خدای
سبحانه داعی او کرد و بر طلب فسخ و ابطال آن عهد
بغیر حق زیرا که صبر بر بشکی در عتیب آن فرجی و جری
باشد بهتر است از غدری که وبال او در مکن سپرد
و از پی آن مطالبه و موافقه الکی بوده باشد که با آن
طلب روی آوردن پس حکایت از دنیا آخرت مستبر
نست **مُقَالَمَةُ بِيحَاةِ وَرَقِ مَاتَاكَ**
وَالدِّمَاءُ وَسَفَكُهَا يَغْبِرُ حَتَّى تَفَارِقَهُ لَيْسَ

تَتَّخِذُ أَدْعِيَ لِنَفْسِهِ وَلَا اعْظَمَ لِرَبِّهِ وَلَا أُخْرَى
 بِرِزْوَالِ نِعْمَةٍ وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفَلِ الدَّهْرِ
 يَغْنَمُ قَتْلَهَا وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ الْبَاطِلِ
 بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا لَسَا فَاكُوا مِنَ الدَّهْرِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
 فَلَا تُقْوِينَ سُلْطَانَكَ بِسَفَلِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ
 ذَلِكَ بِمَا يَضْعِفُهُ وَبُوهِيَّةٍ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَقْلُدُ
 وَلَا غَدْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا عِنْدِي
 فِي قَتْلِ الْعَمَلِ لِأَنَّهُ فِيهِ قُوَّةُ الْبَدَنِ
 تَبَيَّنَ ۝ نَزَلَ مَوْدُودُ انْخَضَتْ وَالِي رَاوِد
 این بقا را از رنج و غم و دمان با حق زیرا که هیچ سببی از
 برای نزول غش و غش و چشم الهی و حقوق با ال اندوی
 و نزول نعمت و نیوی و اطلاع حیات و زنده گانی عظیم
 تر و قوی تر از رنج و غم و دمان با حق نیست و خدا می
 سبحانه و تعالی در روز قیامت ابتدا میکند حکم
 کردن در میان سبده گان از آنچه رنجیده اند و غمناک

یکدیگر در دنیا پس باید که به الی ریختن خون با حق باشد
 قوت سلطنت و دولت خود ندانند زیرا که آن موجب
 فسف و ستی بکرمه و دی بزدالی و برسم خوردگی دولت
 میشود و چون تمام بکشتن نفس از روی قصد نمایند
 او را در عقبی نزد خدا میسبب عذری نباشد و در دنیا
 موقوفند سوره حق عزوجل را و تصاص نفس لازم
 اَيَّ عَصَمَنَا اللّٰهُ بَعَالِي عَمَّا يَتَّوَجِبُ نَكَالُ الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ بِلُطْفِهِ وَكَرَمِهِ مَقَالُ الدُّنْيَا
 حَسْبُكَ وَتَانِ ابْنُ لَيْثٍ بِحَصَاٍ وَافْرَطَ عَلَيْكَ
 سَوْطُكَ اَوْ يَدُكَ بَعِثْهُ فَاِنَّ فِي الْوَكْرَةِ
 مَنَا فَوْضًا مَفْتَلَةً فَلَا تَضْمَحَنَّ بِلَبِّ نَحْوَهُ
 سُلْطَانُكَ عَنْ اَنْ تُودِيَ اِلَى اَوْلِيَاءِ
 الْمُفْتُولِ حَقِّقْهُمْ

تنبیه

والی را در این مقام تا که چون مستعدا بقتل از روی خطا

کردیده، فساد اعلی در مقبوت نمودن کسی است یا تازیان
 از دو واقع و مؤدی تبلیغ نفسی کرد و دوستی آنکس با و بیای
 او عاید ساخته تخت مکت و سرگردانی و درازا و اداء
 حق ایشان بزار و مضافاً لربیعاً و چهارم
 وَ اِيَّاكَ وَالْاَعْجَابُ بِنَفْسِكَ وَالنِّعْمَةُ بِمَا يُعْجِبُكَ
 مِنْهَا وَحَبْلُ طَوَائِفٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَرِ فُرْصِ
 الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَحْشُرَ مَا يَكُونُ مِنْ جَنَابِ
 الْحُسَيْنِ بِتَقْيِمْ هُنَّ نَسْمَةُ مَوَدَّةِ اخْتِصَرَتْ
 و الی را در این بیان از زریله عجب و خود پندی که از جمله
 ملکات است و از دوست داشتن با لفظ مردم در مدح و
 ستایش او که مؤدی بغرور و خود پسندی میکرد و زیرا
 که این معنی قوی اسباب فرصت یا فتنه شیطان است
 از برای محو نمودن حسنات نیکو کنندگان و ضایع
 کردن تائبان مانند علمای سیدگان اعادنا الله
 سُبْحَانَكَ رَبَّنَا كَيْدُكَ وَ مَكْرُكَ وَ دَمَمْنَا مِنْ فِتْنَتِكَ

وَشَرُّهُ مَقَالَةُ بِنَجَالٍ وَنَجِيمٍ وَمَا يَأْكُلُ
وَالْمَنْ عَلَى رِعْيَتِكَ بِإِحْسَانِكَ أَوْ التَّرِيدُ
فِيمَا كَانَ مِنْ فَعْلِكَ أَوْ أَنَّ لَقَدْ هُمْ
فَتَنْبِيعُ مَوْعُودَكَ بِخَلْقِكَ فَإِنَّ الْمُسْرَنَ
يُطِيلُ الْأَحْسَانَ وَالتَّرِيدُ يَدُ هَبُ
بِنُورِ الْحَقِّ وَالْخُتْلُفُ بِوَجِبِ الْمَقْنَتِ
عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
كَبُرَ مَقْنًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا
تَقْعُ كُونَ بِتَبِيبٍ نَهْنَسُ مَوْدَهُ انْخَرَتْ
وَالِي رَادَّيْنِ مَقَالَةٍ أَوْ حَسْبِ أَوَّلِ مَنَّتِ نَمَادَن
بِرَيْعَتِ خُودِ بِيْبِ احْسَانِكَ سَبْتِ بَاثِيَانِ بَجَايِ
أَوْرَدَهُ بَاشَدَ زِيرَاكَ مَنَّتِ نَمَادَن بَاظِلِ مِي سَازَد
وَتَبَاهُ مِيكَرْدَنَ حَسَانِ زَادُوتِيمِ وَامْنُودَنِ احْسَانِكَ سَبْتِ
بَاثِيَانِ نَمُودَهُ زِيَادَهُ بِرَآنِجِهِ وَتَوَعُّعِ يَاقَتِهِ زِيرَاكَ اِيْنِ سَعْنِي
چُونِ نَوْعِي اَزْ رُوحْنِ شَفَقِي مِي سَازَد نَوْرِ حَقِّ رَايَتِيمِ

خلف نمودن عدی که با ایشان کرده باشد زیرا که خلف
و عده موجب بغض دشمنی است نزد خدای سبحانه و
خلق خدای سبحانه در کتاب مجید فرموده کبر
مَفْنًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ بزرگ است از
روی دشمنی نزد خدا آنکه بگویند آنچه را نکنند

مَقَالَةٍ يَنْجَا لَوْ شِئْنَا لَوْ شِئْنَا لَوْ شِئْنَا لَوْ شِئْنَا
بِأَلَا مُؤَدِّ قَبْلَ أَوَائِنَهَا أَوَائِنَهَا أَوَائِنَهَا
عِنْدَ لَمُكَائِنَهَا أَوَائِنَهَا أَوَائِنَهَا أَوَائِنَهَا
أَوَائِنَهَا أَوَائِنَهَا أَوَائِنَهَا أَوَائِنَهَا
أَمْرٌ مَوْضِعُهُ وَأَوْفَعُ كُلِّ أَمْرٍ مَوْضِعُهُ
تَبْدِيلُهَا مِنْ نَفْسٍ مَوْضِعُهُ أَوَائِنَهَا

این مقال از چهار چیز اول آنکه در کارها شتاب کند
و پیش از وقت اقدام بآن نماید و دوم آنکه در وقت
امکان و فرصت از آن تقاعد ورزد و از آن خیز
توقیر و تأخیر اندازد و ششم آنکه چون او را

و تیسیر آن بروی معلوم نکرد و در آن سماح و ستیزه
 و رزد و چسارم آنکه چون طریق تحصیل و تسهیل آن
 واضح و روشنی کردن آن که در آن کمال و سستی نماید
 پس باید که هر امر را در موضع خود گذارد و هر کار را
 در موضع خود بجای آورد **وَهُمْ نَازِلُونَ بِهَا**
وَهُمْ فِيهَا وَ اِيَّاكَ وَالْاِسْنِبِثَارِ بِمَا النَّاسُ
 فِيهِ اِسْوَةٌ وَ النَّعْمَانِ سَبَّانَعْنِي اِيَّا
 قَدْ وَضَعَ الْعُيُونِ ذَنَّهُ مَا خُودُ مِنْكَ لِيُغَيِّرَكَ
 وَ تَقْدِيرًا تَنْكُشُ مِنْكَ اَعْظِيَةُ الْاُمُورِ يَنْقُصُ
 مِنْكَ الْمَظْلُومُ تَبِيْكَ بِهِنَّ سَوْدَهُ اَنْخَرَتْ
 و الی را در این مقام از دو چیز اول آنکه برگزینید
 از برای نفس خدایچه را باید همه مردم در آن یکسان بود
 باشند و ویم آنکه تغافل کنند از آنچه ایتها میشان
 او در کار و حقیقت آن ظاهر و آشکار باشد زیرا که در
 روز حشر اموال و حقوق عباد الله را که و الی بجهت

نفس خود برگزیده یا ورزیده و استیفاء آن از تعلیق کونی
 و غفلت و زریده باشد از او باز یافت و بازخواست
 میشود و بزودی برداشته میشود از میان پرده و گرفته
 میشود و از او دستم رسید **مُقَالَ لِّعَيْنِيكَ**
وَمِنْكُمْ اهلک حمیه انقک و سورة حدک
 و سطره یدرک و عرب لیسانک و اخرس من کل ذلک
 بکف البادره و فاجع السطوة و حق لیکن غضبک
 فمکک لا خیار و کن حکم ذلک من نفسک حق
 و کثیر هم مؤلف بدیو المعداد علی ذلک
فلیک این مقاله بازداشتن نفس از زیاده و غلبه و غلبه و غلبه
 کردن مؤاخذ و بازخواست تا به کام ساکن شدن
 آن زیر اگر مفاظت خود از افتاد و غلبه مایه
 بدو آن متیسه نیست و این معنی وقتی در نفس رسوخ و
 تمکن یابد که نوزندگرا بازگشت بسوی پروردگار عالم از

شرق توفیق انا فانا بر صغیر و دریا به مفاصل
 یحیایه و نماز الواجب علیک آن
 شکر کر ما مضی لم یزفد ملک من حکوفه عادی
 اوسته فاضله او اثر عن نبینا صلی الله علیه و
 اله وسلم او فریضه فی کتاب الله فنقد می علم
 شاهد من جماعه علمای بهر فیها و یجتهد لبقیة
 اتباع با عهدت الیک فی عهدک و اوست و نقد
 بهر من الجمیع لنفسی علیک یکی لا یكون ملک علی
 عند شرح نقد الی هو اها نیکو بین
 امر فرموده آنحضرت و الی را در این مقال بهر
 آنکه تذکر نماید و باید آورد آنچه را بر آن فرستاده اند و عمل
 کرده اند آنانیکه پیش از و بودند از حکومتی مقرون بعد
 و او یا سیرتی جاریه بر هیچ حق رشاد یا اثری از
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله تا ثور یا مرتبه
 در کتاب محمد خدای تبارک و تعالی مسطور و ویم

آنکه بذل استقام نماید و راه اجتناب و پیماید در عمل کردن
 و پیدوی نمودن آنچه در این عهد فرمان داده
 بآن آنحضرت و محکم و استوار ساخت بر و در طی آن
 آرزو شده عذر او شطاع یابد بر وقت نفس او بجانب هوا
 و هر شبانه **مُقَالَله** **شخصه** **مستم**
 وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ لِبَيْعَةِ رَجْمِهِ وَتَعْظِيمِ قُدْرَتِهِ
 عَلَى الْعُظَاءِ كُلِّ دَعْبَةٍ أَنْ يُوقِفَنِي وَلَا يَأْخُذَ لِي بِمَنْ
 رِضَاهُ مِنَ الْأَقَامَةِ عَلَى الْعُدْرِ الْوَاضِحِ الْبَيِّنِ وَالْمُتَّكِلِ
 خَلَقَهُ مَعَ حُسْنِ الْكُنْشَاءِ فِي الْعِبَادِ وَجَمِيلِ الْأَنْشَاءِ
 فِي الْبِلَادِ وَتَمَامِ النِّعَمِ وَتَضَعِيفِ الْكُفْرِ أَمْرًا أَنْ
 يَجْزِيَنِي ذَلِكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ لَنَا إِلَيْهِ
 رَاغِبُونَ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
نَبِيِّكُمْ آنحضرت علیه شرف الصلوة والسلام
 سلسله کلام را بدعا و مسئلت که مشایخ ابواب فیض
 و برکات آسمانی و مصباح وادی قیام بحق بنده و توبه

ربانیت ششم نموده اند در این مقام که آخرین مقامات
 عهدنامه شریفه است از جناب رتبه الارباب عز
 شأنه و عظم سلطانه بجهت خود و والی شش خیر خلیف نموده
 اذل حصول رضا و خوشنودی حق و دایم شیوع ذکر
 جمیل و نیک نامی در میان خلق سیتم تمام نمودن نعمت
 و دجانی چپسارم مضاعف کرد و ایندن کرمت عاودانی
 پنجم ادراک حثه سعادت ششم نعل و رجه عالی شاه است
 و ششم دعا نموده اند بدو و حضرت خاتم الرسل صلی الله
 علیه و آله که واسطه افاضه برکات و وسیله افاده خیر است
 و چون وصایای ارسطو باسکنند که ما خود از مبین مع
 و الهام و مورث از انبیاء سابقین عظیم السلام است شمل
 بر حکم و نواید جلیله بود و ذکر بعضی از آنها مناسب دانسته با خبر

این رجب الحاق نمود

ابوالفضل ضایای ارسطو باسکنند
 این اسکنه رخدایک ترا از نیستی بستی آورد و بشناسد

و حق او را نگاهداری ای اسکندر نمت خدایا بزرگ شمار و
 سپاس او را فرو مکند ای اسکندر رضای حق را جزایا
 باش و از خشم او بپیش ای اسکندر ظلم بر بندگان خدا و
 مدار که عاقبت ظلم شوم است ای اسکندر بر بندگان خدای
 رحمت مائی خدای بر تو رحم نماید ای اسکندر شیوه محو را از
 دست ده و تا توانی از عتوبت بپرهیز ای اسکندر عدل را
 شعار خود ساز تا حال تو در این جهان و در آن جهان نیکو گردد
 ای اسکندر واد مظلوم از ظالم بکیرت با کار تو روشنی
 ای اسکندر کار بزرگ بخردان مفرمانی کار خود در عین بزرگان
 منمای ای اسکندر مردم دوز و سفید را و خیل کار نامکن
 که از آن سفید ما خیزد ای اسکندر در ترفیت خانواده ای
 ویرینه بکوش که پشیمانی نخواهی یافت ای اسکندر و در
 بخود راه ده که بسی دولتها از یکت عن دروغ تباها کشته
 ای اسکندر قدر در پستان را بدان که یکپس مانند
 در تکه بکار تو نیاید ای اسکندر حق پدر و مادر را بپار

و شفقت و رافت از ایشان و بیغ مدارای اسکندر صراحت
 بجای آنکه موجب و رازی عسر است ای اسکندر شمنی
 کسی در دل غایبی مده که ترا همیشه غمگین دارد ای پشمن
 مردم را بخوی بیشکوارم خود ساز که پیچ دامی از
 برای شکار کردن خلق بهتر از خوی نیکو نیست ای اسکندر
 شتاب در کارها کن که موجب پشیمانیست ای اسکندر
 کار امروز بفرود مینداز که باعث سرگردانی است
 ای اسکندر راز خود را بکسی مگوی و اگر ناچار باید گفت
 کنسی مگوی که زبان بفتای آن نکشاید ای اسکندر مشورت
 دانایان بامریقت تمام نمایی که پشیمانی بآرد ای پشمن
 صاحبان تجربه را از خود جدا مساز که حاجت تو بایشان بسیار
 ای اسکندر سخن بد مگوی و غماز را باور کن و او را از خود
 دور ساز ای اسکندر پندگویی دوست دار و فرج
 کویر دشمن دارد ای اسکندر صحبت حکیمان و دانایان را
 غنیمت دان که ترا از آن جزه بسیار باشد ای اسکندر

کسی که برداشتی زود میندازد و کسی را که انداختی زود
 بر دارد ای اسکندر دل بهارست دنیا میندود و در آبادانی
 آخرت کوشش که آخر از این سرای جان سرای پاید رفت و
 و از آباد بخراب رفتن بجز و بیهوشی ای اسکندر عیان
 نفس هر کس را از دست رها مکن که ترا در ملکها اندازد ای
 اسکندر در حال خشم و غضب فرمان بخیری مده و در
 کن تاندی تو فرو نشیند آگاه آنچه مصلحت بود بجای آر
 ای اسکندر ز نهادر گذشتن مردم بر سر و خون ناحق
 مریز که بیان دوات هیچ چیز مانند خون ناحق از پای دریا
 ای اسکندر نبائی که خدای بر پای داشته بر پای دار تا تو
 خدای بر پای دار دلی اسکندر بر دشمن اعتماد مکن و
 بمنحان نرم او فرقیه مشو که از دشمن امین نیست و بوج
 ای اسکندر در کارها بجاج بر خیزه مکن که عاقبت
 بجاج پشیمانست ای اسکندر رعیت خود را معمر
 مه از که خزان پادشاهان رعیت است ای اسکندر

اگر رعیت را خراب کنی از آنجسده آباد شوانی کرد و اگر
 رعیت را آباد سازی جسده از آن توانی ساخت
 ای اسکندر خیر خواه تو کسی است که مال دیگر را بتور و
 نذار دو مال ترا بدیگری ندهد و بد خواه تو کسی است که
 مال دیگران را بتو دهد و مال ترا در کیسه دیگران کند
 ای اسکندر آنچه بر نفس خود نپسندی بر دیگری پسند
 تا عدالت تو عروج گیرد ای اسکندر چون از کسی قصیری
 پدید آید در مقام عذر خواهی بر آید عذرا و رهنمائی
 اسکندر از نزول حوادث روزگار مضطرب مکن
 و بر شداید و نوائیب صبر کن که ماقبت صبر محمود است
 ای اسکندر در تغیر و تبطل احوال روزگار نظر کن
 و از آن عبرت گیر و بدانکه هیچ چیز را غیر کردار شکوفا
 و پائیدگی نیست ای اسکندر پیش از توفیر ماندمان و
 پادشاهان بوده اند پس نظر کن در احوال و اوضاع ایشان
 و بین طریق و شیوه کدام یک پسندیده خلق است و چه

کس از ایشان نام نیکو بر صفحہ روزگار نگذاشته تو نیز
 بر آن علقہ عمل کن و شیوہ و خوبی او را پیش گیر و از
 شیوہای بد و کارهای زشت جمعی که نام ایشان
 بر زبان مردمان بید می نه کورست و دوری می
 و استر از غایتی در قرنها و سالها نام تو به نیکی
 برده شود ای اسکندر هیچ چیز متبر از عاقبت نیکو
 نیست سعی کن تا عاقبت کار تو محمود و خاتمه

حال تو نیکو بوده باشد
 عزیز میرزا آقا کریم

افضل الحكماء الراغبين
 خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره
 که جناب مستطاب منصف انساب
 افضل الفضلاء افاض فی شرح اقصی
 بیاری فی شئ منتهی
 بران افزوده

بسم الله الرحمن الرحیم

فروزان کو هر حمد و ستایش و آفرین و نیایش که بپایان
 دیوان سخن و شمته القلا و دو گوشه کبودن هرا تخمین تواند بود
 نثار حضور حضرت عیسیٰ الغیوب مطلق و هدیه زیر کاه و یادگار
 و خداوند برحق الواحد الاحد و اله و الصمد الذی لم یلد و لم
 یولد و لم یکن له کفو احد یکانه که ساکنان عالم پاک و ایجابان
 جهان باب و خاک همگان دو کانه بنام نام او که از بند و عقول مجرور
 که قلم قدرت او نیند بر لوح نفوس کلیه نفوس کلمات نام
 روح و شامی و نیکار زند و او هر نفوس قدسیه را که در آغاز صد
 بصورت حیوانی برانید از حقیقت و معنی انسان کامل ایاس
 می پوشند و عقول ناقصه پیولانیه را که بیوای عقل فعالند در

مدارج خرد نخستین جای بخشش و عافیت و فرشته مدبری که سید
 لتویت و تعدیل انیکالبد تیره را بنور روان روشن نماید و روح
 مجزور را در این کاخ منصف که تن است آرمش فراید و انتیالب
 غاکلی نمک دراکه انا خلقنا الانسان من سلاله من طین چندین
 روش و بهما بخش که با ساکنان عالم پاک همرا نشود و نفس همی را
 بقوت فروغ بندگی آن نور و صیاد هد که در ملکوت اعلیٰ بسوزد
 بحالت قدس اسباب و با عقول مجزور و نفوس مفارقه همایه و
 و در و دنا معدود بر صاحب مقام محمود و مالک حوض
 مورد و عقل شیرین عاقله پیشین و پرتو افروز پسین فتح
 مبعثات و خاتم مرآتین اول الاوائل و خاتم الدلائل
 رقیقه استخفاف و دجیته المسایل بلوغه اول ذات و نظائرین
 صفات اول عدد و آخره که سخن الانفرون سابقون گشت
 نبیا و آدم بنی الماء و العلیین و انما رسول الله و خاتم النبیین
 و برآل تبار و اولاد ابرار شمس سلام الله علیه مادد الدلائل
 و انبار و احباب چندین که بیدار قلالت بادت و ختم الدلائل

و پرتو
 نخستین

فرج الله بن هاشم الحسني الهاشمي والعلوي الفاطمي شاره
 تعالى مع اجداده الفرائدين سلام الله عليهم جميعين که اکنون
 که سال هجرت بر سر رود و دویست و نود و شش می رود سال هجرت
 که در بار معدلت مادرهای یون با دوشاهی بدو خواهی مدام
 که یکی از مردم قوی نیچه کاشان که دست او بتعدنی عدوان
 دراز بود بعضی از اطاکن مرا منصوب و تنی از متفقین بلد برای
 خود منصوب نمود و شاهنشاه عادل با ذل و ملک برف
 دیدل السلطان بن سلطان بن سلطان و انخاقان بن
 انخاقان بن انخاقان سلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد
 ایامه و ابد اعوامه پسیدین بایکم عدل و قول فصل فرمود
 و در بار خلافت پاره از بیال دولت و در کاشان
 آن متفقین که منخریب شده دست بهم کرده باشند و
 آتشش نکند آتش و روانه شهرت که کلمه شاه که شنفند
 حکم خدای تعالی همیک در جاری شود و در شقیقت با خدای و خنک
 و با سایه خدای همیک نوشته شد و مریشان دهنده و شنفند

گذاشت و از ملک و مال دور و نزدیک و عیال و حواریان و بندگان
 بفصل ماری تعالی از بهر چیز نیاز می داشتند و از هر چه می خواستند
 و شرح این بی غمت است و الی را در کتاب مشنوی که زاده بکر طبع
 و نتیجه و شیر و خاطر این شیر است بنظم آورده و در آن
 تاریخ الوزرات آلیف خویش شرح یاد کرده ام چنانکه خوانندگان
 عبرت نمایند و شنوندگان از حیرت انزاید و در این وقت یکی از
 دوستان که از این خرابی حال و آشفتگی حال من آگاهی داشت
 گفت که شاه شاه دانش پژوه که دانش و پیش را خیر ما و آفرینش
 خویش می بیند و جو و مردم و دانشوران و سرور و ملک و ملت
 و شکوه دین و دولت شمارد و رشحات فضل و افضال و نسیم
 و کمالی در وجود ما بود تو بچنان کسی برو خوب است که در خود
 وسیع و طاقت و مانند از تو توان و استطاعت خویش را در
 خدمتی کنی و در ساله علم نفس را از تالیفات عالم فاضل و
 فیلسوف کامل و حواجه نصیر الدین طوسی نصیر الدین روحه القدوسی
 که بزبان با زبان نوشته و مردم عجم را از فایده استعاره این مایه

بنا شد بر بان پاریش مثل کنی و برخی نکاست و دقایق که بیان
 حقایق را حاصل شود وقت مد آن مطالب نمائی و از آن
 نظر ستاره نظیر شاه زاده اعظم و مالک رقاب امام خست
 اشرف ارفع الفخیم و الانایب السلطنه امیر کسرو زرخشت و
 مدیر و مشاور و شیر بر کوزه آهنگ بنجا و ملاذ سادات
 فحاش و علمای اعلام و پناه و گریزگاه دعا کو این خاص مدعی
 و الاعوام کامران میز که کامرانی جاویدش بهره نصیب
 و دولت مؤیدش مقصوم و کیسب باد بگذرانی و بدین
 و تسبیح در حضور محرم ظهور بمانون مذکور و بغایت خاطر
 خلیع مشمول و مغرور شوی و در خور قابلیت و استعداد خویش
 بو خور امانت و صدور عاطفت سرزن گروی حزن دوست
 مشفق و یار موافق در خاطر شقیه و دل آشفته جای گرفت قلم
 بر کفتم و کاغذ پاره چپد پیش آورد و استغاثه بآله و
 توکل است علی الله و خواجہ بزرگوار دین و حال را بر سر مضل و
 خاتمی اساس نهاد و بود و کمترین یک مقدمه بر آن افزود

و مقدمه مطالب و تحقیقات وی نمود مفصلی در
تعاریف و اقسام نفس و هر چه بدین پوستگی باشد فصل اول
در بیان اینکه گوهر نفس یکرومایه تن و دیگر است فصل دوم
در بیان اینکه هرگاه اجزای این تن باشد از هم باشد و در
ریزد و گوهر نفس همی نخواهد باشد فصل سوم در بیان اینکه
چون نفس شهادت فرو کند در خستی و بد حالی بحسب پایه
برشوند و فرو آیند خاتم در بیان عوالم سه گانه است از
عقل و نفس و جسم و ترتیب هستی از کرامان پیکران از دنی تا فرو
هستیها بدین ترتیب که از نزد وی همی سرود آیند و در این
رساله پاره از انجاس و انواع آفریدگان را همی شرح و از
شناسان انسان سخن کند زیرا که بدین شناسائی معرفت
حق تعالی راه توان جست که خاتم پیغمبران صلوات الله
علیه و آله فرماید من عرف نفسه فقد عرف ربه و نیکو روشنا
باشد که انجباب در این حدیث از نفس تن باشد همی نخواهد
که اگر این خواستی همی بایست که هر تن را نیکو بشناسد

خدای شناس و پس این رساله میبایستی دانش نفس انسانی
 انسان را بر از مایه‌های انسانی آگاهی بخشد که بیشتر کسان بدان آگاهی ندارند
 و مردم دانشوران آن بی‌آگاهی مانند و از نیروی بود که چون از
 روح پر کشش می‌رفت خدا تعالی با پیغمبر خود صلی الله علیه
 و آله خطاب کند که ای سید ملک عن الروح قل الروح من امر ربي
 و پس از آن فرمود ما ید و ما اوتینم من العلم الا قلیلاً و آگاهی دهد که
 بیشتر مردم از دانش نفس و حقیقت روح بهره‌یابند و غافل
 مانند و از آنچه گفته شد فایده‌های بسیار حاصل دهند و اکنون
 مقدمه خوشی را بگوئیم و حصول سه گانه و خاتمه رساله را
 بپایرسی نقل کنیم بدان بیان و بلاغت که همه کس را از آن بهره
 و فایده است بود مقلد **ع** در تعریف و اقسام نفس و هر چه
 بدان موته باشد و در اینجا چند مطلب است مطلب
ا **ق** **ر** **ا** **ت** **د** **ر** **ت** **ع** **ر** **ف** **ا** **ت** بدان که نفس را در دو گونه شمرده‌اند
 سماوی و ارضی و نفس رضیه را هم سه گونه شمرده‌اند نباتیه
 و حیوانیه جسمیه و نطفیه قدسیه و این هر سه را سیریه می‌گویند

که کمال اولیٰ حکیم ^{طبیعی} ذی خیر و بالقول کمال اول آن بود که تنوع نوع کند
و صورت نوعیه باشد و نفس ناطقه تنوع انسان و صورت
نوعیه وی و کمال اول او بود و دیگر خیر با از متبیل علم و قدر
کمال دوم او نید و حکیم کمال اول مجردیت را از تعریف بیرون
کند و طبیعی صور اجسام صناعتیه را خارج نماید مانند صورت
سیف و انسان را برای بیرون کردن صور نوعیه غماض
و معاذن بود که افعال اینها بکار و دشمنی آلات صورت نمید
و ذی حیات بالقوه برای این بیان بود که افعال انسان حیوان
و نبات و ادراک و حرکت ارادی و تقدیر و تمیت و تولد
مثل همیشه نباشد گاه بالقوه و گاه بالفعل بود بر خلاف
نفس فلکی که تعلقات و ادراکات و حرکات ارادی آنها
همیشه و بالفعل بود پس بین قید نفس فلکی از این تعریف
بیرون شود و اگر این قید را برداریم این تعریف نفس
چهار گانه را فرو گیرد و قید آلی هم ز این حکمند زیرا که
گویند نفس فلک کلبه را باشند و افلاک را خیر همیشه

و ستارگان حج و بر بر هر فلک کانی کجایی آلات برآیند و این
 تعریف عام بود و هر یک از نفوس را تعریف خاص نیز توان کرد
 چنانکه گفته اند النفس النسانیة کمال اول الجسم طبیعی
 تغذیه تمویض و الحیوانیة کمال اول الجسم طبیعی الحس
 و غیره بالارادة فقط والانسانیة کمال اول الجسم طبیعی الحس
 تغذیه الحیات و نشیطة الاراء والفلاکینة کمال اول الجسم
 طبیعی فی دزاک و حرکت دائمین مطلب فی این
 در بیان قوای نفس و حواس ظاهره و باطنه و این پنجیدمان
 باز گوئیم بیان اول در قوای نباتیه و این نبات را خمره
 گویند قوت باشد اول غاذیه که برای تنهای شخص بود و در
 نامیه که شخص را بکمال رساند و بیستم مولده که بقای نوع
 بدان باشد و غاذیه قوت است در تن که غذا را بسجمل غذا
 جوی برآرد و از اعضاء غذا در اول غاذیه است
 که غذا را بسوی اعضا کشد و پنجم ماسکه که غذا را در عضو
 غذا جوی باز نهاده است و هفتم ماسکه که غذا را در عضو

اضمه که غذا را طبع کند و مراتب هضم چهار بود هضم معدی که
 غذا در معده کیلو سس شود و بصورت کتکاب شکنین برآید و
 هضم کبدی که در کبد کیو سس شود و آن اخلاط اربعه بود و هضم
 عروقیکه در او رده و جداول و سواقی و روافض و عروق شتر
 باشد و هضم عضوی که از پهنکام ترشح و دم است از قوت
 عروق و وقت انعقاد و مدت هر یک از این چهار هضم شش
 ساعت است تمام که پست و چهار ساعت بود چهارم
 دافع که حصول غذاییه را برسد از بول و غیره دفع کند
 و ناهیس قوتی است که اجزای غذاییه را که از تغذیه بر
 آید درون اجزای صلیه جسم مرکب بر دو بر اقطار آن
 جسم بر نسبت طبیعی را فرایند تا بنمال نشود در سد و اجزای
 اصلیه در انسان پیشتر انواع حیوان آن بود که از منی خلق
 شود و در برخی از حیوان و نبات جازی مجرای آن بود و
 آن قوت باشد که خونی از جسم باز گیرد و از امایه شخص دیگر
 از نوع آن جسم یا جسمی آکنه قرار دهد و باره از فلاسفه

قواری چهار شمرند و چهارم را مصوره گویند و از باب تحقیق
 این شمار را استوار ندارند که این صور عجیب و دقائق
 غریبه که در آفرینش آدمی جانوران دیگر کار رود و از قوتی دو
 از دانش چگونه برآید که لفظ خلفنا الانسان فی احسن
 تقویم اتنا خلفنا که تم صورنا که بیان کنی و هر دو
 نفوس حیوانیه که حیوا ز اجزایها قوت نبود و آن بر سه گونه
 باشد حواس ظاهری سه و باطنی و ایند و از قوت هر که خوانند
 و تقسیم قوت محرکه بود و این حواس ظاهری هر پنج نباشد اول
 لامه و این که اول آنرا شمارند از آرزوی بود که اول قوت است
 که نیز در حیوان پدید شود و تیر نسبت بکثیر و هم شخص حیوان
 عموم دارد و حیوان نیز انیا هم که از این قوت بی بهره بود
 و مختص به حیوان نیز این قوت در بیشتر اعضای وی
 پراکنده بود برخلاف دیگر حواس که این عموم ندارند
 و قوت دیگر ذائقه و این قوت را نیز در تعالی در عصبی نهاده
 که بر جرم زبان مفروض شد و در اطراف آن پراکنده است

و ناچار است از طوبت لغایبه که در میان باشد و چگونه طعوم را
 در یابد و اذیر طوبت باید از هر چه طعوم است بهره باشد
 تا چگونه بر سر هم و فز را باید بدست شامه و این قوت را در
 و در این نهاد و اند که مانند سر پستان زمان باشد و از مقدم و
 بسته و ادراک میکند رایحه تکلیف را چنان در سامعه و آن
 قوتیت در حسب مفروش در معطر صماخ که ادراک اصوات
 کند بدینگونه که از کوفت که بیده و کندن گشاده که شدت و
 و معنی و زور کو بد و که شد و گویند با کوفت شده گشاده با
 کند شده مقاومت و همزدی کند جنبشی در هوا پدید شود
 و هوای نزدیکتر رسد و همپرو و هوا ی مجاور همان
 جنبش رساند و حسب مفروش از آن اثر را بر جنبش
 با صره و آن قوتیت که خدا بی عالم آنرا و دیه نهاده است
 در روح بخاری در مجمع النورین و ملتی العصبین که دو
 حسب میان نای از غور دو لطن مقدم مانع بسته اند و
 از راست رسته بوی چپ و دو آنکه از چپ رسته آید

تا بهم رسند و در اینجا تجویف هر دو یکی شود و قوت با هم
از اینجا بخیزد و در اینجا آن عصب که از ریه است آمد به چشم راست
آید و آنکه از چپ چپ کراید و صورت تهلیب پیدا کند همچون
دو دال که پشت بهم کنند و نور پائی از اینجا بدو چشم
رود و ترکیب چشم از هفت پرده و سه آب بود آبی در میان دارد
که آنرا رطوبت جدیه گویند که آینه صور و هسل اخرا می باشد
و سه طبقه از پس و ته از پیش و تیرد و آب از پس و پیش و یک
طبقه که آنرا ملتحمه گویند مانند صدف است که گوهر را نهاده آن
باشد و هفت پرده و سه رطوبت چشم که این همه بده شمارند
اول طبقه صلبه است که از اطراف غشاء غلیظه فحش
که کاسه سرست رسته و درون فحش این غشاء غلیظه و غشاء
رقیق است که این هر دو را ام الدماغ گویند که بر دو جوهر
دماغ در آمده اندی و یکی طبیعه شیمه است که از اطراف غشاء
رقیق و از عروق و شریانین بهم مانده شده و از پس عروق
بیشتر و زده آن میماند و طبقه و پرده شکیه است که از

اطراف محسب میان تنی که از دماغ رسته ماشی شود و اشته
 برزجاجیه و حلبیه محتوی شود و از پیش بر عکسوتیه خپا که شبکه
 صید افرو گیرد و نیز از عروق شبکه باشد چهار در طوبت
 پنججیه است و آن صافی و غلیظ القوام سپید است و بر
 زندماند شیشه گذاخته و بر نصف اخیر حلبیه تیه مادایره ^{عظام} از
 آن اشتهمال دارد و آنرا غده میید ^۹ پنجم رطوبت
 حلبیه است در نهایت صفا و اشرف اجزای چشم است
 و دیگر اجزاء کارکنان و سپرداران و نید و آنرا حلبیه
 و بر روی آن کونید که در قوام و صفا تکرک و شخ همی ماند
 ششمی طبقه عکسوتیه است که در نازکی بنسج عکسوت
 ماند و از اطراف شبکه رسته و نصف ظاهر حلبیه را فرو گرفته و
 و عالیت میان حلبیه و پنجمه هدفی رطوبت پنجمه
 که در قوام و صفا باطن پنجمه میماند و در پیش روی
 حلبیه درآمده که گذارد در روشنائیهای زورمند
 ناکهان بر آن وارد شوند و بناد و ت خود از آن تواتره

دارد و از خنونت غلبه زمان نماید هشتی طبقه غلبه است
 ظاهرش صلابت دارد که تقریباً تهال باشد و پاشش را غلبه است
 و عمل و پرز دارد و چشمخانه را از وصول فصول نگاهبانست و
 پیضه را از تبه و باز مسید دارد و در میانش سوراخی است
 مانند بن الکور که از غوشه کند و شود که نفوذ نور از وی بود و در یک
 مانند سوره بسیار سیاهی زنده طبقه قرینه است که صلب و شفاف
 بود همچون شاخ سپید که تیرا کشیدن نازک شود و از طبقه
 صلبه بیرون آخته نگاهبان طبقات و رطوبات شده و خود
 همچون شاخ چهار طبقه دارد که اگر کمر آفتی رسد باقی سالم
 بماند و شفاف شده که حاجب را و خود نشود و هم طبقه
 مله است و آن پرده غضروفی صلب است که از گوشت سپید
 پر شده و چرب و نمکین است که چشم نرم و ملایم باشد و از
 حرکت بسیار خشک نشود زیرا که نمک حفظ چربی کند و اینکه
 کشیم اندک از بدایع فطرت و در دایع حکمت است که در چشمخانه
 بکار رفته و آنکه بواجب حکیم الهی رود و در چگونگی البصار سیحی

گفته اند مانند الطباع و حس و روح الشعاع و غیره بما که هر یک مورد
 چندین ایراد شوند و نیکوترین اقوال آنست که صد المثلثین
 قدس سره الغریز گوید که چون شد ایضا البصار فراهم
 شود نفس که از عالم ملکوت و قدرت مآذن قادر مطلق
 تعالی شانه صورتی همانند آن صورت که در خارج باشد
 در همه چیزانشانماید که وی مظهر قدرت یزدانست بیآن
 مستقیم در قوای طئه که مدارک خبریه اند و اینها پنج
 قوتند که با انضمام عاقله که مدارک کلیات معقوله است شش
 شوند زیرا که هر چیز صورت بود یا معنی و معنی خبریت
 یا کلی و کلی یا مفهوم شملت یا وجود محیط و این هر دو مجزوند به
 مجرد مجرد چون انضمام کلیات عملیه و بدون مجرد مجرد که بخود
 مجرد باشند چون عقول مفارقة و انفس انطقیه قدسیه و
 از صورتات محسوسات خواهند از مبصر و مسموع و غیره و مدارک
 معانی کلیه عاقله است که خود ذاتیست مجرد و منضم به معقوله
 و عقول مفارقة و انفس قدسیه همه را ادراک نماید و مدارک

معانی خبریه و بجم و حافظ آنها حافظه بود و درک صورت مشترک
و حافظ آنها خیال بود و متصرف در معانی و صورت ترکیب و تفصیل
متصرفه باشد و ما اینهمه را شرح یاریم اقلی حسن مشترکست
که از ابتکاری لوح نفس و بیومانی بنطاس یا گویند و وی
قوی است که محسوسات بچکانه را بمیانجی حواس ظاهره و با
کند و آرزو بر پادشاه مانند کرده اند و دیگر حواس با محسوسات
که از اطراف ممالک اکتی باورسانند و نیزه بگیرد و می ماند که از
پنج ندر آب کشد و چون در آن محسوسات کند و نیزه سانانیه
دور وی بگردی جسم باطن دارد که صور خیالی و ترکیب
متخیله را در یاد حسن مشترک باشد و بر وجود وی چند دلیل گویند
اقلی آنکه نگنم نیم که این شکر سپید شیرین بود و جوهر
ظاهره اینچنان کند زیرا که هر یک از پیش از یک حکومت نباشد
و عقل نیز نمکند که حکومت وی در کلیات بود و سپید گما
شیرینی یک شکر مخصوص کلی نباشد و از نظر دایره
که از قطره نازله و شعله حواله احساس میشود و در برت و جو

دارند چشم بگیر باید که هست و دخلی و کردش ایره در آن
 مرتسم شود و از حد اول زایل نشده حد دوم را فرو گیرد پس
 گاه باشد که پاره صور تصور شود که در خارج موجود باشد
 چنانکه مبرسم در هنگام بیماری صور پنهان نمی بیند که تندرست
 نه بیند و مردم بزرگوار که نفوس شریفه دارند و کرامات آتینند
 نمود در تندرستی صور نیکو بینند و آوازهای خوش شنوند
 و پدید است که اینها در ظاهر نباشند و کلیت بهم ندارند
 که دریافت عقل باشند پس واجب کند که حس مشترک باشد
 هر دو یکی خیال است و وی قوتی باشد که حفظ صور نماید چه
 انصور که حس مشترک میانجی عواس ظاهره از بیرون دریافته
 و چه انصور که بنطاسیا از انزوی که کفتم بیرون دارد از
 ترکیب بات قوت متصرفه در خزینه خیال سپرد و بر آن
 خیال خبر حس مشترک باشد و دلیل بر وجود وی این بود که هرگاه
 زید غایب باشد صورت وی در علم محفوظ است و است
 و آن قوتی باشد که معانی جزئی را ادراک کند چون دوستی

زید و دشمنی عمر و و این قوت و جان نوزن دیگر نرا باشد
 چه گویند میدانند که اگر با وی دشمن است و موثر عدوت
 که به را و کر به پیم و کر نیروی را از خود میداند چها در حافطه
 و وی قوتی باشد که هر چه و هم از معانی پاید و کما بهار
 کند پس وی خزینه و هم است چنانکه خیال حشر مشترک را بود
 بچشم متصرف است و آن قوتی بود که در صورت معانی
 و تحصیل کند مانند آدم و سرایه دست و پا و همچون یک
 کتابت زید و حسن محبت و قبح عداوت و این متصرف را اگر
 و هم بکار برد متخیر کند و اگر عقل بکار دارد و مفکره خوانند
 مشتمل قوت عاقله و آن قوتی باشد در نفس انسانیا
 که بدان دراک کلیات معقوله کند و این نفس او گو
 قوت بود باعث بار تاثر وی از مبادی مفارقة که بر بر
 و نند و تاثیر در زیر دستان خود که نخستین را قوت نظریه
 و عقل نظری گویند و دیگر را قوت و عقل عملی خوانند
 و هر یک را چهار مرتبه بود و مراتب نظری عقل سهولانی و

و عقل بافته بود که عقل در این مرتبه قوت صرف و هیولای محسوس باشد
 که مانند آینه خالی از نقوش از تمام صور معقولات خالی و
 قابل اشتقاقش و انعکاس صور تمام معقولات باشد
 و نفس در این تمام صور تکالیف نوع انسانیست و هیولی عقل
 و هر چه معقول است و استعداد آن دارد که صور تمام
 معقولات را در آینه هستی خویش بیند و در عقل مملو
 بود که در این مرتبه عقل در بیات دارد و بداند کسب نظرات
 کند در المثلین و شش سر و العزیز کو بداند این مقام است
 که برای نفس حاصل میشود و ملکه اشغال از اوایل بسوی توانی
 و از بدیهیات جانب نظرات بیانچی پدیدار شدن این
 اوایل از راه حواس و اندیشه و خیالی زیرا که در این مرتبه
 مر نفس را توانائی و قوتی پدید شود که تواند صورت معقولات
 از متبذات و نظرات را از بدیهیات دریافت کند
 و نفس در این تمام همانند کسی باشد که ملکی را بایستی دارد
 که تواند آن صناعت را بکار برد و در مقام اول که هیولای

باشد مانند کسی است که صنعتی را کسب کند و بداند که
 شود همچون کوه دکان که آغاز کار کرمی و یا کبوتری نه
 بود سببی عقل بالفعل باشد و آنچه آن بود که صورت
 نظرات در لوح نفس انسانی نقش باشد بدانگونه که اگر
 شواغل دنییه او را حاجب شود آنچه او را حاصل بوده از
 خاطر فرود کند و بکسب جدید نیازمند نباشد
 از باب صناعات که پنجو شش تصرفات کنند و از استاد
 کابل نیاز باشند چنانچه عقل مستفاد بود و وی
 مرتبه مشاهد معقولات باشد و همی باید دانست که عقل
 بسیط خود را از قرار و عالم جبروت است و اگر متخلق
 با خلاق الله شود از عالم جمیع و مرتبه لاهوت گردد و آنرا
 عقل مستفاد از آن گویند که وی را فایده تامه عظمی است
 از مفید که آن عقل حق است و معلّم ثانی فارابی گوید که
 فیلسوفان عقل نظری را چهار شمرده اند بالقوه و بالفعل
 و مستفاد و فعال و بالملکه را اعتبای زمرده زیرا که در میان

وی و هیولانی چندان ثبات نیافته اند و این سخن دیگر
 سخنانکه از وحی حکایت کرده اند صریح بود که نفس را طبقه
 با عقل فعال یکی تواند بود و در این صورت اگر عقل
 بالملکه را نیز اعتبار کند مراتب عقل نظریه پنج شوند
 و مراتب چهارگانه عقل عملی تجلیه و تخیلیه و فانیه
 اقلی تجلیه و آن تنذیب و پاکیزه نمودن ظاهرات
 با استعمال نوا میسر آید و شرایع بنویسند و استمال او را
 و نواهی شرعیه و غیر تجلیه و آن پرستش باطن است
 از ملکات زریله و اخلاقی میسر است و تجلیه و آن
 پرستش حیثیت است ملکات حمیده و سمات رشیده
 و اخلاق کریمه و صفات پسندیده که زیور جمال و وصف
 حال روحانیتین باشد بسبب مکه اتصال بعالم ایشان
 چنانچه عرفا و آن یکبارگی کسختن از خویش و آویختن
 حق تعالی بود که ملاخذه جمال و جلال می کنند و نظر بر آن
 مقصود دارند و فناء فی الله و بقاء بالله این را شریعت زنده

و ارباب عرفان که توحید را سه گونه گیرند توحید افعال
 و صفات و ذات برای آنها هم سه مرتبه گویند و هر یک را بنام
 خوانند اول محو آن فنای تعالی بندگان بود و فعل حق
 که مضمون لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بوده و در
 طمس و آن فانی صفات کمال تمامت بندگان باشد
 در صفات حق که مرد سالک هر علمی را در عدم غرق میسازد
 بنده و هر مشیت را در مشیت وی مستغرق نماید و هر
 قدرت را در قدرت او منطوی داند و هر صفت کمال
 دیگر که در بندگان پدید آید در صفات وی تعالی مضمون
 شمارد و این مضمون لا اله الا الله بود و بیستی محقق
 و آن فانی ذو است و وجودات باشد در وجود حق جل و علا
 و تبارک و تعالی که عارفانوار وجودات را همه در نور
 وجود او تعالی و لقا شمس فرو مرده شمارد و مانند انوار استارگان
 که با برتو آفتاب جهان تاب فرو میزند و نمودار نباشند
 و این مضمون لا اله الا هو بود و بیستی همانند ما اعظم شأنه و انوار

برمانه و این بود آن مقدمه که بر خود نهادم که در آغاز این
رساله بیان کنم و اکنون بر سر فصول هسته بماند و خاتمت
روم و آنچه خواجه بزرگوار قدس سره العزیز فرموده بسیار
پایز هم فصل اول در بیان این است که گویند نفس خیرین
تن همیشه بود بدانکه نفس نبود که پارسای گویند من و تبار
اما گویند و مردم دانشور را در حقیقت و معنی این لفظ کفار
شمار بود و برخلاف یکدیگر میگویند و بیشتر از مردمان
و بسی از آنکه آنکه در علم کلام سخن رهنم گویند که حقیقت
انسان خبر این بدین نباشد و ما فساد این کفار سخنانیم
گفت و آنکه دی اسپرون این بدین شمارند نیز سه گروه
باشند برخی از اتن و برخی تنانی دانند و پاره گویند
از تن و تنانی پس دون و گوهری روحانی و پرتو
روزافتن دون است که بر دل انسانی تابد و از زنده
و پائیده بدارد و الت کتاب علوم و معارف فرماید
تا با انجام و فریکال اتانی رسد و آفرینند و ایشان را

بشناسد و کند پرور آید به کان می را بداند و بداند پیر
 شود که باز گشت سوی می کند که انا لله و انا الیه راجعون
 و در رسته فرشتگان در آمد و آن پنجتنی پاید که انجام پذیر باشد
 و اینکه کشتیم روش فیاسوفان الهی و دانشمندان بزرگ
 و از باب گفت و بختن بود که از این تن آشیجی بیرون باز
 یزدانی پیوسته و که هر نفس خود را در آن مقام مستعد و آید
 رفع دیده اند و مابرد درستی نیر و شش خد بران یارم برینا
 اقل هر خردمند دانش پژوه که در خویش نگار و بخواهد
 دانست که بر چند روز کارشمرده و زندگانی کرده است هستی و خود
 و اوئی و می از جای زرقه و بر کنوئه خویش مانده است و تشریف
 و حالات پیشتر خود را پادیده و خود می و روان خویش را
 بیند که از آغاز تا انجام همی بپاییده و کاهست و فرسودی
 نیافته است و اجزای تن او پانیده نباشد و همی گاه و فرسوده
 شود و اگر خرد گاه خورشش نیاید که تدارک آن کاهشش کند و
 بدل آنچه از تن او برفته باز جای آورد این بدن بهر آنکه ماند ازیرا

شده

که بدن کرم و تر بود و چون سورت کرم را در مایه تری را کنند آنرا
 همی بکاهد تا یکبار هفتاد و یک بار و دوا بود کند پستی که هرگاه آبر
 با تش کرم کنند که هر آب تبدیل صورت کند و سبک سوی
 بالا کراید و بخار و هوا شود تا آنکه از کرم بر آب اثر نماند و نه منی که
 اگر یک و در روز غورش نیابی از منی فرو شود پس بر آن
 و نهسته باشی که هرگاه پست سال یکس بگذرد اجزای تن
 وی تمام برفته باشد و بدل آن پاد و از آنچه در آغاز بود
 چیزی نمانده است و خود همی اند که نفس و ذات و حقیقت و
 روان و در آن مدت بکه در تمام روز کار عمر و زمانه
 پانید کی داشته و کاهش و فراش و تغییر و تبدیل و داشت
 و از این بیان روشن شود که نفس و ذات انسانی خرابین بدن
 و اجزای اشکار و پنهانی وی بود و این بر مانی بس نزدیک
 باشد که فتح ابواب غیب کند زیرا که هر نفس از حواس و ادنام
 نهفته و غایب باشد پس هر که این بر مانی را دست بماند و دست
 کند آنچه از او غایب و نهفته باشد و باید بود و این غایت

هرگاه انسان در امری محسوس فرو شود در آن هنگام خودی
 خویش را حاضر نمید و همی که درین چنین کردم و چنان گفتم با آنکه
 از بس در انکار فرو شده از تمامت انحصار و اجرای بدن
 غافل و بی آگاهی مانده پس در این هنگام آنچه را حاضر نمید و تیر
 دارند و از آن کوید خرابین بدن باشد بر همان سیرکاه بود
 که انسان کوید فلان را بیدار خود بدیدم و آنچه را بخواستم باز
 آن چشم پوشیدم با کوید بدست گرفتن و پایی رفتم و زبان گفتم
 و بگوشت شنیدم و در آن فکر و اندیشه نمودم و از آن بوی
 در آوردم و بر آن به درستی میدانم که در گوهرهای غریبی
 باشد که این اندیشه و مکان و دانش و پیش همه از آن فرست
 بر آید و بدین کار و کردار و شنوایی و گفتار بگویم و مجمع و
 مصدر این صفات و افعال بی بود و از بدن و اجرای
 اینکار بر نیاید پس هر آنکه آنچه انسان بگفتن من و انما بدان
 اشارت کند تن و اجرای تن نتواند بود و پس از اقامت
 این بر این دانسته شود که آنچه بیرون از این تن چشم و بینی

تن

گوهر
نفس الهی

محموس در انسان در واقع نباشد که تن مایهانی یعنی
 پائیده باشد که اگر یکی از این دو بود کاهنده و رزوه
 و در خورد آن خواهد بود که باشد و ما چیر کرد و چاکاید
 چنین باشد و از آغاز تا انجام زندگانی نیاید و آنکه
 دهنده شد که تن و تنائی شوند و نیکو روشن شود که
 گوهری روحانی و پرتوی پاکیزدانی باشد که بر این کالبد
 محسوس که استعداد مزاج فشان پذیرفته افاضت یافته
 و بنا شده است و در کتاب خدا تعالی گوید فاذا سوتیه
 و نفخت فيه من روحی بدین معنی اشارت کند که تسویت
 آن باشد که بدن مزاج الهی کسیر و بدان استعداد
 آن پذیرد که نفس ناطقه مادی علاقه جوید و از من روحی
 اضافه است این نفس نجویش خواهد که گوهر روحانی و
 پرتویزدانی بود و تن تنائی نباشد فصل دوم
 در بیان اینست که چون بدن از هم بریزد نفس الهی
 زبان نرسد و همیشه باشد و نابود نگردد بدانکه

گوهری

بدانکه گوهریکه این حقیقی هموست پس از مرگ آدمی باقی بود
و چون این تن را بگذرد گفته نکرد و چنانکه آفریننده
و پدیدکننده آن را پانصد کی جاوید بود و او نیز بر
زیرا که گوهر وی را از مایه تن توانائی برساند و نوبت
انکه این بدن را وی همیشه به و تدبیر کند و دست در آن
برد و آن را بسایه بدارد و بدن از وی گسیخته و جدا شود
و در زیر امر و تابع ارادت او بود و چون دوری و
از بدن هستی بدن از زبان رساند که روزگاری در نزد
پس از مردن هستی تن بجای بود نفس توانا سر او از
بود که دوری تن از زبان بکشد و چون نفس از
مقولات جوهر است و علاقه و همراهی او با بدن از
مقولات مضاف باشد و اضافت عرض و از سایر
اعراض ضعیف تر بود و ازیرا که هستی اضافت
بموضوع شهادت تمام نکرد و بمضاف الیه نرسد
بود چگونه تواند شد که جوهریکه بخوبی پدید آید از تن جدا شود

پندار

پندار

مرگ

شدن صغیف تر عرض نابود شود و چنانکه اگر کس مالک
 یکی بود که در آن تصرف کند هرگاه آن ملک نابود
 شود و نماند شاید گفت که مالک نیز نابود شود و نماند
 و در اینجا بود که هرگاه انسان در خواب شود هر چند عاقل
 و دانشمند بیای و دست عاقل باطل ماند و مانند
 مردگان افتاده باشد که النوم اخ الموت و با این
 حالت در خواب همی بیند چنانچه نابود شود و بجا بیاید
 رود و آید و در خوابهای درست امور منته در یابد که در
 بیداری نتواند و این برمانی پس روشن است بر آنکه
 نفس انسانی را بدین بدن حاجت نباشد بلکه علاقه و همرا
 تن با تویش کند و چون تن را رها کند توان پاید پس
 هرگاه بدن ببرد از هم فسد و ریزد و شاهها از نفس
 از این نفس و زندان رها میاید اگر نفس از تنکی و
 دانشوری و نیکوکاری رها شده باشد پرتوان و از خدائی
 و فروغ عالم سرشان در روشنائی پاید و او را

بسوی خود کشند چنانکه گوی بزرگ از این ربا سوزنی خود را
 بخود کشد و از مش و سکون بر آن نفس منهد و ریزد و آسود
 تمام دی را فرو گیرد و از ملا اعلیٰ اوراند اکسند که
 یا اتقی النفس المظلمة ارجی الی ربک راضیه مرضیه و علی
 فی عبادی و اذ علی حستی فصل سیتم در مرتب
 نیکمختی و بد عالی نفس نگاه که بدن رفسد و که ارد و از وی
 جدا بماند بد آنکه نفس نهانی را بیرون از سره روش نباشد باید
 دانش و کردار که بتاری علم و عمل گویند بپایان فزونی رسد
 یا یکی را بپایان رساند و از دیگری بکاهد و این بر سر روش
 کتاب کریم باید که منهد باید و نستم انوارا ثانی و صفا
 المیزه ما اصحاب المیزه و اصحاب المیزه ما اصحاب المیزه
 و است بقون است بقون و لکن المقربون پس گویم که بکمال
 انکسارند که بکمال مراتب علم و عمل کرده و کردار بیکو بپایان
 برده اند و این کسان را در آن جان پیه بلند باشد که عالم
 عقول پیوسته شوند و از آنکه با لایش اجسام قرین باشند

و یا با نفوس افلاک که نیز رتبت بلند دارند همراه شوند و در
 مانند و مقام رفیع و محل وسیع جویند و پابند و صاحب
 همین میانی بوند و در میان روند که از عالم تغیر و استقامت
 برتر شده و با نفوس فلکی اتصال یافته و آلوده عالم
 عناصر و اشیجان نیستند و دریافت نفیم مقیم گشتند
 و بجز و تصور رسند و خورشهای کوارنده خورند و
 آن لذات یابند که شوان ستود چنانکه حدیث قدسی
 دارد هست که اند دت لعبادی لا عین رات ولا اذن
 سمعت ولا خطر علی قلب بشر و این مردم میانه بوی را
 هم شاید که کار بدان کشد که رشکاری بزرگ یابند و بایه
 بلند بر روند و در عالم انوار فرود شوند و بدرجه تقنین
 رسند از آن پس که روزکاری بگذرانند و پایان رسانند
 و اصحاب شمال را جایگاه پست بود که در مظهر طبعیت
 بمانند و در چاه سار تیره و تاریاضه اسیر شوند
 و در تنگ دریای اشیجان فرو شوند و در آن دریا

جهنم رسید و نهافلس الفسار جای گشند و این مردمند
 که بویل و شور مالک و فرخ را بخوانند و در جواب کلمه
 عذاب شنوند و نیست مراتب ارواح شریفه که زبان حیاهی
 از اصحی شمرده و فیلسوفان کامل بدان راه پایی برهان قویم
 مشرف رسوده اند ~~خاتم~~ در بیان عوالم سه کاینست
 که عقل و نفس و جسم بود و پایگاه موجودات از پیکار و حضور
 حضرت باری تعالی تا فردین پایستی بدان ترقیب که از رزق
 وی جل و علائق و دمی آیند پس بگوئیم که نخستین چیز که از دنیا
 آن را پدید جویری روحانی و پرتوی یزدانی بود که تن و نایه
 مدیشت و بخود برپای بود و خوشی تن را همی دانست او زندگانی
 خویش را پامش که عقل محض بود و فیلسوفان منزه از او نش
 و در آن یکانه این گشار را استوار داشته و همدل و کیران آنرا
 برستی ستوده اند و پنجهبران که راستگوئی در شریعت نیست
 بر آن کوپی داده اند و پنجه بر رکنیده تازی زبان و خاتم
 پیغمبران رسانید که اول ما خلق الله العقل ثم قال له اقبل

فاقبل ثم قال وبرزوا برغم قال ورسندی وجلالی خلقت
 خلقا اعز علی منک بک اعلی و بک آخذ و بک اثیب
 و بک اعاقب و این عقل سه گونه تعقل سه نمود اول
 آفریننده خود را بدانت در فرجه ذات خویش را
 که بوی تعالی باشد واجب باشد دریافت نمود حیثی این را
 بدانت که ذات و خودی خویش مکن همی بود و در دانش وی
 آفرید کار خویش را عقلی مکرز کار هستی یافت چنانکه حرامی
 از پرچم پیغمبر برافروزد و در زور یافت ذات خود که بوی عقل
 واجب شد نفس صورت هستی گرفت که هم مانند عقل جوهر
 روحانی باشد مکرانیکه در پایه فرو و عقل بود و تعقل ذات خویش
 که بذات خویش ممکن باشد که هر تنائی که فلک اعظم
 زبان شریعت عرش عظیم گویند هست شد و پدید آمد و نفس
 بدین تن علاقه گرفت و از انفس کلیه خوانند که این تن را که
 فلک اعظم بود جنبش میدهد و بگرد خود بگرداند چنانکه
 در روان کالبد را جنبیدن فرماید و این جنبش را که نفس

کلیه فلک ز بهت حرکت شوقی کوزید شوق عقلی بسوی عقل
 نخست که آفرید نخستین است و این عقل نخست نیز
 خرد کرد و ن بزرین کشت که مطاوعت و محبت بسیار نمود
 پس آنگاه از عقل و ایم بدانگونه که کشیم خرد و نفس و تن پدید
 آمد آن تن کرد و ن و تیم است که فلک و شمس و کواکب و زوایا
 شریعت آرا کرد سی و یک و نفس و ایم علاقه بدان گرفت
 و خرد و ایم نیز مرا و را شد و از خرد و ایم هم عقل و نفس و تن بر
 که فلک مشتری و نفس و ی بود و خود تیم هم را کشت و بدین
 روش تا کرد و ن و عقل و نفس و ی پدیدار گشت و
 خاست عقل و عقل و هم خرد و جهان عناصر و چهار ارجح
 باشد که از سطح مقعر فلک ماه آغاز کنند و بکره خاک رسد
 و این چهارچنان چارگانه آتش باد و آب و خاک بود که سه
 فرزند بزیارند و آن گاهی و رستی و جانور باشد و جانور را
 بسی انواع بود که یکی از آنها انسان است که تواند پای به بلند
 رسد و بیال فرشتگان بران شود و از ایشان برتر

پیو بر کنکره عرش شمع بیجا وید پاید هرگاه
 در دانش و کردار نیکو با ایشان همانند کی جوید و نیرمی
 شاید که از درندگان و پندگاران فروتر افتد و پست یاید
 تروقی مایه ترکردد و این آنگاه باشد که غوی اینجا نوران
 گیرد و خلدالی الارض و اتمع هوا و دکان امره فرطاً
 که در زمین طبیعت پایست شود و پیروی هوای نفس
 کند و آنرا از حد و اندازه بیرون برد و آن غوی استوده
 که وی از پیای بلند گشته و با سروشان عالم قدس نمرانو
 نشان بخان باشد که در شوت و غضب که خواستند و شمنای
 بود از افراط که فراش و تفریط که کاشش بود کناره کرد
 و میان روی پذیرد در شوت شره که فراش و محمود و کاشش
 آن بود و ما کند و عفت را که میان رویست گرفته و فرد
 و در غضب از پساکی و تناسکی که فراش و کاشش شمنای
 باشد بگذرد و دلیری شجاعت گیرد که میان افراط و تفریط
 بود و نیز در معیشت حکیم باشد که در میان خوشترین

و دیگران تدبیر می گویند و پدر را زیر دست خود چندانست
 راه برد و نیکو نگار دارد و این گفته بحالت یاد میانان
 و شوهر و فرزندان و پدر و بندها چندانست و نیکو نگار
 تدبیر منزل گویند و یاد میان که خدای دبی و امیر شهری
 و پادشاه کشوری و مردم آمده و شهر و کشور بود و از آسیا
 بخوانند و این حکمت سرپرستی یا پیردی زیر دستمان
 نیز میساختی که بزی کولی باشد که بزی طریقه و تفرایش
 کولی که بلاهت بود جانب شرط بود و کاشش و این حکمت
 خزان حکمت است که علم با خلاق بود و هر چند بود و احکمت
 عملی دهند زیرا که علم اخلاق چنانست که بر فزون کرد و نیکو بود
 و عالم بدین را بر کشد و سوی بلند ریخت و مقام برد
 و این یکی از میاروی کیا به بر زد و دسوی هند طراک را بیک گزری
 باشد یا هند و تر آید تفریط کشد که کولی و ابله بود و این
 سه خوی ستوده را که عفت و شجاعت و حکمت بود و عدالت
 دهند و هر که خوشترین را بدین سه خوی آراشین نیکو

و هم حکمت نظری که علم بحقایق اشیا بود بدانش و کردار
 خوب را با انجام برده و بدنه مرده اسباب بقون است بقون در آمده باشد
 و در اینجا نیکنماید که برای حکمت نظری حدی گوئیم و تعریفی
 ننماییم و در همتن حقایق اشیا را اندازه بیان کنیم که کمتر از آن
 نشاید تا هر کس بدان یابد دانش بهره مند شود و دریافت این
 یکجوشی کند و در رشته ساینس در آید و آن تعریف اینگونه
 شاید که همیابد انسان بود واجب تعالی شانه دانا باشد
 و عنفات جمال و جلال و نفوت بزرگی و کمال وی را
 بشناسد و او را از تشبه شریزه کند و وی بچیزی مانند و نه چیزی
 همانند او باشد و عنایت وی را با تمامست مخلوقات بداند
 و احاطت علم او را با کائنات و قدرت ویرا بمقدور است
 ادراک نماید آنگاه بداند که هستی اشیا و ارزو او با غایب
 و تخت جانب مبدعات و جواهر محتمله تا تحت پس آنگاه
 بسوی نفوس کلیه روحانیه فلکیه گرایشید و از آن پس
 طرف عالمیه سماویه گرفت و سرانجام روی به جنبه انجمن چنان

مردم دانش
 بر توده از
 فضل فضل
 باری تعالی
 نومید نباشند
 و بد رستی که
 صح

کانه و هبام عنصرت آورده نخست بساط را پاد و آگاه
 مرکبات را از کانی و رشتی و جانور صورت آمیزه و ترکیب
 پوشانید و چون این همه بدانست که هر نفس انسانی را در خزانه
 خاطر در آورده و اوصاف وی را دریافت کند و بداند که او تن
 انسانی نیست و چون بدن از هم فسرده و ریزد او جا و پیدان ماند
 و در نیم مقیم یا اگر قمار خدای الیم باشد پس بر گرا اینمایه دانش
 بود و آنچه بر سر دیم با جمال با تقصیل بداند بدین سعادت
 و نیکبختی برده و در باشد که دوز مرده سابقین محبوب شود و بر
 اندازه که از علم و عمل خود بکاهد با فروزی کسی در مقام
 درجت و قرب و منزلت او در حضرت خدا تعالی کاشش
 یا فرایش خواهد بود و از اینجا است که دانسته شود که سابقون دو
 گروه باشند یکی آنکه در علم و عمل رقت کمال یافته و دیگری
 آنکه از ایشان فرو مانده اند گروه نخستین را کاملین و آنکه از
 متوسطین گویند و هر دو یک در علم و دانش نهایت رسیده
 و در عمل کمال نیافته اند و زکات می پس در از از حواله علویه



